

ذکر ابوتراب بهار ۱۳۹۰ / ویژه‌نامه مجله سفینه

# ذکر ابوتراب

**کنجینه‌های ما**

زیارت جامعه کبیره

فرهنگ اهل کتاب در میان اعراب

**رو به آسمان**

جایز است انسان دروغ بگوید

علامه فقید، سید مرتضی عسکری

**آسمانیان زمین**

شهریار کون و مکان

نکته‌هایی پیرامون امامت

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا

# عَلِيٍّ

ببرونده و پرتو  
حضرت زهرا علیها السلام








نهمین سال فعالیت

# ابو تراب

سایت تخصصی امیرالمؤمنین علیه السلام  
www.aboutorab.com

با شکل و شمایلی جدید  
و با امکانات تازه ای مانند:

تالار گفتگو 

فروشگاه 

قسمت ویژه کارهای شما 





یوسف فقیهی

اسحاق بن عمار می‌گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم:  
آیا مومن می‌تواند ۱۰ پیراهن داشته باشد؟  
حضرت فرمودند: آری.  
عرض کردم: بیست پیراهن چه؟  
فرمودند: آری، این‌ها اسراف نیست، اسراف آن است  
که لباس بیرون و مهمانیت را لباس خانه و دم دستی  
قرار دهی.





۷ سخن سردبیر

## ۸ آسمانیان زمین

۱۰ نکته هایی پیرامون امامت

۱۲ ولایت پدر

۱۴ شهریار کون و مکان

۱۸ روایتی از ولادت

## ۲۰ رو به آسمان

۲۲ قلبی پر از ایمان یا جیبی پر از پول؟

۲۵ کشور بحرین

۲۸ شب تولد

۳۰ شب های پیشاور

۳۲ تقلید

۳۴ علامه فقید؛ سید مرتضی عسکری

۳۶ اخلاق شیعی

۴۰ جایز است انسان دروغ بگوید

۴۲ اجتماع قلوب

## ۴۴ پرونده ویژه

۴۸ با نور فاطمه هدایت شدم

۵۲ شعر آئینی

۵۴ قطعات ادبی

## ۵۶ سرگذشت امت

۵۸ تاریخ اسلام

۵۹ بت های عرب

۶۰ تجارت قریش

۶۱ تاریخ شیعیان

## ۶۲ گنجینه های ما

۶۴ نفاق، حقیقتی در قرآن

۶۶ شرح فراز سلام از زیارت جامعه کبیره

۶۸ نهج البلاغه

۵۸

هیبت دینی یهودیان و نصرانیان به عنوان «اهل کتاب» که پشتوانه فرهنگی داشته و عرب جاهلی از آن بی بهره بود سبب شد تا عرب جاهلی آنان را برتر از خود بیندازد. آگاهی های وسیع یهود...



فرهنگ اهل کتاب در میان اعراب

۵۴

جایز است انسان دروغ بگوید



جایز است که آدم دروغ بگه تا دو نفر را با هم آشتی بده. این روایتها! معصومین علیهم السلام به ما اجازه این کار را داده اند. دو نفر که با هم قهرند برو به یکیشون بگو که فلانی...

۴۰

### تحریریه

محمدعلی حجری

علی رضا پورمشیر

حسین طلائی

حسین ادیب زاده

فاطمه اللهیاری

محمد رضا رسول بیگی

پیام میرفتاحی

حجت الاسلام ظهیرالدین

محمد ابراهیم کلباسی

احسان اله اشتهاوردیان

سلمان قنبری

احسان سودیان

حمید سودیان



در مهمانی‌های سال نو در سال ۸۹ در یک جمع خانوادگی بودیم. یک نفر دچار زانو درد شده بود. یکی از فامیل‌ها به او گفت که داروی... بخورد. نوروز امسال که برای دیدن او رفتیم از...

۳۲

کشور بحرین

تا حالا به این فکر کرده‌ای که ارزش خطوط جغرافیایی روی نقشه واقعیت دارد یا فقط يك قرار داد است؟! خطوطی که با جنگ یا قرارداد بین چند نفر پاك يا جا به جا می‌شوند. تا حالا دیده‌ای در قرآن یا روایات بگویند مؤمن ایرانی یا مؤمن عراقی یا مؤمن افغانی یا...؟!

۲۵

سلام واژه‌ای که همه افراد در طول عمر خود بارها و بارها به کار می‌برند اما شاید کمتر به معنی و مفهوم آن توجه کرده باشند. سلام نامی از اسماء الهی است که بر این قوم منت نهاده‌اند تا...



شرح فراز سلام از زیارت جامعه کبیره

۶۶

دوستی می‌گفت: «پدر بزرگ من، سال‌ها پیش در بازار حجره‌ای داشت. هر روز، وقتی به اندازه‌ی خرج مورد نیاز همان روز درآمد کسب می‌کرد و به اصطلاح «دخل و خرجش یکی می‌شد»، مشتری جدید که می‌آمد، او را...

تئوپار کون و مکان

۳۴

قلبی پراز ایمان یا جیبی پراز پول؟

عصر غیبت است و مولایمان امام عصر علیه السلام در مقام وصی و جانشین پدران بزرگوارش سُگان‌داری کشتی امامت و ولایت را به عهده گرفته‌اند و به عنوان پدری مهربان و سرپرستی دلسوز و پناه پناه‌جویان، در اداره‌ی رعیت خویش کوتاهی نمی‌نمایند. در...

۱۴

علامه فقید؛ سید مرتضی عسکری

۳۴

هنوز چند ماهی از عمرش نگذشته بود که گرد یتیمی برچهره‌اش نشست و پدری عالم و عابد و خدمتگزار را از دست داد. پس از آن در دامان جدّ مادری‌اش...

هر انسانی در اندرون خود نوری را احساس می‌کند که راهنمای به حق است، ولی هواهای نفسانی و پیروی از گمان بر آن نور پرده می‌اندازد، لذا انسان نیازمند تذکر و بیداری است و فاطمه علیها السلام اصل آن نور است. من آن نور را دائماً در وجود خود احساس می‌کنم...

با نور فاطمه هدایت شدم

۴۸

برای اشتراک ۴ شماره از این فصلنامه، مبلغ ۵۰۰۰ تومان را به شماره حساب: ۰۳۰۸۶۳۵۱۷۱۰۰۴ سیبا بانک ملی ایران به نام رضا رهنما واریز نموده و تصویر فیش را همراه با مشخصات زیر به آدرس پست الکترونیکی [Zekr@aboutorab.com](mailto:Zekr@aboutorab.com) ایمیل کرده یا به شماره ۲۲۴۵۸۵۵۱ - ۰۲۱ فکس نمایید. همچنین می‌توانید مبلغ مورد نظر را به شماره کارت: ۶۰۳۷-۹۹۱۱-۱۴۸۴-۲۴۱۶ به نام رضا رهنما واریز نموده و اطلاعات پرداخت خود را به همراه مشخصات زیر ارسال نمایید: نام و نام خانوادگی-نشانی دقیق پستی-کد پستی- تلفن ثابت- تلفن همراه- شماره فیش-تاریخ فیش

فنی و هنری

ویراستار: هانی شریفیان  
صفحه آرایی و طراحی جلد:  
کلک پارسه / [kelkparse.com](http://kelkparse.com)  
لیتوگرافی و چاپ:

مدیر مسؤل

رضا رهنما

سر دبیر

حامد داوودندی









# باکلام

پروردگارا

از تو امان می‌خواهم، در آن روزی که مال و فرزند هیچ نفعی نمی‌بخشد و چیزی جز حضور در محضر خدا با قلب سلیم سود نمی‌دهد.

و از تو امان می‌خواهم، در آن روزی که ظالم از پشیمانی و حسرت، انگشت به دندان می‌گیرد در حالی که می‌گوید ای کاش من با رسول همراه می‌گشتم.

و از تو امان می‌خواهم، در آن روزی که مجرمان از صورتشان شناخته می‌شوند و آن‌ها را از مو و پاهایشان می‌گیرند.

و از تو امان می‌خواهم، در آن روزی که نه پدری به جای فرزند و نه فرزندی به جای پدر، ذره‌ای مجازات نمی‌شود...

و از تو امان می‌خواهم، در آن روزی که ظالمین را عذرخواهی سودی نمی‌بخشد و لعنت خداوند و بدترین خانه برای آن‌هاست. و از تو امان می‌خواهم، در آن روزی که هیچ کس ذره‌ای بر دیگری قدرت ندارد و فرمان در آن روز برای خداست.

و از تو امان می‌خواهم، در آن روزی که هر کس از برادر و مادر و پدر و همسر و فرزندان می‌گریزد...

و از تو امان می‌خواهم، در آن روزی که بدکار آرزو می‌کند که ای کاش می‌توانست فرزندان، همسرش و برادرش را فدای خود سازد تا از عذاب رها گردد، و قبيله‌اش که همیشه حمایتش می‌نمود و هر که در روی زمین است همه را فدای خود نماید تا از عذاب نجات یابد. هرگز! به یقین آتش دوزخ بر او شعله‌ور است...

مناجات امیرالمومنین  
در مسجد کوفه





## سخن سردبیر

شاید روز اولی که تصمیم گرفتیم برایتان بنویسیم، به ذهن مان هم خطور نمی‌کرد این همه خواننده‌ی حرفه‌ای و طرفدار پرو پا قرص داشته باشیم!

رایانامه‌ها و پیام‌هایی که از دور و نزدیک به دست ما رسیده، نشان خوش‌آیندی است از دقت و توجه شما و این یعنی دلگرمی ما برای فصل‌ها و شماره‌های بعد.

ما سپاسگزاریم؛ از همه‌ی کسانی که مجله‌ی خود را خواندند و ما را مورد لطف و تشویق خود قرار دادند.

ما سپاسگزاریم؛ از همه‌ی کسانی که مجله‌ی خود را خواندند و کاستی‌هایمان را به ما هدیه کردند و با این کار به پیشرفت ما کمک کردند.

ما سپاسگزاریم؛ از همه‌ی کسانی که تنها فرصت داشتند مجله‌ی خود را بخوانند و با این کار، ما را در نشر فضایل اهل بیت علیهم‌السلام یاری کردند و هم‌چنین کسانی که تصمیم دارند در آینده مجله‌ی خود را بخوانند!...

ما مشتاقانه در انتظار نظرات، نوشته‌ها و سؤالات شما در موضوعات مرتبط با فضایل اهل بیت علیهم‌السلام هستیم. هیأت تحریریه‌ی مجله‌ی ابوتراب، تمام دوستداران اهل بیت علیهم‌السلام هستند.

به امید روزی که این آرزو به یک خاطره‌ی شیرین تبدیل شود.



# اسماپنک زهرن

## ولایت پدر

وقتی می‌روی حرم امام رضا علیه السلام آن همه آدم دارند با حضرت صحبت می‌کنند، تو چه می‌کنی؟ تو هم حرفت را می‌زنی یا می‌روی روزی می‌آیی که فقط خودت باشی که حضرت بفهمند چه می‌گویی و حرف‌هایت میان همه‌ی مردم گم نشود؟

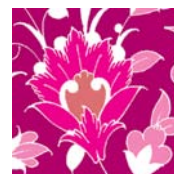


صفحه ۱۲



## شهریار کون و مکان

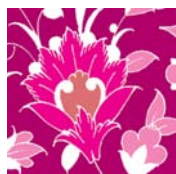
عرصه‌ی حاکمیت و گستره‌ی ولایت آن حضرت تا کجاست؟ آدمیان و جنیان؟ زمین و آسمان؟ افلاک و کهکشان‌ها؟ وحوش و جانوران؟ نبات و جماد؟



صفحه ۱۴

## روایتی از ولادت

سه روز بود که «فاطمه بنت اسد»، همسر ابوطالب، در کعبه بود. حالا دیگر تمام مکه و اطراف آن از ماجرای ورود فاطمه به کعبه، آن هم از شکافی که ناگهان در دیوار ایجاد شده بود، با خبر بودند.



صفحه ۱۸

علیرضا پورمشیر

### نمی‌دانم ...

با همه طراوت و زیبایی‌اش از راه رسید و به چشم به راهیمان پایان داد. بهار را می‌گوییم! هدیه‌اش، گل و شکوفه‌ها بودند با طراوت باران! چه زیباست وقتی می‌بینی که سر سبزی و طبیعت رنگارنگ، همه جای شهر و دیارت را فراگرفته! دوست داری برای آنکه بیش از همه دوستش داری دست به دعا برداری و برای او، خوبترین‌ها را بخواهی! حالا تو می‌مانی و یک دنیا دوست و آشنا که برای کدام یک از آن‌ها دعا کنی؟! پدر و مادرت؟! همسر و فرزندان؟! خواهر و برادرت؟! اساتید و دوستان؟! و... حتی نگاهی به دفتر تلفن موبایل می‌اندازی تا شاید برای کسی که از یاد برده‌ای، بهترین دعا را بکنی. اما نه... هیچ فایده‌ای ندارد. گوشه‌ای می‌نشینی و صندوقچه‌ی خاطرات خود را که خاک گرفته رفت و روب می‌کنی تا شاید... شاید... مولایت، امام زمان... او که هر نفسی می‌کشی و امدار وجود اوست... درست فهمیدی. چه دعائی بهتر از این که برای سلامتی امام زمانت دعا کنی! اما خود را قابل نمی‌دانی که با زبان گنهکار خود برای او دعا کنی! به خاطر می‌آوری دعائی را که امام رضا علیه السلام برای ایشان فرمودند. به سراغ مفاتیح الجنان شیخ عباس قمی می‌روی و شروع می‌کنی: «مهربان خدایا! هر بلارا دفع کن از نماینده، ولی و خلیفه‌ات و حجت بر خلقت. بارالها! نگهداری کن او را از پشت سر، پیش رو، طرف راست و چپ و بالای سر و زیر پایش. پروردگارا! به من بنمایان آن چهره‌ی زیبا و ارجمند و پیشانی درخشان و نورانی را. سرمه‌ی وصال دیدارش را به یک نگاه به دیده‌ام بکش و شتاب کن در فرجش. او را به نیروی خودت، قوت ده. دوست دار هرکه دوستش دارد و دشمن دار هر که دشمنش دارد و ما را از یاران او قرار ده...»

تو برایش دعا کردی اما انگار دلت راضی نمی‌شود، تو می‌مانی و تنهائی و انتظار...  
و انتظار یعنی بر هر کوی و برزن به دنبال یار...

نمی‌دانم کجای عالمی...  
پشت کدامین پلک نومیدی...  
که انبوه نگاه مردم دنیا...  
درین غوغای وانفسا...  
درین گرداب بی‌آرامش تکرار...  
تو را می‌جوید از تصویرهای  
سایه‌وار  
خفته بر دیوار...  
نمی‌دانم...





آیا خداوند متعال در قرآن برای ما قصه‌گویی فرموده است؟! ما برای یک کلام حکیمانه بشری هم این چنین سخن نمی‌گوییم. هنگامی که از ادبیات غنی پارسی سخن به میان می‌آید و از شعر شاعران نامی و بزرگ پارسی زبان حرف می‌زنیم؛ همایش‌ها و سمینارهایی بر گذار می‌کنیم که بدانیم این شاعر بزرگ در پس این اشعار چه حقایقی را مورد نظر دارد و چه مطالبی را در ورای این الفاظ اراده کرده که بگوید؛ هزاران دانشمند دعوت می‌شوند و هر کسی مطلب خود را می‌گوید و از حرف خود دفاع می‌کند و هیچ کس نمی‌گوید که این شاعر بزرگ فقط قصد داشته که قصه‌سرایی کند و مطلبی در پس الفاظ ندارد. ما در مورد شعر شاعران می‌پذیریم که در پس الفاظ حقایقی باشد و نشانه‌ی بی‌اطلاعی می‌دانیم اگر کسی نفی حقیقتی ورای الفاظ کند؛ اما به کلام الله که می‌رسیم، هر چه می‌خواهد دل تنگت بگو؟! هیچ حرمت الله را نگه نمی‌داریم نه تنها فضل کلام الله را بر کلام بشر رعایت نمی‌کنیم<sup>۱</sup> بلکه از کلام بشر هم آن را پایین‌تر می‌آوریم و به آن جسارت می‌کنیم؛ «أعاذنا الله من شرور أنفسنا. خداوند متعال در قرآن مراحل تعالی یکی از انبیاء اولوالعزم را - با بیان امتحاناتی که از ایشان کرده است - بیان می‌فرماید. حضرت ابراهیم علیه السلام طبق تصریح آیات قرآن به مقام «خَلَّتْ» رسیده‌اند و خداوند ایشان را «خلیل» اخذ فرموده است.

وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا<sup>۲</sup>

و دین چه کسی بهتر است از آن کس که خود را تسلیم خدا کرده و نیکوکار است و از آیین ابراهیم حق‌گرا پیروی نموده است؟ و خدا ابراهیم را دوست گرفت.

این رتبه پس از نبوت حضرت ابراهیم علیه السلام است و پس از برخی امتحاناتی است که از ایشان به عمل آمده است. ولی آیا این بالاترین مقامی است که این نبی الهی به آن نائل آمده‌اند؟ قطعاً خیر؛ قرآن پس از این رتبه امتحانات دیگری را برای آن حضرت بیان می‌کند که یکی از آن‌ها جریان ذبح حضرت اسماعیل علیه السلام و پیروزشدن حضرت ابراهیم علیه السلام در آن است.<sup>۳</sup>

در انتهای تمام امتحانات، خداوند می‌فرماید که ما ابراهیم را بر مردمان (الناس) امام قرار دادیم و این بدین معناست که بالاترین نمره و درجه در این نظام آفرینش امامت است؛ امامتی خاص که خداوند به حضرت ابراهیم علیه السلام عطا می‌فرماید.<sup>۴</sup>

این نکته نیز باید اشاره شود که تمامی انبیاء به نوعی امامت عامه دارند یعنی همه آن بزرگواران از باب این که هدایتگر مردم‌اند، امام‌اند ولی این امامتی که خداوند برای حضرت ابراهیم علیه السلام جعل می‌فرماید امامتی است خاص که پاداش تمامی امتحانات آن نبی اولوالعزم است. انشاءالله در شماره‌های بعدی از این امات خاصه بیشتر سخن خواهیم گفت.

حضرت ابراهیم خلیل‌الله علیه السلام که به جعل الهی بر مردمان امام گشته‌اند آن قدر نزد پروردگار عظمت دارند که خداوند به اهل ایمان دستور می‌دهد که جای پای حضرتش را مصلأ بگیرند و در آنجا نماز بخوانند.<sup>۵</sup> این جایگاه و عظمت برای حضرت ابراهیم ثابت است ولی با تمامی این اوصاف خداوند می‌فرماید که حضرتشان از خدا تمنای جایگاهی دیگر را دارند:

رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ دُونِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَارِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ<sup>۶</sup>

پروردگارا، ما را تسلیم [فرمان] خود قرار ده و از نسل ما، امتی فرمانبردار خود [پدید آ] و آداب دینی ما را به ما نشان ده و بر ما ببخشی، که تویی توبه‌پذیر مهربان.

## نکته‌هایی پیرامون مقام امامت

حجت‌الاسلام ظهیرالدین

در شماره قبلی این فصل‌نامه اشاره کردیم که خداوند حکیم زمانی که در قرآن از مطلبی سخن به میان می‌آورد و درباره موضوعی آیتی را نازل فرموده‌اند قطعاً در پس این کلام و در ورای این آیات حقایقی را در اراده دارند که بر عهده هر مسلمان موحد است که این مراد را دریابد؛ چرا که هر عاقلی اقرار بر این دارد که حکیم سخن بیهوده به زبان نمی‌آورد!

این که بعضی افراد از آیات قرآن به همان ظواهر اکتفا می‌کنند و منکر حقایقی در پس آن‌ها بیاورند و در مورد داستان‌های قرآنی می‌گویند: خدا برای ما قصه‌گویی کرده است چرا که کتابش جذاب‌تر شود و خواننده هنگام تلاوت با تنوع روبرو شود و کمتر خسته شود!!! سبحانه و تعالی عمّا یقولون علّواً کبیراً.

آن حضرت برای خودشان و حضرت اسماعیل علیه السلام از خداوند استدعا دارند که مسلمان باشند و از اُمَّتشان گروهی را مسلمان قرار دهند. این اسلام و تسلیمی که حضرت ابراهیم علیه السلام از خداوند استدعای آن را دارند چه تسلیمی است؟

آن بزرگوار که در آیه ۱۲۵ سوره مبارکه نساء خداوند بر تسلیم‌شان صحنه گذاشته است و فرموده:

وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ.

و دین چه کسی بهتر است از آن کس که خود را تسلیم خدا کرده است. پس معلوم می‌شود که این اسلام و تسلیم نوع خاصی از اسلام است که حضرت ابراهیم از خداوند تمنا دارد.

در آیه ۱۳۱ همین سوره بقره بعد از استدعای حضرت ابراهیم، خداوند به ایشان امر می‌فرماید که تسلیم شود و ایشان عرضه می‌دارد: تسلیم رب العالمین هستم: **إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمُ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ.**

هنگامی که پروردگارش به او فرمود: «تسلیم شو»، گفت: «به پروردگار جهانیان تسلیم شدم.»

پس خداوند می‌فرماید که حضرت ابراهیم علیه السلام به اولادش وصیت کرد به دینی که خدا برای شما برگزیده است قبل از این که مرگ به سراغتان بیاید تسلیم شوید:

وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ.<sup>۷</sup>

و ابراهیم و یعقوب، پسران خود را به همان [آیین] سفارش کردند [و هر دو در وصیتشان چنین گفتند]: «ای پسران من، خداوند برای شما این دین را برگزید پس، البته نباید جز مسلمان بمیرید.»

این تنها وصیتی است که حضرت ابراهیم علیه السلام پس از گذراندن امتحانات بزرگ الهی و نائل آمدن به بالاترین مقامات و دیدن ملکوت آسمان‌ها و زمین<sup>۸</sup> به فرزندانش می‌کند و این تنها سفارش نشان دهنده اهمیت سفارش شده است. حال سؤال اینجاست چه دینی دین برگزیده الهی است که حضرت ابراهیم علیه السلام به فرزندان‌ش تسلیم شدن در برابر آن را وصیت فرموده است؟

ما برای پیدا کردن این دین برگزیده الهی باید به کجا رجوع کنیم؟ آیا از خودمان بگوییم؟! و یا این که خود خداوند باید از دینی که برگزیده خبر دهد؟ زمانی که در کلام الله دین مرضی و مصطفای الهی را می‌جوئیم، می‌یابیم که تنها دینی که خداوند به خود نسبت داده‌اند دین اسلام است

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ.<sup>۹</sup>

در حقیقت، دین نزد خدا همان اسلام است.

و حتی خداوند به این اعلام اکتفا فرموده و در تأکید بر دین برگزیده‌اش در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ.<sup>۱۰</sup>

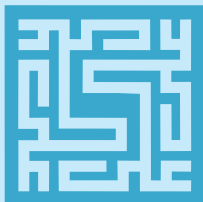
هیچ دینی غیر از اسلام از هیچ کس پذیرفته نیست و هر کسی غیر از آن دینی برگزیند در آخرت جزء خسارت دیدگان است.

پس درخواستی که حضرت ابراهیم علیه السلام با آن عظمت و مکنّت از خداوند داشتند و وصیتی که به فرزندان‌شان کردند این بود که به دین اسلام مسلمان باشند و از همان موقع بود که متدینان به دین الهی اسلام را مسلمان نامیدند.<sup>۱۱</sup>

اما این که کدامین اسلام مرضی رضای خداست، سؤالی مهم‌تر است؛ چرا که تبیین واحدی از اسلام در میان مسلمانان نیست و ما باید بدانیم که کدامین

تبیین از اسلام تبیینی است که خداوند مورد نظر دارد. انشاءالله در شماره آینده به فضل و عنایت امام زمان علیه السلام و دلالت آن بزرگوار به خود آیات قرآن ثابت خواهیم کرد که اسلام مرضی رضای خداوند، اسلامی است که بر ولایت امیر عالمین، امیرالمؤمنین علیه السلام استوار است.

**درخواستی که حضرت ابراهیم علیه السلام با آن عظمت و مکنّت از خداوند داشتند و وصیتی که به فرزندان‌شان کردند این بود که به دین اسلام مسلمان باشند و از همان موقع بود که متدینان به دین الهی اسلام را مسلمان نامیدند.**



۱. پیامبراکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

فَضَّلَ الْقُرْآنَ عَلَى سَائِرِ الْكَلَامِ كَفَضَّلَ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ.

برتری قرآن بر سایر کلام‌ها همچون برتری خداوند است بر مخلوقاتش. مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۲۳۷.

۲. نساء، آیه ۱۲۵.

۳. صافات، آیات ۱۰۲-۱۰۶.

۴. بقره، آیه ۱۲۴:

وَ إِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا تَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ

و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود، و وی آن همه را به انجام رسانید، [خدا به او] فرمود: «من تو را پیشوای مردم قرار دادم.» [ابراهیم] پرسید: «از دودمانم [چطور]؟» فرمود: «پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد.»

۵. البقره، آیه ۱۲۵:

وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَ أَمْنَا وَ اتَّخَذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى ...

و چون خانه [کعبه] را برای مردم محل اجتماع و [جای] امنی قرار دادیم، [و فرمودیم]: «در مقام ابراهیم، نمازگاهی برای خود اختیار کنید»،

۶. بقره، آیه ۱۲۸.

۷. بقره، آیه ۱۳۲.

۸. أنعام، آیه ۷۵:

وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ

و این‌گونه، ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نمایانیم تا از جمله یقین‌کنندگان باشد.

۹. آل عمران، آیه ۱۹.

۱۰. آل عمران، آیه ۸۵.

۱۱. حج، ۷۸:

وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ.

و در راه خدا چنان که حق جهاد [در راه] اوست جهاد کنید، اوست که شما را [برای خود] برگزیده و در دین بر شما سختی قرار نداده است. آیین پدرتان ابراهیم [نیز چنین بوده است] او بود که قبلاً شما را مسلمان نامید.



# ولایت پدر

محمدابراهیم کلباسی

## الْإِمَامُ الْوَالِدُ السَّفِيْقُ

تمامی شئون آن داده است، اگر کس دیگری باشد چه می‌کند؟ مترجم می‌گیرد؟ خنده‌دار است نه؟ تو به امام سلام می‌دهی می‌گویی آقا من فلانی هستم فرزند فلانی از شهر... مسلماً نه! او ولی است و ولی کسی را که تحت ولایتش باشد می‌شناسد... حالاً حس کردی ولی عالم، شخصی است که خداوند به او قدرت و علم داده است؟ حس کردی هر بار «هر يك از ائمه علیهم‌السلام را صدا می‌زنی، آن بزرگواران تو را می‌بینند، صدایت را می‌شنوند و بی هیچ معرفی تو را می‌شناسند؟ باور کردی ولایت جعل خداوند است؟ یعنی خداوند خودش ولی خود را تعیین می‌نماید؟ می‌خواهی خیالت را راحت کنم؟... امام زمان علیه‌السلام چند ساله بودند که ولی عالم شدند؟ ۵ سال نه؟ و امام جواد علیه‌السلام ۸ سال. این یعنی خداوند متعال کسی را که بخواهد ولی خلق می‌کند و به او قدرت و علم کافی برای این امر می‌دهد و در این هنگام آن فرد نه نیازمند سن و سال است که تجربه داشته باشد و نه نیازمند تجربه و مشورت دیگران. حالاً به نظرت می‌شود يك عده جمع شوند يك جا و برای يك جامعه «ولی» تعیین کنند؟ می‌شود کسی بگوید «علی جوان است، شوخ طبع است... معاذ الله!

می‌شود کسی که برای «سمت ولایت» خلق نشده است بر فرض با رأی مردم انتخاب شود؟ یا خودش تلاش کند؟ چقدر در روزنامه‌ها خواننده‌ای یا از افراد مختلف شنیده‌ای که «در فلان مغازه شاگرد مغازه دخل را زد»، «یکی از شرکاء حق دیگری را خورد»، «دو دوست قدیمی بعد از سالیان سال با هم اختلاف پیدا کردند»...

این آقا یا خانم بشو. این شدنی است؟ حالا يك نفر قرار است ولی چندین فرد شود، باید آن‌ها را بشناسد یا نه؟ باید توان پاسخ‌گویی به آن‌ها را داشته باشد یا نه؟ باید سرپرست آن‌ها باشد، درست است؟ بیا دوباره بررسی کنیم؛ کسی که ولی عالم است باید چگونه باشد؟ وقتی می‌روی حرم امام رضا علیه‌السلام آن همه آدم دارند با حضرت صحبت می‌کنند، تو چه می‌کنی؟ تو هم حرفت را می‌زنی یا می‌روی روزی می‌آیی که فقط خودت باشی که حضرت بفهمند چه می‌گویی و حرف‌هایت میان همه‌ی مردم گم نشود؟ در بیان خواسته‌هایت مراعات حضرت را می‌کنی که شاید برآورده کردن حاجت مشکل باشد یا بالاخره یک امام رضا علیه‌السلام است و این جمعیت!... یا هرچه حاجت داری می‌گویی؟ برای خودت، فامیلت و جمیع مؤمنین و مؤمنات! امروز که با امام زمان علیه‌السلام کار داری بلند می‌شوی يك سلام می‌دهی حرفت را می‌زنی و ایشان می‌شنوند و برای تو آنچه صلاح بدانند انجام می‌دهند، انجام می‌دهند و فقط شنونده نیستند، تو ایشان را نمی‌بینی اما ایشان تو را می‌بینند و سخن تو را می‌شنوند.

اگر کسی ولی عالم باشد و قرار باشد عالم پشت در خانه‌اش صف ببندند که نوبت برسد و عرض حاجت کنند چه می‌شد؟ مسخره می‌شد نه؟ اگر آن فرد يك آدم عادی باشد که بر فرض مردم او را انتخاب کنند و او بشود ولی...! امروز فارس و عرب و ترك و اروپایی و آفریقایی و هر کسی در عالم به زبان خودش با صاحب‌الزمان علیه‌السلام حرف می‌زند، خداوند به ولی خود قدرت ولایت را با

پدر هر کسی بر او ولایت دارد، درست است؟ چرا؟ چرا پدر بر فرزند ولایت دارد؟ به نظر سؤال عجیبی است ولی بیا کمی روی آن فکر کنیم... من جواب‌های احتمالی خودم را می‌گویم، تو هم پیش خودت بگو...  
- خوب به نظر طبیعی است، بچه که قدرت محافظت از خودش را ندارد پس باید تحت امر پدر باشد تا آسیبی به او نرسد.  
- پدر دارد او را از نظر مالی تأمین می‌کند پس او هم باید در مقابل اطاعت کند.  
- پدر، بزرگتر است و به جامعه آشنا تر...  
خوب جواب‌هایی که به ذهن می‌آیند این‌ها هستند و جواب‌هایی از این دست.  
اما به نظر می‌آید این جواب‌ها اشکالاتی دارند!  
اینکه فرزند در کودکی توانایی حفاظت از خود را ندارد قبول، وقتی بزرگ شد چه؟ پدرش پیر شده، حالا فرزند هم قوی تر است، هم مال دارد - حتی شاید خرجی پدرش را هم بدهد - و هم بعد گذشت زمان، او از پدر به وضع کنونی جامعه آشنا تر است اما... اما با این احوال او ولی پدر نمی‌شود و ولایت پدر باقیست...

به این بحث دقت کن؛ ولایت جعل خداوند است؛ یعنی خداوند است که کسی را ولی دیگری می‌نماید و بنده‌ای را اختیاردار بنده‌ای دیگر قرار می‌دهد. قرار است پدر و مادر بر فرزند ولایت داشته باشند پس از او بزرگترند، پس فرزند از آن‌هاست، او را از کودکی می‌بینند و به او آشنایند و همه رفتارهای او را می‌دانند... می‌شود يك نفر که کس دیگر را نمی‌شناسد ولی او شود؟ این منطقی است؟ یک نفر را از آن طرف خیابان صدا بزنند بگویند بیا این طرف خیابان ولی

# شش گوشه‌ی بهشت

ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر  
نویسنده: سید محمد بنی هاشمی

شش گوشه‌ی بهشت کتابی پیرامون سرزمین کربلا و زیارت امام حسین علیه السلام است. در این کتاب شرافت کربلا و برتری آن نسبت به مکه مورد بررسی قرار گرفته است. همچنین شواهدی آورده شده است که محلّ شهادت ابی‌عبدالله علیه السلام محلّ مناجات انبیاء بوده و زیارتگاه ملائکه هست... مطلب دیگری که در کتاب تشریح می‌گردد زیارت کربلا و ویژگی‌های زائر سیدالشهداء است؛ مطابق نظری که در کتاب اثبات می‌گردد کسی که ترک زیارت کربلا نماید، در قیامت حسرت خواهد خورد و زائر ثارالله همراه ملائکه، یاور حضرت زهرا علیها السلام و سعادتمند عرصه‌ی محشر است... در پایان کتاب بلندترین زیارت امام حسین علیه السلام معزفی می‌گردد و متن و ترجمه‌ی آن ذکر می‌گردد.



بین نتوانسته‌اند بالأخره يك فرد مطمئن پیدا کنند که مالشان را بی‌دغدغه به او بسپارند، که با او دوست شوند و صد در صد به او اعتماد کنند... بی هیچ احتمال خطا.

یاد فرمایش پیامبر در روز غدیر بیفتیم:

أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ

آیا من از شما به خودتان سزاوارتر نیستم؟

مولا کسی است که اختیار افراد در دست اوست، اختیار مال و جان و زندگی، يك فرد «امین»...  
ائمه علیهم السلام «امین خداوند در زمین» هستند. در زیارتشان می‌خوانیم:

السلام عليك يا أمين الله في أرضه

آنانی که بی‌دغدغه برای آن‌ها سفره‌ی دل‌مان را پهن می‌کنیم... آن وقتی که راه چاره‌ای نداریم، پناهی نداریم، صدایشان می‌زنیم... آنانی که بی‌هیچ دغدغه همه‌ی حاجاتمان را به آن‌ها می‌گوییم و نگران نمی‌شویم که اینکه خواستیم آیا به صلاحمان هست؟ اگر قدرتمند سخاوتمندی بود که هر کسی هر چیزی از او می‌خواست به او می‌داد فرد وحشتناکی بود! اما قدرتمندی آگاه و دلسوز وجود دارد که صلاح ما را نیز در نظر می‌گیرد، مانند پدری که گریه‌ی کودک بیمار خود را گوش می‌دهد اما خوراکی محبوب او را که برایش خوب نیست و او بهانه‌اش را می‌گیرد برایش نمی‌خرد. مژه‌م نکنیم امام خود را که چرا گاهی حاجاتمان را برآورده نمی‌کند...

و در این زمان، امام زمان علیه السلام، ولی خدا در زمین است؛ پدری مهربان برای تک تک ما... مهربان مهربان.



## شهریار کون و مکان

فاطمه الیهیاری

عصر غیبت است و مولایمان امام عصر علیه السلام در مقام وصی و جانشین پدران بزرگوارش سُکان داری کشتی امامت و ولایت را به عهده گرفته‌اند و به عنوان پدری مهربان و سرپرستی دلسوز و پناه پناه جوانان، در اداره‌ی رعیت خویش کوتاهی نمی‌نمایند. در توقیع شریفشان خطاب به شیخ مفید می‌فرمایند:

إِنَّا غَيْرُ مُهْمِلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَ لَا نَاسِبِينَ لِذِكْرِكُمْ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَنَزَلَتْ بِكُمْ الْأَوْءَاءُ وَ اضْطَلَمْتُمْ الْأَعْدَاءُ<sup>۱</sup>

همانا، ما از رعایت حال شما کوتاهی نمی‌کنیم و شما را از یاد نمی‌بریم، چه، در غیر این صورت، سختی‌ها و گرفتاری‌ها بر شما فرو می‌آید و دشمنان شما را ریشه‌کن کرده و از بین می‌برند... مگر نه آنکه انجام چنان رسالت و وفا به چنین وعده‌ای را لاجرم پشتوانه و استطاعتی بس عظیم لازم است؟

به راستی اختیار و توان و امکان مولایمان در این عالم چیست؟ عرصه‌ی حاکمیت و گستره‌ی ولایت آن حضرت تا کجاست؟ آدمیان و جنیان؟ زمین و آسمان؟ افلاک و کهکشان‌ها؟ وحوش و جانوران؟ نبات و جماد؟

حقیقت این است که امام عصر علیه السلام، این حجت زمان و خلیفه و برگزیده‌ی پروردگار و خالق عالمیان، چه در دوران غیبت و چه هنگام ظهور، مظهر کامل قدرت و سیطره‌ی الهی به شمار آمده و ولایتی بی‌حد و حصر- بر همه چیز و تا هر کجا و هر مکان- به وی تملیک گشته است:

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تَعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ<sup>۲</sup>

بگو: بار الها! [ای] صاحب فرمانروایی! به هر که خواهی حکومت می‌دهی و از هر که خواهی باز می‌ستانی، و هر که را خواهی عزت می‌بخشی و هر که را خواهی خوار می‌کنی، [سررشته] همه خیرات به

دست توست و تو بر هر کاری توانایی. خداوند نیز نماینده و برگزیده‌ی خویش را لباس کرامت پوشانده و ولایتش را عظمت بخشیده و اداره‌ی ملک آفرینش را به وی سپرده، پس لاجرم باید گستره فرمانروایی او نیز- به تناسب- بس وسیع باشد و بی‌کرانه!

از اجرام آسمان و حرکت آن‌ها گرفته تا استواری کوه‌ها و اقیانوس‌ها، همه به اراده و فرمان حجت و خلیفه‌ی خداوند است و نبض حیات جانوران و مرغان و پرندگان و هر جاندار کوچک و بزرگی در دست با کفایت اوست، برگی از شاخه نمی‌افتد و خشک و تری نمی‌باشد مگر در منظر این امام مبین، آشکار و پیداست و موری دانه با دهان به لانه نمی‌برد جز این که شمار آن در حساب او محفوظ می‌باشد. قطرات باران و تحرک باد و رطوبت نسیم و رفت و آمد ملائکه در عرش و ملکوت همه در محضر آن امام بزرگوار و به اجازه و رضایتش صورت پذیرد.

از گیاه و نبات و سنگ و صخره و اشیاء، سالار و مقتدای خود را می‌شناسند و به او تسلیم‌اند و از فرامینش سر بر نمی‌تابند. هر گاه که لازم باشد به اذن الهی به یاری او شتافته و اوامرش را فرمان می‌برند. شاید اگر گواهی قرآن نبود و شاهد مثالی چون سلطنت سلیمان در تاریخ پیامبران الهی اتفاق نمی‌افتاد، باور این شوکت به اذهان مؤمنین نیز سنگین می‌آمد.

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند عزّ و جلّ پادشاهی سلیمان علیه السلام را در انگشترش نهاده بود؛ چون آن را به دست می‌کرد جن، آدمی، شیطان و همه پرنده‌ها و وحوش به گردش می‌آمدند و از او فرمان می‌بردند، و خدا بادی می‌فرستاد تا بساط او را با همه آنچه بر آن بود از دیوان و پرنده و آدمی و چهار پا و اسب همه را به هوا بلند کرده و تا آنجا که سلیمان می‌خواست می‌برد. او نماز بامداد را در شام می‌خواند و نماز ظهر را در فارس...<sup>۳</sup>

عرصه‌ی حاکمیت و گستره‌ی ولایت آن حضرت تا کجاست؟ آدمیان و جنیان؟ زمین و آسمان؟ افلاک و کهکشان‌ها؟ وحوش و جانوران؟ نبات و جماد؟



## ولایت بر جنیان

در روایت آمده روزی عالمی یهودی گفت: این حضرت سلیمان است که شیاطین به فرمان او بودند، و هر چه می‌خواست از معبدها و تندیس‌ها و تمثال‌ها برای او می‌ساختند.

حضرت علی علیه السلام به او فرمودند: همین طور است، لیکن به حضرت محمد صلی الله علیه و آله بهتر و برتر از آن عطا شده، جنیان در حالی تحت فرمان سلیمان علیه السلام بودند که هنوز در کفر به سر می‌بردند، ولی جنیان تحت امر محمد صلی الله علیه و آله همه مؤمن بودند.<sup>۴</sup>

این روایت و نمونه‌های دیگری که اشاره به حضور یافتن جنیان خدمت رسول خدا و یادگرفتن معارف و رفع مشکلات دینی از آن حضرت است تاییدی بر ولایت و صاحب اختیاری این خاندان بر جماعت جنیان می‌باشد.

نمونه‌ی دیگری که می‌تواند به عنوان شاهی بر ولایت تکوینی و قدرت تصرف پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه طاهربین علیهم السلام ذکر شود معجزه معروف «شق القمر» می‌باشد که خلاصه‌ی آن در ادامه می‌آید.

## تصرف در کرات آسمانی

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حجر اسماعیل نشسته بودند. قریب نزد ایشان رفته و گفتند: ای محمد! اگر تو ساحر نیستی، علامتی را در آسمان به ما نشان بده؛ چون ما می‌دانیم که سحر در آسمان اثر نمی‌کند. حضرت فرمود: این ماه شب چهارده را می‌شناسید؟ آیا می‌خواهید علامت شما، این ماه باشد؟ گفتند: بلی.

حضرت با انگشت مبارک به ماه اشاره کرد. ماه دو نیمه شد؛ نیمی در پشت کعبه قرار گرفت و نیمی دیگر در بالای کوه ابو قبیس! و مردم نگاه می‌کردند.

سپس گفتند: ماه را به جای خود برگردان. حضرت دوباره با دستش به نیمی که در پشت کعبه بود اشاره کرد و با دست دیگرش به نیمی که در کوه ابوقبیس بود، آنها نزدیک هم شدند و به هم چسبیدند و ماه در جای خود قرار گرفت.

قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

اَفْتَرَبَتِ السَّاعَةَ وَ اُنشَقَّ الْقَمَرُ (قمر/۱)<sup>۵</sup>

## علم به تعداد هر چیز

جناب عمّار روایت کرده است: در یکی از غزوات و جنگ‌ها که در خدمت امیر المؤمنین علیه السلام بودم از بیابانی عبور می‌کردیم که مملو از مورچه بود. گفتم ای مولای من آیا کسی هست که شماره این مورچگان را بداند؟ فرمود بلی ای عمار من می‌دانم و می‌توانم تعداد آنها را تعیین کنم. گفتم یا امیر المؤمنین علیه السلام تعداد این‌ها را از کجا می‌دانی. فرمود ای عمّار مگر سوره «یس» را نخوانده‌ای آنجائی که می‌فرماید:

وَ كُلُّ شَيْءٍ اَخْصَيْنَاهُ فِي اِمَامٍ مُّبِينٍ (یس/۱۲)

عرض کردم بلی فدایت شوم این سوره را مکرر خوانده‌ام. فرمود ای عمّار منظور از امام مبین که خداوند فرموده است، من می‌باشم.<sup>۶</sup>

## تسلط به زبان حیوانات

در کتاب شریف بصائرالدرجات از علی بن حمزه روایت شده است که یکی از دوستان حضرت امام موسی کاظم علیه السلام خدمت ایشان شرفیاب شد و عرض کرد: دوست دارم که امروز برای صرف غذا به منزل من تشریف بیاورید. حضرت دعوت او را پذیرفته و به خانه‌ی او رفته و بر تختی که آماده کرده بود جلوس فرمود، در زیر آن تخت دو کبوتر نر و ماده لانه داشتند میزبان برای آوردن طعام رفت و چون بازگشت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را خندان دید. عرض کرد امیدوارم پیوسته شما را خندان مشاهده کنم.

فرمودند: من از گفتار این کبوتر خندان شده‌ام که به ماده‌ی خود می‌گفت: ای مایه‌ی آرامش روح و آسایش من و ای عروس و جفت نازنین! به خدا قسم در روی این زمین چیزی محبوب‌تر از تو سراغ ندارم مگر این آقا و مولای من موسی بن جعفر علیه السلام که بر فراز این تخت جلوس فرموده است.

عرض کردم: فدایت شوم مگر شما گفتار مرغان را می‌فهمید؟ فرمود: آری. خداوند سخنان پرندگان و زبان تمام موجودات را به ما ائمه تعلیم فرموده است.<sup>۷</sup>

## گوش به فرمان بودن گیاهان

حارث اعور می‌گوید: با حضرت علی علیه السلام از شهر خارج شدیم و به سرازیری رودی رسیدیم. در آنجا درخت خشکیده‌ای را دیدیم که پوست آن کنده و شاخه‌هایش خشک شده بود. حضرت با دست مبارکش به آن زد و فرمود: به اذن خدا سبز و میوه‌دار شو! ناگهان شاخه‌های درخت سبز و میوه‌هایش انبوه شد و از آن میوه‌ها چیدیم، خوردیم، برداشتیم و آوردیم. فردای آن روز به همانجا رفتیم و دیدم آن درخت همان طور سبز و دارای میوه می‌باشد.<sup>۸</sup>

## زنده کردن مرده

عبد الله بن مغیره، گوید: امام کاظم علیه السلام در منا به زنی برخورد که می‌گریست و کودکانش دور او می‌گریستند، ماده گاوش مرده بود، نزدیک آن زن رفت و فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ ای کنیزک خدا، گفت: ای بنده‌ی خدا من کودکان بی‌پدری دارم. یک ماده گاو داشتم که معیشت من و معیشت کودکانم از آن می‌گذشت و این ماده گاو مرده است و من و کودکانم دستمان از همه چیز بریده و چاره هم نداریم.

امام فرمود: ای کنیز، از خدا می‌خواهی آن ماده گاو را برای تو زنده کنم؟

گفت: آری ای بنده خدا.

امام کناری رفت و دو رکعت نماز خواند و اندکی دست بلند کرد و لبانش را جنبانید و سپس برخاست و آن ماده گاو را آواز داد و با نوک پا به او زد و آن ماده گاو مرده برخاست و سر پا ایستاد. چون آن زن به گاو خود نگاه کرد، فریاد کشید: عیسی بن مریم است! سوگند به پروردگار کعبه!



مردم در هم شدند و امام خود را به میان آن‌ها انداخت و رفت.<sup>۹</sup>

### تصریح امام سجاد علیه السلام

ابوحمزۀ ثمالی نقل می‌کند که به حضرت زین العابدین علیه السلام عرض کردم: آقا از شما سه مطلب می‌پرسم، مایلم در این موارد تقیه نفرمائید.

فرمودند: بسیار خوب.

... عرض کردم: ای آقای من، آیا ائمه علیهم السلام مرده زنده می‌کنند و کورو

پیس را شفا می‌دهند و بر روی آب راه می‌روند؟

فرمود: هر چه خدا به هر پیغمبری داده به حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز داده

است. ولی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چیزهایی داده که به آن‌ها نداده است. عرض کردم: هر چه به پیامبر اکرم داده است به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز داده است؟

فرمود: آری. بعد امام حسن و امام حسین علیهم السلام سپس هر امامی پس از دیگری، تا روز قیامت و هر سال و هر ماه و بلکه هر ساعت هم بر آن می‌افزاید.<sup>۱۰</sup>

این‌ها همه گوشه‌ای کوچک از گستره‌ی ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله بود که امروز به آخرین وصی و جانشین این خاندان حضرت حجت‌بن‌الحسن علیه السلام میراث رسیده است و شایسته است به شواهدی از ولایت تکوینی آن بزرگوار نیز اشاره گردد.

الْحُجَّةُ الْخَلْفُ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ الْمَهْدِيُّ الْمُرْجَى الَّذِي يَبْقَائِهِ بَقِيَّتُ الدُّنْيَا وَ يُؤَمِّنُهُ رُزْقُ الْوَرَى وَ يُؤْجِدُهُ ثَبَّتِ الْأَرْضُ وَ السَّمَاءُ وَ ...<sup>۱۱</sup>

حجت خدا، خلف قائم، امام منتظر حضرت مهدی علیه السلام که مایه‌ی امید عالم است و دنیا به بقاء وجودش باقی است و به برکتش به خلق روزی می‌رسد و به ذات وجودش زمین و آسمان برجاست و به وسیله‌ی او خداوند زمین را از داد و عدالت پرکند بعد از آن که پرشود از ظلم و ستم...

در این دعای ارزشمند به بعضی از جلوه‌های این ولایت تصریح گردیده است که عبارتند:

- آن بزرگوار و پدران گرامیش علت خلق جهان می‌باشند.

- به سبب وجود ایشان زمین و آسمان‌ها به حیات خویش ادامه می‌دهند.

- خداوند به یمن حضور این عزیزان به سایر موجودات روزی داده است و میهمان سفره‌ای هستند که در اصل برای این خاندان گسترده شده است.

- سرانجام نیز به دستان با کفایت این آخرین گوهر آفرینش بساط ظلم و ستم برچیده و گیتی از عدل آکنده می‌گردد...

## شرح ولایت آن حضرت در لسان ادعیه

است یا نه؟

به او گفتم که: تمام هم و غم من این است که تو این نامه را به گذارنده‌ی حجرالأسود بر جای خود، برسانی و جوابش را بگیری. و به خاطر همین تو را می‌فرستم.

شخصی که معروف به ابن‌هشام بود، می‌گوید: هنگامی که به مکه رسیدم، تصمیم گرفته شد که حجرالأسود را نصب کنند. من به خادمان کعبه پول دادم تا در جایی که امکان دارد گذارنده‌ی حجرالأسود را در جای خود ببینم، بایستم. چند نفر از خادمان نیز اطراف من ایستادند و از ازدحام جمعیت، جلوگیری کردند. من می‌دیدم که هر کس می‌رفت تا آن را در جایش نصب کند، حجرالأسود می‌لرزید و نمی‌ایستاد. تا اینکه جوانی زیبا روی و گندمگون آمد و حجرالأسود را گرفت و در جایش گذارد و سنگ ایستاد. مثل اینکه اصلاً از جای خود، برداشته نشده است.

در این هنگام غریب شادی از مردم برخاست. آن جوان به سوی درب

### نصب کننده حجرالأسود

بی‌مناسبت نیست در اینجا از میان تشرفات بی شماری که قدرت‌نمایی این ولی بی‌بدیل و قائم‌مقام خالق قادر را حکایت کرده‌اند به یک مورد اشاره نماییم: ابو القاسم جعفر بن محمد می‌گوید: در سال ۳۳۹ هجری، به قصد حج بیرون آمدم و به بغداد رسیدم. این همان سالی بود که قرمطی‌ها «حجرالأسود» را به جایش برگردانده بودند. و من قصد داشتم کسی را که حجرالأسود را در جایش نصب می‌کند، ببینم؛ چون در کتاب‌ها خوانده بودم که فقط امام هر عصری، می‌تواند آن را در جایش بگذارد. چنانچه در زمان حجاج‌بن‌یوسف، امام زین‌العابدین علیه السلام آن را در جای خود گذارد و استقرار پیدا کرد. ولی در بغداد سخت مریض شدم و نتوانستم بروم. از آن مرض برای خودم ترسیدم. شخصی معروف به ابن‌هشام را نایب گرفتم و نامه‌ی مهرباری هم به او دادم. در آن نامه، از حضرت مدت عمرم را پرسیده بودم و اینکه آیا این مرض، مرض مرگ من



رفت و من دنبال او رفتم و چشمم را از او بر نمی‌داشتم و مردم را این طرف و آن طرف می‌زدم. و مردم خیال می‌کردند عقل من عیب پیدا کرده و به من می‌خندیدند. تا اینکه از مردم جدا شد. با حالت تأنی و به آرامی راه می‌رفت ولی من به او نمی‌رسیدم. تا به جایی رسید که جز من کسی دیگری او را نمی‌دید. ایستاد و متوجه من شد و فرمود: آنچه با خود داری بیاور. پس نامه را به او دادم. بدون اینکه به نامه نگاه کند فرمود:

به او بگو: از این مرض خوفی برای تو نیست و آن چیزی که از او فراری نیست، بعد از سی سال می‌باشد.

راوی می‌گوید: چنان دهشتی به من حاکم شده بود که نمی‌توانستم هیچ گونه حرکتی بکنم. تا اینکه مرا ترك کرد و رفت.

ابو القاسم، این جمله را فهمید. و هنگامی که سال ۳۶۹ هجری رسید، مریض شد و کارهایش را جور کرد و به فکر تجهیز و قبر خود افتاد. و وصیت خود را نوشت. و بر اثر همان مریضی هم درگذشت.<sup>۱۲</sup>

از یاد نبریم مولای دلسوزی را که ناشناسانه در میان ما به سر برده و در خیابان‌های شهرمان قدم برمی‌دارد و به مجالسمان سر می‌زند و مشفقانه سرپرستیمان می‌کند.

آن امام رئوفی که به مهربانی‌هایش دل بسته‌ایم، هرگاه سلامش می‌کنیم قلبمان از تأثیر پاسخ مهرآمیز او سرشار از عطوفت می‌شود. در حقیقت همان سلطان صاحب شوکت و امیر باصلابت هستی است که سطوت و جبروت فرمانروایی او کران تا کران عالم را فرا گرفته است و سلیمان نبی حاجب آستانش می‌باشد.

خوشا آن روزگاری که خداوند این یگانه سردار پیروز خود را اذن خروج داده و قدرت الهی خود را به وسیله‌ی او به نمایش گذارد. در هنگامه‌ی قدرت‌نمایش کبکبه و هیمنه‌ی او چشم مستکبران را خیره کرده و برجای می‌خکوبشان نماید. در آن روز کافران و گردنکشان عالم خواهند دانست امیر دوران و شهریار کون و مکان کیست و وسعت ولایتش تا کجاست!

۱. فضائل الشیعة (ترجمه توحیدی)، ص ۳.

۲. آل عمران : ۲۶

۳. احتجاج (ترجمه جعفری)، ج ۱، ص ۴۹۵.

۴. ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الانوار ج ۷

۵. جلوه‌های اعجاز معصومین علیهم السلام، ص: ۱۱۴

۶. تفسیر جامع، ج ۵، ص ۴۶۸

۷. تفسیر جامع، ج ۵، ص ۱۱۴

۸. جلوه‌های اعجاز معصومین علیهم السلام، ص ۱۷۶

۹. ارشاد القلوب (ترجمه رضایی)، ج ۲، ص ۱۰۱

۱۰. ترجمه جلد هفتم بحار الانوار، ج ۵، ص ۲۲

۱۱. عباراتی از دعای عدیله

۱۲. جلوه‌های اعجاز معصومین علیهم السلام، ص ۳۶۳





## روایتی از ولادت

حامد داوودندی

قیامتی برپا شده بود. همه کنار کعبه جمع شده بودند تا بفهمند ماجرا از چه قرار است.

عباس تلاش می‌کرد تا قفل در را باز کند که مردی از میان جمعیت گفت:

«شنیده‌ام راهب جحفه به ابوطالب مزده‌ی فرزندی والا مقام داده است.»

مرد دیگری ادامه داد: «من شنیده‌ام خود ابوطالب پیشگویی کرده است که همسرش برای او فرزندی به دنیا می‌آورد که وزیر پیامبر آخر الزمان است!»

با شنیده این جمله، عباس که انگار خسته شده بود، دستی به کمر زد و با تعجب به مردم نگاهی کرد و دوباره مشغول باز کردن قفل شد. از بین جمعیت

جلو رفتم و در حالی که سعی می‌کردم کسی صدایم را نشنود به عباس گفتم:

«چه می‌کنی؟ باز کردن يك قفل که این قدر زور زدن ندارد!»

عباس همانطور که روی قفل خم شده بود گفت: «مگر نمی‌بینی! قفل اصلاً تکان نمی‌خورد! انگار هزار سال است که باز نشده.»

گفتم: «شاید کلید را اشتباه آورده‌ای؟»

با شنیدن این جمله کفرش در آمد، با عصبانیت گفت: «حتماً اجداد جنابعالی سال‌ها کلیددار کعبه بوده‌اند؟ بله؟»

راست می‌گفت. سال‌ها بود که قریش کلیددار کعبه بود.

مردم داشتند چیزهایی که درباره‌ی ابوطالب و فرزند تازه‌اش شنیده بودند، برای هم تعریف می‌کردند. بعضی حتی از خود کاهنان درباره‌ی فرزند ابوطالب

پیشگویی‌هایی شنیده بودند.

عباس دیگر خسته شده بود. ایستاد و گفت: «باز نمی‌شود! هر کاری می‌کنم باز نمی‌شود!»

پیرمردی گفت: «حتماً حکمتی در کار است.»

کسی از بین جمعیت فریاد زد: «قفل در را بشکنید!»

با گفتن این جمله همه‌ای میان مردم برپا شد. ناگهان یکی از زنان فریاد زد:

«به خدا سوگند این اتفاقات، عادی نیست! يك روز فاطمه بنت اسد، با گروهی از زنان بنی‌هاشم به کنار کعبه آمد، از وقتی حامله شده بود، صورتش مانند ماه

– «راه بیفت!... حواست کجاست؟»

فریاد عباس، رشته‌ی افکارم را پاره کرد. آنقدر غرق در افکار خودم بودم که اصلاً نفهمیدم کی آمد و از جلوی من رد شد.

فکرم را رها نمی‌کرد. همه چیز عجیب بود. آخر چطور ممکن بود چنین اتفاقی بیفتد؟... من که اگر با چشمان خودم ندیده بودم شاید هرگز باور نمی‌کردم.

همه چیز در چند لحظه‌ی کوتاه اتفاق افتاده بود...

عباس همانطور که به سرعت داشت به طرف کعبه می‌رفت، برگشت و دوباره با کلافگی گفت: «تو که هنوز ایستاده‌ای!...»

من و عباس و چند نفر دیگر در مسجد الحرام نشسته بودیم که ناگهان آن زن وارد شد و در کنار کعبه به ناله و مناجات پرداخت و بعد ناگهان دیوار کعبه

غرضی کرد و در مقابل چشمان از حدقه بیرون زده‌ی ما آن زن از شکاف دیوار وارد کعبه شد و بعد دیوار مثل اولش شد! کعبه‌ای که برای عرب و عجم مکانی

و مقدس بود و بهبود و نصاری آن را گرامی می‌داشتند!!! تا چند لحظه همه‌ی ما مثل دیوانه‌ها به هم نگاه می‌کردیم...

انگار هنوز صدای آن زن که با ناله‌ای سوزناک دعا می‌کرد در گوشم بود:

«پروردگارا، من ایمان دارم به تو و به همه‌ی پیامبران و کتاب‌هایی که از سوی تو آمده است. من گفتار جدم، ابراهیم خلیل را که این خانه را بنا

کرد، تصدیق می‌کنم. پروردگارا! به حق همان کسی که این خانه را بنا کرد، به حق این نوزادی که در شکم من با من سخن می‌گوید و انیس من

است و من یقین دارم از آیات توست، تو را قسم می‌دهم که ولادت او را بر من آسان فرمایی!»

کمی به خودم آمدم. همانطور که با خودم فکر می‌کردم به دنبال عباس به طرف کعبه به راه افتادم.

عباس که حالا تقریباً جلوی در کعبه رسیده بود. مردم را کنار زد و بلند گفت:

«کنار بروید! کنار بروید! تا قفل در را باز کنم.»



می‌درخشید.»

زن دیگری گفت: «من خود چندین بار از فاطمه شنیده‌ام که رویاهای بسیار در مورد فرزندش دیده است، يك بار او گفت که در خواب به او گفته شده که تو و فرزندت پاك شديد و به خاطر این فرزند، مقام تو بالا رفت»  
با شنیدن این جملات همه ساکت شدند. عباس که از باز کردن در منصرف شده بود رو به من کرد و گفت: «چاره‌ای نیست. باید منتظر ماند. تا ببینیم چه می‌شود...»

\*\*\*

سه روز بود که «فاطمه بنت اسد»، همسر ابوطالب، در کعبه بود. حالا دیگر تمام مکه و اطراف آن از ماجرای ورود فاطمه به کعبه، آن هم از شکافی که ناگهان در دیوار ایجاد شده بود، با خبر بودند.

صبح روز چهارم در مقابل چشم‌های منتظر و بهت‌زده‌ی مردم، ناگهان باریگر دیوار کعبه از همان‌جا شکاف برداشت و به قدری که مهمان کعبه بتواند با نوزاد خدانش از آن خارج شود از هم فاصله گرفت.

از شدت تعجب همه‌ی نفس‌ها حبس شده بود. انگار فراموش کرده بودیم که تا همین چند لحظه‌ی ذهنمان پر از سوالات جور و واجور بود.

مردم هنوز در حیرت این ماجرا بودند که فاطمه رو به مردم کرد و گفت: «ای مردم، من بر زنانی که قبل از من بوده‌اند فضیلت داده شدم. آسیه خداوند را در جایی به صورت پنهان عبادت می‌کرد که خداوند جز از روی اضطرار دوست نداشت در آنجا عبادت شود. خداوند بر مریم ولادت عیسی را آسان نمود و در سرزمینی خشک نخل خشکیده‌ای را حرکت داد و از آن خرماي تازه خورد. ولی من وارد خانه‌ی محترم خدا شدم!...»

از هیچ کس صدایی در نمی‌آمد. سخنان فاطمه آن قدر استوار و متین بود که

همه را میخکوب کرده بود. فاطمه ادامه داد:

«من فرزندم را در کعبه به دنیا آوردم. آنگاه که فرزندم را در آغوش گرفتم و خواستم از کعبه خارج شوم، هاتقی گفت ای فاطمه! نام این مولود را علی بگذار که من خدای علی اعلی هستم. او را از قدرت خویش و عزت جلالم و کمال عدلم خلق کرده‌ام. نام او را از نام خود گرفته‌ام و او را به ادب خود آموخته‌ام. و امر خود را به او سپرده‌ام. من او را به گنجینه‌های پنهان علم خود آگاهی داده‌ام. او در خانه‌ی من به دنیا آمده و اول کسی است که بر فراز خانه‌ی من اذان می‌گوید و بت‌ها را می‌شکند و آن‌ها را از بالای کعبه به صورت می‌اندازد. اوست که مرا به عظمت و یگانگی یاد می‌کند و مرا تقدیس و تمجید می‌نماید. او امام بعد از حبیب من و پیامبرم است... خوشا به حال کسی که او را دوست می‌دارد و اطاعت می‌کند و وای بر کسی که کینه‌ی او را در دل دارد و از او سرپیچی می‌کند...»

سخنان فاطمه که به اینجا رسید همسرش ابوطالب و محمد امین که برادر زاده‌ی ابوطالب بود، گویی که از قبل با خبر از همه چیز و منتظر این لحظه بوده‌اند، جلو آمدند. ناگهان کودک کاری کرد که من فقط در مورد پیامبر نصرانی‌ها شنیده بودم. او شروع به سخن کرد و به پدرش سلام داد! ابوطالب انگار که يك اتفاق عادی افتاده است با لبخندی شیرین او را در آغوش کشید و جواب سلامش را داد.

محمد امین عليه السلام در حالی که به شدت مسرور بود، جلو آمد. تا چشم علی به او افتاد از خوشحالی انگار دست و پا می‌زد صورت غرق در خنده‌ی شیرین کودکانه بود...

نزدیک بود دیوانه شوم! علی دوباره سخن گفت: «سلام بر تو ای رسول خدا!» و با شیرینی ادامه داد: «مرا در آغوش بگیر!»

محمد امین او را به آغوش گرفت و بوسید و دست او را در دست خود گرفت.



**کشور بحرین**  
بحرین نه تنها در سال‌های نخست اسلام که در طی قرون بعد نیز همواره مهد عالمانی برجسته بوده است. عالمانی متقی و سترگ که همگی در زمره‌ی استوانه‌های علمی اسلام و مراجع تقلید زمان خود بوده‌اند.



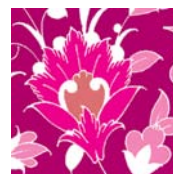
# رو به آسمان

صفحه ۲۵



### شب تولد

تلفنو گذاشتم و رفتم تو اتاق. درم محکم پشت سرم بستم و افتادم رو تخت. با صدای بلند گفتم: «آه... شیمون خراب شد» صدایی نیومد... چند لحظه گذشت. رفتم تو فکر. حرفای حسین ذهنمو مشغول کرده بود. گفت: «پاشو بیا بابا... ۱۹ ساعت شده دیگه»



صفحه ۲۸

### علامه فقید؛ سید مرتضی عسکری

یکی از ستارگان درخشان که در عصر ما می‌درخشید، بزرگ‌مردی بود که تمام عمر خویش را صرف خدمت به خدا و دفاع از اسلام راستین نمود. او کسی است که در اواخر خدمتگذاری به آنجا رسید که به افتخار گفتگو با بانوی دو عالم، فاطمه‌ی زهرا علیها السلام نایل آمد.

او، «علامه، سید مرتضی عسکری» بود



صفحه ۳۴

شیعه

یعنی عقل و عشق باهم،

شیعه

یعنی آرامش،

انسانیت،

سربلندی

و

سرفرازی.

شیعه

یعنی

یک انسان متصل به قدرت بی‌انتهای.

شیعه

عرب باشد یا عجم،

سیاه یا سفید،

شیعه است.

شیعیان هم‌دل‌اند،

هم‌رنگ‌اند

و هم‌راه‌اند...

ما، گر چه شاید فقط اسم‌مان شیعه باشد، ولی

دوست داریم واقعاً شیعه باشیم و شیرینی شیعه

بودن را بچشیم.







حامد داوودندی

کلید آرامش در کدام است؟

## قلبی پر از ایمان یا جیبی پر از پول؟

می‌کنیم بیشتر و بیشتر جمع کنیم و تا می‌توانیم موجودی حساب بانکی مان را افزایش دهیم.

با این حال فکر فقر هنوز از ذهنمان خارج نشده است زیرا هر قدر هم که ثروتمند باشیم باز هم ممکن است در اثر حادثه‌ای، ثروت خود را از دست بدهیم.

در چنین حالی، باز هم به روند جمع‌آوری مال و اموال ادامه خواهیم داد و در حسرت یک زندگی آرام، خواهیم ماند.

درمان این بیماری تنها یک راه حل دارد. اکسیری که به انسان آرامش ابدی می‌بخشد، ایمان!

ایمان یعنی باور به خدا، یعنی تکیه بر قدرت بی‌انتهای الهی! کسی که به خدا ایمان دارد هرگز از آینده نمی‌ترسد، از هیچ چیز نمی‌ترسد. کسی که خدا را صاحب‌اختیار تمام ذرات عالم می‌داند، همیشه آرام است و بی‌هیچ دغدغه‌ای در آرامش کامل زندگی می‌کند.

مؤمن یعنی کسی که می‌داند همه چیز به دست خداست، و غیر از خدا، از هیچ کس دیگری کاری ساخته نیست. مؤمن می‌داند وقتی خدای مهربان، از روی حکمت و مصلحت، برایش فقر را بیسندد، اگر ثروتمندترین فرد جهان باشد، فقیر خواهد شد و اگر خداوند بخواهد به او ثروتی برساند، هیچ عاملی نمی‌تواند مانع شود.

جالب اینجاست که خدای مهربان، خود از قبل ما را از این خطر آگاه کرده و فرموده‌اند که «شیطان شما را از تنگدستی می‌هراساند و به کار زشت و می‌دارد و خداوند شما را به آموزش و بخششی از سوی خویش نوید می‌دهد؛ خداوند نعمت‌گستری داناست.»

انسان با ایمان، با اعتماد به وعده‌ی خدا، بدون هیچ نگرانی از آینده، به زندگی آرام خود ادامه می‌دهد. او به دستور خداوند برای کسب روزی حلال، می‌کوشد اما هرگز به امید ثروت بیشتر، فرمان‌های الهی را نادیده نمی‌گیرد زیرا تنها امیدش به خداست.

پدر بزرگ دوست ما، هرگز نگران این نبود که شاید فردا قیمت‌ها افت کند یا بازار کساد شود. او ایمان داشت که خداوند روزی را می‌رساند؛ فقط باید طبق خواست خدا عمل کرد و همه چیز را به خدا سپرد! به همین راحتی!

دوستی می‌گفت: «پدر بزرگ من، سال‌ها پیش در بازار حجره‌ای داشت. هر روز، وقتی به اندازه‌ی خرج مورد نیاز همان روز درآمد کسب می‌کرد و به اصطلاح «دخل و خرجش یکی می‌شد»، مشتری جدید که می‌آمد، او را به دکان‌های دیگری می‌فرستاد و می‌گفت فلانی عیال‌وار است یا آن دیگری، شاگردان بیشتری دارد.»

اینکه این روزها کمتر کسی مانند پدر بزرگ دوست ما عمل می‌کند، برای چیست؟ آیا تا به حال به آن فکر کرده‌اید؟

شاید یکی از دلایل آن ترس از فقر در آینده باشد. آینده‌ای بی‌انتهای، که تا به حال نیامده و هیچ‌وقت هم نمی‌آید!

شاید عشق به دنیاست که ما را اینگونه کرده؛ دنیایی که همچون آبی شور، نوشندگان را هر لحظه تشنه‌تر می‌کند!

شاید...  
به هر حال دلایل این بیماری هر چه هست، نتیجه‌اش سلب آرامش از زندگی ماست.

اگر خوب به اطراف خود نگاه کنیم. امروز هم می‌توانیم افرادی شبیه به پدر بزرگ دوستان پیدا کنیم. افراد با ایمانی که همیشه آرام و راحت زندگی می‌کنند. دقیقاً همان چیزی که همه‌ی انسان‌های روی زمین می‌خواهند و افسوس از این همه تلاش بی‌ثمر برای یافتن آن!

به راستی چگونه می‌توان آرامش حقیقی یافت؟ عامل آرامش بخشی یا اضطراب‌زایی چیست؟ برای یافتن پاسخ این پرسش کافی است کمی در فرآیندی که طی آن ما آرامش می‌یابیم یا مضطرب می‌شویم، تأمل کنیم.

وقتی خوب به درون خودمان نگاه می‌کنیم. این حقیقت را با تمام وجود می‌یابیم که ما، هنگامی مضطرب می‌شویم که به نقطه‌ی ناتوانی خود می‌رسیم. به بیان دیگر وقتی با مسأله‌ای رو به رو می‌شویم که احساس می‌کنیم از حوزه‌ی علم و قدرت ما خارج است، ترس و اضطراب، تمام وجود ما را فرا می‌گیرد. این رویارویی، حتی ممکن است در ذهن و تصورات ما اتفاق بیفتد و لذا گاهی، ما فقط به خاطر افکارمان دچار نگرانی و اضطراب می‌شویم. افکاری که واقعی نیستند.

ما آینده را نمی‌دانیم و خبری از تغییرات آن نداریم، بنابراین اگر احساس کنیم ممکن است در آینده فقیر و درمانده شویم. در اثر این ترس و اضطراب، تلاش



# چرا حجاب

برای باحجابها  
مجموعه داستان و مقاله

حجاب عقل  
حجاب وساطت  
حجاب و آزادی  
حجاب و زنمگر  
حجاب و بختگر  
حجاب و دین  
حجاب و اصول عتاید  
حجاب از دیدگاه قرآن

پیشگام: احمدعلی ساعتچی



## چرا حجاب

پیام میرفتاحی

ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر  
به کوشش: احمدعلی ساعتچی

در باره حجاب تاکنون کتاب‌های مختلفی نوشته شده و این مسئله از دیدگاه‌های مختلفی ارزیابی شده است. در کتاب چرا حجاب نیز آقای احمدعلی ساعتچی موضوع حجاب را از زوایای گوناگونی مورد مطالعه قرار داده است. اما آنچه که این اثر را متمایز از دیگر آثار می‌کند، استفاده نویسنده از داستان‌های کوتاه و بلندی‌ست که در خلال مطالب آمده است. بسیاری از این داستان‌ها واقعی بوده و در دوران معاصر رخ داده و بعضی نیز فرضی ولی جالب (برای مثال داستان فصل هشتم) است. هرچند در ظاهر گاهی موضوع داستان از مطلب کتاب دور می‌شود؛ اما خواننده با اندکی حوصله نحوه استفاده نویسنده از داستان و مرتبط کردن آن با اصل مطلب را درمی‌یابد.

نویسنده تلاشی در کوتاه کردن مباحث کتاب نمی‌کند، اما نحوه نگارش او به گونه‌ای است که خواننده از مطالعه این کتاب خسته نمی‌شود. در این اثر به تناسب و البته به شکلی تقریباً مختصر از روایات و آیات قرآنی نیز استفاده شده است.

در مجموع این کتاب آموزشی و تبلیغی، برای خوانندگان در سنین جوانی بسیار مناسب و قابل استفاده می‌باشد.



## حسین ادیب‌زاده

جا به جا می‌شوند. تا حالا دیده‌ای در قرآن یا روایات بگویند مؤمن ایرانی یا مؤمن عراقی یا مؤمن افغانی یا...؟! چقدر قشنگ است که در میان اصحاب ائمه علیهم‌السلام، هم عربستانی می‌بینی، هم ایرانی، هم عراقی، هم حبشی... همه سر یک سفره. چقدر با شکوه که ما یک امام داریم و نه برای هر منطقه امامی جداگانه، او امامی است که با هر کسی به زبان خودش صحبت می‌کند. راستی! در صحرای محشر، ایرانی‌ها در یک صف می‌ایستند و بحرینی‌ها در صفی دیگر؟! چقدر اربعین در کربلا عجیب است، در مسیر دسته‌های پیاده و موکب‌های بین نجف تا کربلا. قومیت و ملیت رنگش را داده است به پیراهن مشکی. زبان همه‌ی کشورها یکی می‌شود. همه یک دل و یک زبان می‌گویند: حسین... حسین... حسین... چقدر خطوط جغرافیایی بین ما فاصله انداخته است... حالا که «حبل‌الله» و محور «لاتفرقوا» امیرالمؤمنین علیه‌السلام هستند دوست دارم، از اول، دوباره خودم خطوط نقشه‌ی جغرافیایی را رسم کنم.

نمی‌دانم تا حالا خارج از ایران در غربت اروپا، آمریکا یا حتی در غربت غمگین مکه و مدینه با یک شیعه‌ی غیر ایرانی برخورد کردید یا نه. حتی اگر چون هم‌زبان نیستید، نتوانی با او هم صحبت شوی، دوست داری در آغوشش بگیری و نفسی عمیق بکشی. انگار سال‌های سال است که او را می‌شناسی... همیشه برای من سؤال بوده است که محبت پیدا کردن کسی نسبت به دیگری دست خود ماست؟ یا اینکه خداوند محبت کسی را در دل دیگری قرار می‌دهد؟ تجربه و حس درونی‌ام به من نشان داده است که گاهی محبت بعضی، یک دفعه در لدم می‌افتد؛ و البته گاهی هم محبت چیزی را خودم به دلم راه می‌دهم. فکر می‌کنم در خیلی از آیات و روایات هم به همین مطلب اشاره شده است.

راستی آیا مفاهیم در زبان‌های مختلف تغییر می‌کند؟ مثلاً تلقی شیعیان کشورهای مختلف درباره‌ی خدا، ایمان، محبت، گریه، امام و... با هم فرق دارد؟ مگر دینی که خدا از طریق ائمه علیهم‌السلام به دست بشر رسانده است یکی نیست؟ تا حالا به این فکر کرده‌ای که ارزش خطوط جغرافیایی روی نقشه واقعیت دارد یا فقط یک قرار داد است؟! خطوطی که با جنگ یا قرارداد بین چند نفر پاک یا



## کشور بحرین

### مقدمه

بحرین امروزه از مراکز مهم تشیع در دنیا به شمار می‌آید و بعد از ایران و عراق، می‌توان آن را از نظر سابقه تاریخی، سومین مرکز تشیع معرفی کرد. ارتباط و علاقه‌ی ساکنان این جزیره به مذهب تشیع به حدی محکم و استوار است که در نزد اهالی شبه جزیره و ساحل نشینان خلیج فارس، کلمه‌ی «بحرانی» مترادف با کلمه‌ی شیعی به کار می‌رود. بحرین، مجمع‌الجزایری است در جنوب خلیج فارس، میان شبه جزیره‌ی قطر و کشور عربستان سعودی، مشتمل بر ۲۶ جزیره که مجموع آنها حدود ۶۲۲ کیلومتر مربع است. بر طبق آمار سال ۱۹۹۵، از جمعیت ۵۷۵ هزار و ۹۲۵ نفری بحرین، ۷۰٪ شیعه و ۳۰٪ از اهل سنت هستند، ولی خاندان حاکم از اهل سنت است. این منطقه از دیرباز، یکی از حوزه‌های مهم علمی-اسلامی بوده است و مسلمانان از نقاط مختلف،

جهت دانش‌اندوزی به این سرزمین دانش مهاجرت می‌کرده‌اند و این دانش دوستی به حدی است که حتی افرادی عامی مثل کشاورزان، کارگران، ماهی‌گیران، غواصان و... نیز در کنار شغل خود به علم آموزی می‌پرداختند.

### اسلام در بحرین

با طلوع رسالت حضرت ختمی مرتبت ﷺ و گسترش دین مبین اسلام در سرتاسر جزیره‌العرب و نواحی اطراف آن، بحرین نیز از این تابش خورشید محمدی بی‌بهره نماند و می‌توان گفت که از همان قرن اول هجری، معرفت دینی به این ناحیه رسوخ کرد. در سال ششم یا هشتم هجری، رسول خدا ﷺ «علاء بن حضرمی» را به بحرین فرستاد تا اهل آن را به اسلام یا پرداخت جزیه دعوت کند. گفته شده بعدها رسول خدا علاء را عزل کردند و ابان بن سعید را به عنوان والی بحرین قرار دادند.

ابان بن سعید، به دوستی و ولایت امیرالمؤمنین ﷺ شناخته شده بود، بنابراین مردم از همان زمان با اسلام حقیقی خو گرفتند و بذر ولایت در قلب هایشان نشست.

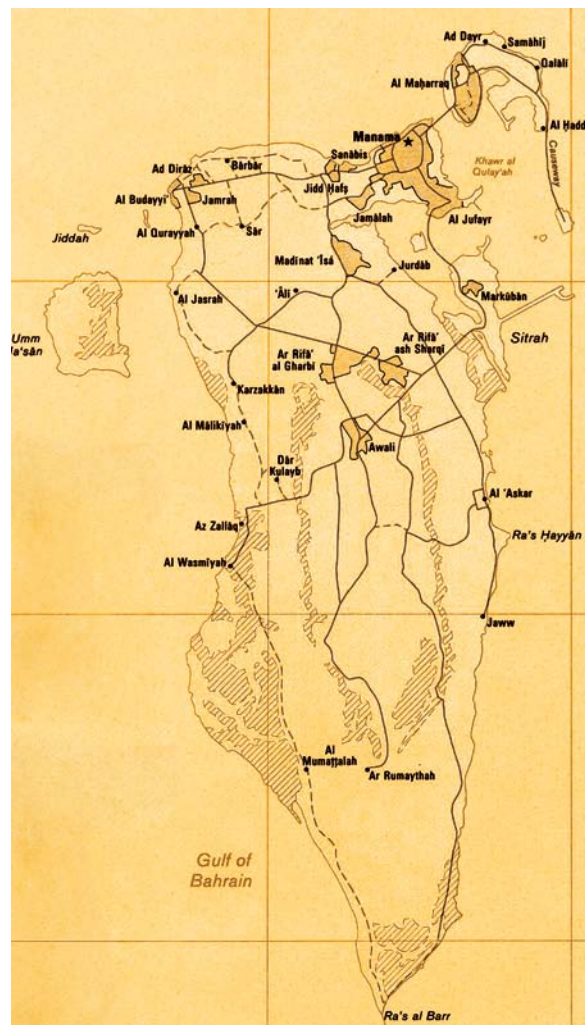
به هر حال، مسلم این است که در بحرین جنگی صورت نگرفت و مردم آن، با اینکه در نعمت و رفاه کامل بودند، به میل و اختیار اسلام آوردند، حتی به گفته‌ی ابن سعد، علاء پس از استقرار در بحرین، از آنجا برای رسول خدا مال بسیاری فرستاد که بالغ به ۸۰ هزار درهم می‌شد.

همان‌گونه که پیش‌تر آمده اهالی بحرین از ابتدا از مسلمانان راستین و علاقه‌مندان امیرالمؤمنین ﷺ بودند. بسیاری از اصحاب و فرماندهان لشکر امیرالمؤمنین ﷺ از اهالی اصیل بحرین بودند که از جمله آنها می‌توان زید بن صوحان و صعصعة بن صوحان عبدی و حکیم بن جبلة عبدی و حارث بن مره عبدی و رشید هجری را نام برد که هر يك از



ایشان از اصحاب بزرگ امیرالمؤمنین علیه السلام و از راویان احادیث و عالمان صدر اسلام بوده‌اند و معرفی ایشان مجال دیگری می‌طلبد.

بحرین نه تنها در سال‌های نخست اسلام که در طی قرون بعد نیز همواره مهد عالمانی برجسته بوده است. عالمانی متقی و سترگ که همگی در زمره‌ی استوانه‌های علمی اسلام و مراجع تقلید زمان خود بوده‌اند. علمای بحرین از نظر تقوا، عدالت و زهد نیز سرآمد بوده‌اند، به طوری که در بعضی از اوقات در مسجد «خمیس» حدود سیصد عالم دینی به نماز جماعت حاضر می‌شده‌اند.



شیخ علی بلادی در کتاب «انوار البدرین» که پیرامون تاریخ بحرین است، آورده است که در برهه‌ای از زمان حدود ۴۵۰ مجتهد در بحرین می‌زیسته‌اند و این تعداد غیر از طلاب معمولی علوم دینی بوده است.

شیخ کمال الدین بحرانی (م: ۶۷۲)، شیخ علی بن سلیمان البحرانی (م ۶۹۹ قمری)، ابن متوج بحرانی (م: ۸۲۰ ق)، سید حسین بن حسن غریقی (م: ۱۰۰۱

ق)، سید ماجد بن هاشم صادقی بحرانی (م: ۱۰۲۸ یا ۱۰۲۲ ق)، شیخ زین الدین علی بن سلیمان بحرانی (م: ۱۰۶۴ ق)، سید هاشم توبلی بحرانی نویسنده‌ی تفسیر بزرگ البرهان و شیخ سلیمان ماحوزی مشهور به محقق بحرانی (م: ۱۱۲۱ ق) از مشهورترین و بزرگترین علمای متأخر بحرین محسوب می‌گردند.

### اوضاع اجتماعی بحرین در دوران پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، ابان بن سعید که از محبان علی علیه السلام بود، از آنجا که مخالف جناح حاکم بود و آن را مشروع نمی‌دانست، بحرین را ترک کرد و علی‌رغم فشارها بر او، به عنوان اعتراض به انحراف جریان حاکم، به کار خویش بازنگشت.

مخالفت ابان با روند خلافت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می‌توان اولین جرقه‌ی اظهار پایبندی به اسلام اصیل پیش از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بحرین به شمار آورد. خصوصاً با توجه به آنکه شخصیت و موقعیت ابان و حرکت اعتراض آمیز او در آن مقطع خاص، می‌توانست موجب یک گرایش عمومی در مردم به سوی فرد دیگری باشد که جانشین شایسته رسول خدا به شمار می‌آمد و او کسی جز علی علیه السلام نبود.

در سال‌های بعد، حب اهل بیت علیهم السلام باعث شده بود که در زمان حکومت غاصب اموی، مردم بحرین با آنان از سر معارضة درآیند.

چنانچه در عصر امامت حضرت حسن مجتبی علیه السلام مردم بحرین صراحتاً با حکومت منصوب از جانب اموی‌ها از در معارضة برآمدند و جز در زمان‌هایی اندک که اموی‌ها با شمشیر، اراده‌ی خود را تحمیل می‌کردند، مردم نسبت به بروز تشیع و حب اهل بیت علیهم السلام، اهتمام کامل داشتند.

شیخ یوسف بحرانی از بزرگان علمای اسلام در کشکول خود می‌نویسد:

«زید بن صوحان عبدی و صعصعة بن صوحان از طرف امام حسن علیه السلام والی بحرین بودند و بنی‌امیه از ترس اهالی آنجا نتوانستند آنان را عزل کنند و زید بن صوحان تا زمان عبدالملک بن مروان، حاکم بحرین بود.»

وی در ادامه می‌افزاید: «بسیاری از علویان در زمان بنی‌امیه و بنی‌عباس به بحرین پناه می‌بردند، چون دور از دسترس بود و مردم آنجا از موالیان امیرالمؤمنین علیه السلام بودند. از این رو، سادات بسیاری، اعم از عالم یا غیرعالم، در بحرین یافت می‌شوند.» اما بعد از جریان صلح امام حسن علیه السلام استقرار معاویه

و بسط قدرت او در بلاد اسلامی در سال ۴۵ هـ معاویه برادرخوانده خود زیادبن امیه را به امیری بصره و عمان و سجستان و بحرین برگزید. در این دوره، شورشهایی بر ضد دستگاه اموی صورت می‌گرفت.

از جمله معارضه‌های اهل بحرین با حکومت‌های غاصب حق اهل بیت می‌توان از موارد ذیل نام برد:

۱- در سال ۶۵ هجری قبیله بکر بن وائل با عمال حکومت اموی به جنگ و نزاع برخاستند.

۲- در سال ۶۷ هجری بین خوارج و قبیله بنی عبد القیس جنگی شدید رخ داد.

۳- در سال ۷۱ هجری با عبد الملک بن مروان درگیری رخ داد.

۴- در سال ۸۲ هجری نیز با حجاج بن یوسف ثقفی به نبرد برخاستند.

لذا شاید بتوان گفت که اهالی بحرین در طول تاریخ اسلام همواره با حکومت‌های غاصب و غیر شرعی در حال معارضة بوده‌اند و هیچ‌گاه آنها را نپذیرفته‌اند.

به طور کلی حاکمان و علمای دوستدار اهل بیت علیهم السلام با تبلیغ راه و رسم ائمه اطهار علیهم السلام، عامه‌ی مردم را به شیوه‌ی علوی سوق دادند و این امر در عصر صادقین علیهم السلام هم از نظر علمی و نیز از جهت علمی به اوج خود رسید و بدین لحاظ منطقه بحرین مهد علم و علمای بزرگ شد.

لذاست که شیعیان در طول تاریخ برای حفظ عقائد و روایات رسیده از معصومین علیهم السلام، مدیون بزرگان و علمای بحرین بوده و هستند.

### ما و بحرین

بحرین، این مهد عالمان و پناه پیروان و دوست‌داران اهل بیت علیهم السلام همواره از ناحیه‌ی دشمنان اهل بیت علیهم السلام ستم‌ها کشیده است. بسیاری از اعتقادات ما مرهون تلاش‌های علمای بحرینی است و اگر نبود این رنج‌ها و تلاش‌ها شاید بسیاری از معارفی که اکنون در مورد مکتب اهل بیت علیهم السلام در اختیار ما قرار دارد، به دست ما نرسیده بود. چرا که بحرین به دلیل شرایط خاص فرهنگی، آموزه‌های ناب اهل بیت علیهم السلام را در خود حفظ کرده و برای ما و آیندگان به ارمغان آورده است.

و حال، بحرین یکی از مهم‌ترین پایگاه‌های شیعه در طول تاریخ، در آتش کینه‌ی دشمنان اسلام و اهل بیت علیهم السلام می‌سوزد و همچون گذشته‌ها مورد تعدی ستمکاران واقع می‌شود و باز برگی به دفتر مظلومیت‌ها و رنج‌های دوستداران اهل بیت علیهم السلام افزوده می‌گردد.







## شب تولد

محمدابراهیم کلباسی

با عصبانیت و ناراحتی رفتم سراغ تلفن. دکمه‌ها رو که فشار می‌دادم دندونامم فشار می‌دادم.

سلام حسین. ببین، من نمیام... مامانم گیر داده... خوب چی کار کنم گیر داده دیگه... نمی‌دونم حالا... نمی‌تونم پیام دیگه... چی کار کنم خوب... حالا بی خیال شو... باشه... خداافظ.

تلفنو گذاشتم و رفتم تو اتاق. درم محکم پشت سرم بستم و افتادم رو تخت. با صدای بلند گفتم: «آه... شبمون خراب شد» صدایی نیومد... چند لحظه گذشت. رفتم تو فکر. حرفای حسین ذهنمو مشغول کرده بود. گفتم: «پاشو بیا بابا... ۱۹ ساعت شده دیگه» گفتم: «قرار گذاشتیم» وقتی دید می‌گم نمی‌تونم پیام گفتم: «بابای منم گفت نرو، ولی من میام» ولی من این مُدلی دیگه نبودم، حوصله‌ی جز و بحث نداشتم، گفتم بی خیال شو. حسین آخرش گفت: «این دفعه‌ی چندمه‌ها، باید این قضیه رو به جوری حلش کنیم.»

داداش کوچیکم درو باز کرد اومد تو، به دژه با کتاباش ور رفت، داشت پایین بالا می‌کرد به چیزی بگه، سرشو آورد بالا دید دارم مستقیم نگاه می‌کنم. دهنشو

که باز کرده بود، بست و از اتاق رفت بیرون. شب تولد مجید بود. قرار شام داشتیم. غیر من و حسین، وحید و احسانم دعوت بودن. اونا از این گیر و گورا نداشتن. احسان با مامان باباش هیچ مشکلی نداره، زنگ می‌زنه می‌گه دیر میام، اونا می‌گن باشه. وحیدم که اصلاً کسی کاریش نداره، ۲ روزم خونه نره انگار نه انگار. اون وقت من بیچاره! نگام افتاد روی میز، از جام پریدم. حواسم پرت شده بود که کادو تولدی که براش گرفتم دست منه...

نمی‌خواستم از اتاق برم بیرون. موبایلمو برداشتم. داشتم فکر می‌کردم کیو بگیرم. خونه‌ی حسین خیلی نزدیک بود ولی حوصله‌ی بحث نداشتم. احسانو گرفتم، اونم خیلی دور نبود، ماشینم داشت، زود می‌رسید...

سلام احسان. خوبی؟...! ببین، من امشب نمی‌تونم پیام خوب... مامانم تو خونه کار پیش اومده... آره... تو هنوز نیفتادی؟... آها داری میری، خوب، ببین، می‌تونم پیام کادو مجیدو از من بگیرم؟... آره... دستت درد نکنه، ببخشید. پس منتظرم. رسیدی missed بنده... آره، خداافظ.

موبایلمو گذاشتم روی میز کنار کادوی مجید. خوشگل شده بود، خودم کادوش کرده بودم. یه بست ادوکلن و اسپری بود. هر چارتامون با هم رفتیم و خریدیم. البته بیشتر سلیقه‌ی من و حسین بود.

صدای مامانم از پشت در بلند شد:

من رفتم، حواست به گاز باشه. خداافظ.

دوباره حرصم گرفت. با صدایی که فقط خودم می‌شنیدم محکم گفتم: خداافظ. صدای بسته شدن در خونه بلند شد.

پاشدم به ستری به آشپزخونه بزنم. خواهرم زهرا نشسته بود وسط هال، مداد رنگیاشم ولو کرده بود و داشت شکلاپی که مشقش بودن رو رنگ می‌کرد. با دیدنش یه کم حالم بهتر شد. صدای پامو که شنید سرشو آورد بالا، اول با تردید نگام کرد. قیافش خیلی بامزه شده بود. بهش لبخند زدم. اونم خندید. دو تا از دندونای شیری جلوش افتاده بود. خم شدم لپشو کشیدم و رفتم طرف آشپزخونه. صدای زودپز فضای آشپزخونه رو پُر کرده بود. همه چیز مرتب بود. شیشه‌ی آبو از یخچال درآوردم. یه لیوان برداشتم و پرکردم. یه کم که آب خوردم حس کردم بازم آروم‌تر شدم. به سوپاپ زودپز خیره شدم که از بغلش همین جور بخار می‌زد بیرون. تو این دوازده روز این دفعه‌ی سوم بود که برنامه بهم می‌زدن. دفعه‌ی اول آخرای فاطمی‌ه‌ی دوم بود. می‌خواستم برم هیئت، گفتن خیلی دیر تموم میشه نرو. دفعه‌ی دوم می‌خواستم با بچه‌ها برم سینما. شب امتحان ریاضی داداشم علی بود. بابام گفت بمون کمکش کن. خیلی ناراحت شده بودم. بچه‌ها بلیت گرفته بودن؛ یه ضربیم زنگ می‌زدن که دیر شد بیا. به بابام گفتم مگه من تا حالا امتحان ریاضی ندادم، مگه کسی کمک من می‌کرد؟... بابام آخرش گفت: امشب می‌مونی خونه، همین.

هر دفعم تلاش می‌کردم باهاشون بحث نکنم، ولی همش بهم فشار می‌ومد، انگاری منم گذاشته بودن تو زودپز. اون شبم مامانم باید می‌رفت خونه‌ی خالم. به برون دخترخالم بود. بابامم که رفته بود مسافرت.

«بله دیگه! داداش بزرگه باید بمونه بچه‌های مامان باباشو مواظبت کنه و شام بده.» این آخرین جمله‌ای بود که به مامانم گفتم. منتظر جوابم نشدم. پشتمو کردم و را افتادم سمت تلفن. البته تو آخرین نگاه فهمیدم مامانم از این حرف خیلی ناراحت شده.

صدای موبایلم از اتاق بلند شد. پریدم طرف اتاق. نزدیک بود بخورم به زهرا. موبایلم قطع شده بود. نگا کردم، احسان بود. شلوارمو عوض کردم. کادو رو

برداشتیم از اتاق اومدم بیرون. طفلکی خواهرم بساطشو جمع کرده بود رفته بود گوشه‌ی هال. کادو رو دم در گذاشتم زمین. یه پامو گذاشتم رو دمپایی دستشویی و چراغو روشن کردم. موهامو صاف و صوف کردم و اومدم بیرون. از جاکلیدی کلید درو برداشتم.

علی، من میرم دم درو میام.

صداش بلند شد: باشه.

تابلو بود ناراحت. کادو رو برداشتم و از در رفتم بیرون. دکمه‌ی آسانسور زدم و منتظر شدم. وقتی تو خونه بحث می‌شد علی خیلی دماغ می‌شد. زهرام که بیچاره یه وقتایی می‌ترسید و گریه‌ش می‌گرفت. حالا که یادم می‌رفته خیلی از خودم ناراحت می‌شم.

جلوی در احسان نشسته بود تو ماشین. منو که دید پیاده شد.

- سلام. ببخشید معطل شدی احسان جان.

- سلام. چرا نمیای؟

- راستش مامان بابام نیستن. باید بمونم پیش بچه‌ها.

- آها. حیف شد. میومدی خوب بود.

- نشد دیگه. بیا. سلام منم به مجید برسون. روم نشد بهش زنگ بزوم. باشه.

- خوش بگذره، لطف کردی.

- اختیار داری. خدا حفظ.

- خدا حفظ. باز ممنون.

نشست و رفت. یه ۲۰۶ نوک مدادی داشت. بچه‌ی خوبی بود. بهش حسودیم نمی‌شد. بابام برا من هیچ وقت کم نذاشته بود. سر چیزای دیگه بود که بحثمون می‌شد. هوای خوبی بود. بدم نمیومد یه کم را برم. ولی بچه‌ها تنها بودن. برگشتم بالا. خبری نبود. دوباره رفتم تو اتاق. نشستم پشت میز. از کشوی میز یک کتاب درآوردم که لاش چندتا کاغذ بود. امسال خیلی با هم درگیر بودیم. تو دانشگاه یه استاد خوب بهم خورد. باهاش اخلاق داشتیم. ازش خواستم یه کتاب راجب پدر و مادر بهم معرفی کنه. رفتم انقلابو کتابه رو خریدم. بعضی جاهاش خیلی سنگین بود. یه سری آیه و روایت آورده بود که آدم می‌موند چی کار کنه. بعضی حرفاشم از دبستان به همه می‌گن، اینکه به پدر و مادر «أف» هم همیشه گفت یا نگاه چپم بهشون بکنی...

ولی همیشه حس می‌کردم این حرفا مال دنیای واقعی نیست. حسین میگه:

- یعنی بچه‌ی ۵ ساله با ۵۰ ساله هیچ فرقی نداره؟ یعنی ما حق نداریم خودمون تصمیم بگیریم و همیشه باید از اونا اجازه بگیریم؟

تو مدتی که با این کتابه بودم تصمیم گرفته بودم بالأخره این مسئله رو حل کنم. حداقل بدونم کار درست و البته منطقی چیه...

صدای موبایلم بلند شد، sms اومده بود. بازش کردم.

وحید بود:

Shishe shiret roo Kabinete, mikhai bokhori pestoonaketo dar biar too pooshakam sarfe jooee kon ta barat begiram my baby my baby dooste mae...

موبایلو انداختم اون ور. برگشتم سر کتاب.

قسمتی که علامت گذاشته بودم رو باز کردم. کاغذی که لاش بود رو خوندم:

کاش می‌فهمیدن بزرگ شدم. کاش اندازه‌ای که به نمره‌ی ریاضی‌علی اهمیت میدن برا شخصیت منم ارزش قائل بودن. یک سال و نیمه که رضا داره میره جلسه تفسیر حاجا قاضی حقی. من از اون جلوتر بودم ولی حالا چی. سه تا تا کسی می‌شستم می‌رفتم چی می‌شد. آگه نمی‌خوانین، برام ماشین بخرین. من که آدم پرتوقعی نیستم ولی شمام یه کم انصاف داشته باشین.

نفس عمیقی کشیدم و ورقه رو گذاشتم کنار. به ساعت نگاهی انداختم. ۱۰ دقیقه وقت داشتم، بعدش باید می‌رفتم شامو می‌کشیدم. صاف نشستم و شروع کردم به خوندن.

### پدر و مادر؛ عامل موفقیت یا مانع آن

در این قسمت می‌خواهیم دو واقعه‌ی مشهور تاریخی در زمان پیامبر اکرم ﷺ را بررسی نماییم.

#### واقعه‌ی اول

ماجرای اوّس قرنی ماجرای معروفی است. اوّس برای دیدن پیامبر از «قرن» به مدینه آمده بود. در آن زمان پیامبر در مدینه حضور نداشتند. اوّس مادر پیری داشت که به او گفته بود می‌تواند برای دیدن پیامبر برود ولی نباید بیش از نصف روز در مدینه باشد و بعد از آن باید به خانه برگردد. اوّس تا نیمی از روز در مدینه ماند اما پیامبر نیامدند. اطرافیان می‌گفتند پیامبر تا غروب باز می‌گردند اما اوّس رضایت مادر را به دیدن پیامبر ترجیح داد. هنگامی که پیامبر به مدینه آمدند فرمودند «بوی بهشت را از جانب قرن استشمام می‌کنم.» در موارد دیگری نیز پیامبر در طول حیات خود از اوّس به نیکی یاد کردند. اوّس هیچ‌گاه پیامبر را ندید.

#### واقعه‌ی دوم

روزهای آخر عمر پیامبر ﷺ است و حضرت در بستر بیماری هستند. دستور می‌دهند که همه‌ی صحابه به جز امیرالمؤمنین ﷺ به لشکر اسامه پیوندند. ایشان کسانی را که از این دستور سرپیچی نمایند لعن می‌کنند. عده‌ای از این دستور سرپیچی می‌کنند و به بهانه‌های مختلف در مدینه می‌مانند.

این دو واقع را در نظر بگیرید؛ جلب رضایت «پدر و مادر» دستور قطعی خداوند است. بی‌احترامی به آنان دارای عواقب دنیوی و اخروی است. بنا بر روایات خداوند هیچ‌گاه «عاق والدین» را نمی‌بخشد.

افرادی که پدر و مادر خود را مانع موفقیت‌های مادی و معنوی می‌دانند سخت در اشتباه هستند. به اوّس بنگرید که برای جلب رضایت مادر از دیدار و هم صحبتی با پیامبر اکرم صرف نظر نمود اما نزد پیامبر مقام یافت و به آنانی بنگرید که سال‌ها پیامبر را دیدند و با ایشان هم صحبت بودند ولی مشمول لعن پیامبر گشتند.

درست است که گاهی پدر و مادر موجب محدودیت ما می‌شوند اما





## شب‌های پیشاور

محمدعلی حجری

کتاب شب‌های پیشاور مجموعه مناظرات مرحوم سلطان الواعظین شیرازی با برخی از بزرگان اهل سنت در شهر پیشاور است، که در طی ده شب انجام شده است.

مرحوم سلطان الواعظین از علمای برجسته قرن چهاردهم بودند که در سال ۱۳۹۱ ه.ق (۱۳۵۰ ش) به رحمت خدا رفتند. از ایشان مناظرات بسیاری بر جای مانده است، که یکی از آن‌ها در حضور گاندی رهبر آزادی خواه هند بوده است و به لطف خداوند، ایشان در مناظرات خود به شایستگی از عقاید مذهب تشیع دفاع نمودند.

سلطان الواعظین در سال ۱۳۴۵ ه.ق پس از سفر عتبات راهی هندوستان می‌شود. پس از ورود به هندوستان، خبر ورود ایشان توسط جرائد مهم منتشر می‌شود و افراد بسیاری در شهرهای مختلف از ایشان دعوت به عمل می‌آوردند و جلسات مباحثه و مناظره برپا می‌کنند. در راه بازگشت به ایران به دعوت یکی از دوستانشان به پیشاور می‌روند. به دلیل اینکه اکثر مردم پیشاور زبان فارسی را می‌دانستند، در حسینیه‌ای به منبر می‌رفتند و سخنرانی می‌کردند و پس از سخنرانی به درخواست اهل تسنن با آن‌ها مناظره می‌کردند که این مناظرات به «شب‌های پیشاور» معروف شده است. از نکات قابل توجه این مناظرات، انتشار مباحث گفته شده در مجلات و جرائد مهم آن زمان است و دیگر نکته‌ی قابل توجه مناظرات ایشان رعایت اصول ادب و پرهیز از لجاجت و تعصب است.

با توجه به اقبال عمومی در چند سال اخیر نسبت به این کتاب ارزشمند، قصد بر این است که در شماره‌های این مجله بخشی به این کتاب اختصاص داده شود. لازم به تذکر است که متن کتاب روان نیست، در این ستون متن ساده شده و خلاصه شده‌ی مناظرات را خواهید دید.

باید دقت نمود که نارضایتی آنان جزء خطوط قرمزی است که عبور از آن نهی شده و از این لحاظ تفاوتی با خوردن شراب ندارد.

کتابو بستم. پشت گردنم عرق کرده بود. تکیه دادم به صندلی و به جلوم خیره شدم. پشت جلد کتاب به نوشته‌ی کوتاه بود.  
خوندم:

بی شک محبت و عطفی که پدر و مادر به جوان خود دارند مثال زدنی است. چرا که جوان ثمره‌ی پر زحمت زندگی والدین خویش است. در عین حال انتظار آنان از فرزند خویش بسیار ناچیز است. آنچه آنان می‌خواهند تنها دو چیز است:  
محبت و احترام.

موبایلمو ور داشتم و شروع کردم به تایپ:

Salam  
bebakhshid ke naimadam  
kheili doost dashtam biam vali bacheha tanha boodan  
Tavallodet kheili mobarak :)

در باز شد. زهرا یه دستش به در بود و با دست دیگه‌ش داش چشماشو می‌مالید.  
د/د/ش... نمیای؟...

اومدم عزیز دلم، خانوم خانوما.

دکمه‌ی send رو زدم و پا شدم. زهرا رو بلند کردم تو بغلم و یه بوسش کردم.  
صدا زدم:

علی جان، پاشو بیا شام.

را افتادم طرف آشپزخونه، بوی سوختنی میومدم...

## اولاد پیامبر ﷺ از نسل حضرت صدیقه

در ابتدا آقای حافظ محمد رشید و داعی<sup>۱</sup> با یکدیگر احوال پرسی می‌کنند و هر دو بر این امر متفق هستند که مناظرات به دور از تعصبات و لجاجت و بی‌ادبی باشد و همه بر پایه‌ی عقل و منطق صحبت کنند و پایه و اساس صحبت‌ها قرآن باشد و در جایی که لازم شد از روایات نیز استفاده نمایند.

مناظره از اینجا شروع می‌شود که داعی خود را از فرزندان رسول الله ﷺ می‌خواند و حافظ از ایشان می‌خواهد که شجره‌نامه خود را بیان نماید.

**داعی:** نسب خاندان ما از طریق امام همام حضرت موسی کاظم ﷺ به رسول الله ﷺ منتهی می‌شود:

محمد بن علی اکبر (اشرف الواعظین)، فرزند قاسم (بحرالعلوم) ... فرزند امیر محمد العابد فرزند امام موسی کاظم، فرزند امام جعفر صادق، فرزند امام محمد باقر، فرزند امام زین العابدین، فرزند اباعبدالله، فرزند امیرالمومنین ﷺ

**حافظ:** این شجره‌ای که بیان نمودید به امیرالمومنین علی ﷺ منتهی می‌شود، در حالیکه شما خودتان را به رسول خدا ﷺ منتسب کردید. با این سلسله نسب، شما باید خود را از نزدیکان رسول الله بخوانید و نه از فرزندان، زیرا اولاد آن حضرت کسی است که از ذریه و نسل رسول الله ﷺ باشد.

**داعی:** نسب ما به رسول الله ﷺ از طریق حضرت زهرا ﷺ مادر حضرت اباعبدالله ﷺ است.

**حافظ:** از شما عجیب است که اینگونه می‌گویید، در صورتیکه اولاد از فرزندان پسر است نه دختر، همانطور که شاعر می‌گوید:

بنونا بنو ابائنا و بناننا بنوهن ابنا الرجال الی بعد

(یعنی: پسران ما، پسران پسران ما هستند و پسران دختران ما، پسران مردان غریبه‌اند.)

**داعی:** از گفتار شما به یاد مناظره امام موسی کاظم ﷺ با هارون الرشید افتادم که هارون همین سوال را از امام ﷺ نمود و امام در جواب او آیه ۸۴ و ۸۵ سوره انعام را قرائت نمودند:

«وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَ نُوْحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ، وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ إِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ»

و به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم، و همه را به راه راست درآوردیم، و نوح را از پیش راه نمودیم، و از نسل او داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را [هدایت کردیم] و این گونه، نیکوکاران را پاداش می‌دهیم. و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را که همه از شایستگان بودند،

آنگاه حضرت از هارون پرسیدند که پدر عیسی کیست؟

هارون جواب داد که عیسی پدر نداشته است.

حضرت فرمودند: جز این نیست که خداوند تعالی او را از طریق مریم ﷺ به انبیا ملحق کرد و همچنین ما را به پیغمبر ﷺ ملحق کرد از طریق مادرمان فاطمه ﷺ.

امام فخر رازی (از بزرگان اهل سنت) در صفحه ۱۲۴ از جلد چهارم تفسیر کبیر در ذیل همین آیه دلالت کرده است که حسن و حسین ﷺ ذریه رسول الله ﷺ

می‌باشند، به این دلیل که خداوند در این آیه عیسی را از ذریه ابراهیم قرار داده است. و این انتساب از طریق مادر است.

همچنین امام باقر ﷺ نیز در نزد حجاج به همین آیه استدلال نمودند.

امام موسی کاظم ﷺ در نزد هارون آیه ۶۱ سوره آل عمران<sup>۲</sup> را نیز قرائت کردند:

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»

پس هر که در این [باره] پس از دانشی که تو را [حاصل] آمده، با تو محاجه کند، بگو: «بیایید پسرانمان و پسرانتان، و زنانمان و زنانتان، و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم سپس مباحله کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.»

آنگاه فرمودند که در موقع مباحله پیامبر اکرم ﷺ علی ابن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین ﷺ را با خود آورده بودند، که مراد از انفسنا در آیه علی ابن ابی طالب ﷺ و مراد از نساننا فاطمه زهرا ﷺ و مراد از ابنائنا حسن و حسین ﷺ هستند.

همین که هارون این دلیل واضح را شنید گفت: احسنت یا ابا الحسن.<sup>۳</sup>

از دیگر روایات اهل سنت است که رسول اکرم ﷺ فرمودند:

«خدای عزوجل ذریه هر پیغمبر را در صلب خودش قرار داد و ذریه مرا در صلب علی بن ابی طالب قرار داد.»<sup>۴</sup>

روایت دیگری نیز از اهل سنت است که رسول اکرم ﷺ فرمودند:

«این دو فرزند من (حسن و حسین) ریحانه‌ی من هستند از دنیا و هر دو فرزندان من امامانند، خواه قائم به امر امامت باشند و خواه ساکت و قاعد.»<sup>۵</sup> و در این باب روایات متعددی است که بیان می‌کند، حسن و حسین ﷺ از فرزندان رسول خدا ﷺ هستند.

و اما شعر شاعر که در این باب آوردید با این همه دلایل محکم مردود می‌شود. **حافظ:** دلایل شما بسیار کافی است و قطعاً کسی جز اشخاص لجاجت نمی‌تواند آن را رد کند. خیلی ممنون شدم که مستفیض فرمودید و این شبهه را برطرف نمودید.

در این موقع صدای اذان عشا بلند شد و چون برادران اهل سنت نماز مغرب و عشا را جدا می‌خوانند حضار برای ادای نماز عشا بلند شدند و ادامه‌ی مناظره به بعد از نماز موکول شد و...

۱. در این کتاب از سلطان الواعظین به عنوان داعی یاد می‌شود، که در اینجا به تبعیت از کتاب و به جهت اختصار از همین نام استفاده می‌شود.

۲. این آیه به آیه مباحله معروف است، که پیامبر اکرم ﷺ جهت مباحله با مسیحیان نجران، امیرالمومنین و فاطمه زهرا و حسنین ﷺ را به همراه خود بردند.

۳. ابن ابی الحدید معتزلی نیز در شرح نهج البلاغه و ابوبکر رازی در تفسیر خود به همین آیه استدلال می‌کنند.

۴. محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایه الطالب و ابن حجر مکی و خطیب خوارزمی در مناقب نقل کرده اند.

۵. خطیب خوارزمی و میر سید علی همدانی شافعی و امام احمد بن حنبل و سلیمان حنفی بلخی نقل کرده اند.



## تقلید

محمدابراهیم کلباسی

خوب البتّه حوصله‌ی بحث فامیلی و متلک‌های شوهر خاله را هم ندارم، این است که دست به کار نمی‌شوم وگرنه شما یک وهابی نشان من بدهید ظرف یک ساعت اثنا عشری‌اش می‌کنم. اما پدرم گهگاه با او صحبت می‌کند. دفعه‌ی آخر بحث که بالا گرفت به پدرم گفت: «جواد آقا، حرف آخوند را باور نکن. اینا الان سال ۱۰ هجریّن. تقریباً ۲۰۰۱ سال پیش! اون موقع شبا با مرغامی خوابیدن خوب طبیعتاً با صدای قوقولی قوقو هم بیدار می‌شدن. الان ۹۰ تازه ساعت ۱۱ شروع میشه...»

\*\*\*

با این مقدمات وارد بحث می‌شویم. بررسی سه گانه‌ی مقلّدين، تقلید و مراجع در هر کجای عالم، هر حاکمی برای رعیت خود قوانینی وضع می‌کند و آن‌ها را ملزم به اجرای آن‌ها می‌نماید. خداوند متعال نیز احکامی را برای انسان‌ها قرار داده است؛ احکامی فردی و اجتماعی که افراد با رسیدن به سنی به نام سنّ تکلیف موظّف به رعایت آن قوانین می‌گردند. بنابراین، بلوغ مرزی بین دو دنیای متفاوت است. شاید متوجّه نباشیم یا این مطلب را تا به حال جدّی بررسی نکرده باشیم ولی این مهم‌ترین تغییر زندگی ماست. مقطعی که بیش از همه‌ی مقاطع زندگی جا دارد درباره‌ی آن با افراد صحبت شود و شرایط جدید برای آن‌ها تشریح گردد.

مطلب به چادر نماز و جشن تکلیف ۹ ساله‌ها و آموزش نماز برای ۱۴، ۱۵ ساله‌ها ختم نمی‌شود. وضو و غسل جزء کوچکی از این دنیای بزرگ است؛ دنیای تکلیف.

والدینی که کنکور را بزرگترین دغدغه‌ی زندگی فرزندشان نموده‌اند و از انواع کلاس‌ها و مشاوره‌ها برای آماده‌سازی جوانشان دریغ نمی‌کنند، جا دارد کمی بررسی کنند و درجه‌ی اهمّیت سنّ بلوغ فرزندشان را برای خود بسنجند. شاید اوج دغدغه‌ی ایشان ناسازگاری‌های جوانی باشد تا مکلف شدن در برابر خداوند عالم.

جا ندارد که پیش از سنّ تکلیف فرزند خود را آماده نماییم؟ نه فقط با آموزش نماز یا احیاناً روزی کلّه گنجشکی، بلکه با صحبت پیرامون مفهوم مکلف شدن در برابر خالق هستی.

سؤال: جای تشریح احکام کجاست؟

پاسخ: رساله‌ی عملیه.

فرزندان متدّینین یک سالی پس از تکلیف به دنبال مرجع می‌گردند و شاید عده‌ی کسانی که واقعاً طبق موازین مرجع پیدا می‌کنند و تابع مرجع پدر و مادر نمی‌شوند خیلی نباشد.

لازم است به عنوان مقدمه‌سازی برای فرزند خود، او را در یافتن مرجعی مناسب، در سنی که مشرف به بلوغ است، یعنی پیش از بلوغ، یاری دهیم...

لازمه‌های تربیت و سنّ بلوغ را نیمه کاره رها می‌کنیم و از زاویه‌ای کلی تر بحث را ادامه می‌دهیم.

سؤال: چرا اصلاً باید تقلید کنیم؟

پاسخ: با رجوع به وقایعی که به عنوان مقدمه ذکر شد جواب کاملاً روشن است.

تقلید کار روزمزه‌ی ماست؛ در دستور غذا پختن تقلید می‌کنیم، در آداب غذا خوردن تقلید می‌کنیم، در روش رانندگی تقلید می‌کنیم، هنگامی که بیمار می‌شویم از پزشک تقلید می‌کنیم.

واژه‌ی تقلید شاید در این مثال‌ها نامأنوس باشد ولی اگر دقت نماییم می‌بینیم کاربرد مشابهی در این موارد و در حیطه‌ی فقهی دارد.

در مهمانی‌های سال نو در سال ۸۹ در یک جمع خانوادگی بودیم. یک نفر دچار زانو درد شده بود. یکی از فامیل‌ها به او گفت که داروی... بخورد.

نوروز امسال که برای دیدن او رفتیم از درد زانو به خودش می‌پیچید، چند روز دیگر باید برود اتاق عمل...

\*\*\*

همسایه‌مان خانم مستی است که اعتقادی به دارو و دکتر ندارد. هر وقت هر بیماری می‌گیرد سراغ گنج‌های خود می‌رود و یکی از چیزهایی که آنجا دارد دم می‌کند. نمی‌دانم ولی فکر کنم به آن‌ها هم خیلی وارد نیست. شب سال نو، سر شب به مادرم گفته بود که شانه‌اش درد می‌کند و چیزهایی که خورده خیلی اثر نکرده است. مادرم خیلی اصرار کرد پیش متخصص بروند ولی قبول نکرد. نیمه‌های شب دخترش که برای سال تحویل پیش مادرش مانده بود، داد و فریاد راه انداخت. پیرزن سکت کرده بود...

\*\*\*

عصر دیروز در منزل یکی از دوستان پدرم بودیم. بحث سیاسی و اقتصادی حسابی داغ بود. هرکس تحلیلی داشت و خوب نتیجه‌ها هم متفاوت بود. وسط بحث نوه‌ی صاحب‌خانه که دختر ۶ ساله‌ای است با صدای بلند و کسدارش گفت: «ولی خوب شد یارانه‌ها رو برداشتن.»

این قدر خندیدیم که اشک از چشم آمد! ۳ دقیقه بعد وقتی یکی دیگر از مهمان‌ها راجع به یارانه حرف زد تلاش بسیاری کردم که عمری رفاقت پدرم با او را به یاد ندهم! بعد از لحظاتی که آرام شدم دیدم جا دارد دلیل نوه‌ی صاحب‌خانه را هم بپرسیم چون بی‌شک مستدل تر از دلیل این آقا بود.

\*\*\*

آن زمان که خواستم به دانشگاه بروم اطرافیان و خود دانشگاه در مورد اینکه دیگر محیط و شرایط زندگی ما تغییر کرده است و باید نسبت به وضع جدید هوشیار باشیم چه صحبت‌هایی که نکردند. بعدتر هم که به کار مشغول شدم، هنگام قرارداد با شرکت بعد از آنکه کلی تازه کار بودیم را به رُخم کشیدند، گفتند: «البتّه دادن کار به کسی که سابقه نداره... خوب ما هم خیلی به جوونا اعتقاد داریم...» و باز هم گفتند که شرایط کار شرایط خاصی است...

\*\*\*

لاّیّد دست نگارنده برایتان رو شده است که وقتی این اتفاقات را که همه با هم در همین نوروز برایش رخ داده، در کنار خاطره‌ای از همین دست نقل می‌کند حتماً قصدی دارد و به احتمال قوی تمام تعطیلات را مسافرت بوده و دیدن کسی نرفته است. اما حالا که تا اینجا را آمده‌اید این یک خاطره را هم البتّه با دقت بیشتر، لطفاً بخوانید.

پسر خاله‌ام چند سال پیش ۱۲ ساله بود. امسال ۱۷ ساله شد. حالش خیلی خوب است. سلام هم می‌رساند. تمامی این اوقات را در مدرسه بود و اتفاق خاصی هم در زندگیش نیفتاد. از یکی دو سال پیش دیگر با زن عمویش روبوسی نمی‌کند ولی دست می‌دهد. نماز می‌خواند، اگر مشهد بروند و روزه می‌گیرد، اگر تشنه‌اش نشود، من که احتمال اثر نمی‌دهم با امر به معروف و نهی از منکر اصلاح شود و

است. فرد بالغ کسی است که خداوند متعال او را مشمول قوانین خود می‌داند.

- رجوع به متخصصین در هر زمینه‌ای، لازمه‌ی رسیدن به راهکار مناسب است.

- مرجع تقلید متخصصی است که به قوانین الهی آگاه است و طریق رعایت کردن آن‌ها را می‌داند.

- برای رسیدن به احکام الهی دو راه وجود دارد که تقلید راه بسیار ساده‌ی آن است.

به عنوان تذکر باید گفته شود که افرادی تلاش کرده‌اند تا واژه‌ی تقلید را خراب کنند و آن را منفی جلوه دهند اما همان طور که گفته شد تقلید جزئی از زندگی همه‌ی ماست.

کودکی که نمی‌داند با چه ادبی غذا بخورد، ادای پدر و مادر را در می‌آورد، حتی پدر و مادر به او می‌گویند: «این جوری بخور» یا «نگا کن به خواهرت، ببین چقدر قشنگ غذاشو می‌خوره»...

مرجع کسی است که احکام خداوند را می‌داند؛ یعنی می‌داند خداوند از او چه خواسته است و او چگونه و با چه کیفیت‌ی باید خواسته‌های خداوند را انجام دهد.

پزشک کسی است که می‌داند اگر به بیماری مورد تخصصش دچار شود باید چه داروهایی مصرف نماید یا در چه شرایط درمانی قرار گیرد.

تفاوت اینجاست که هر بنده در تمامی شرایط در برابر خداوند مکلف است و لذا به دانش مرجع نیازمند، اما هنگامی به دانش پزشک محتاج است که بیمار باشد.

فردی که نمی‌خواهد به دانش عالم دینی رجوع کند:

- یا به غیر او رجوع می‌کند که او به خاطر نداشتن احاطه‌ی علمی او را به اشتباه خواهد انداخت، مانند کسی که از غیر متخصص چاره‌ی زانو درد خود را خواست.

- یا خودسرانه عمل می‌کند و به دردسر می‌افتد (سکنه‌ی پیرزن) و یا عمری درست و نادرست را با دلایلی درست و نادرست در هم می‌آمیزد و ادامه می‌دهد ( نظرات غیر کارشناسی در مورد سیاست و اقتصاد).

اما کسانی که با تقلید از یک روحانی مشکل دارند جا دارد به ادامه‌ی مطلب دقت ویژه‌ای نمایند.

کسی که مرجع تقلید شده است تقریباً بین ۳۰ تا ۴۰ سال درس خوانده و مطالعه کرده است و به موازات مطالعه در حدود ۲۰ تا ۳۰ سال نیز به تدریس پرداخته و کتبی نیز تألیف نموده است. در تمام طول سال، حتی پنجشنبه‌ها و جمعه‌ها کار علمی را تعطیل نکرده است. در هر زمینه‌ی فقهی یا اصولی علاوه بر دیدن تمامی روایات و راویان آن‌ها و بررسی درجه‌ی اعتماد به راوی، دست کم نظر ۱۵ تا ۲۰ فقیه و اصولی پیش از خود را دیده است.

در نگاه آکادمیک برای اشخاصی از این دست واژه‌ی پروفیسور نیز نارساست. آن‌ها در هر مبحثی کاملاً به روز هستند، یعنی تمامی نظرات شاخص و استدلال‌هایی که در یک بحث شده است را دقت می‌نمایند.

در نظام قانونی خداوند هر فردی باید احکام مربوط به خود را بیاموزد. او می‌تواند این کار را شخصاً انجام دهد، یعنی فقیه شود، یا از فقیه‌ی که این راه سخت را انتخاب نموده است کمک بگیرد، یعنی از او تقلید نماید.

برای کسانی که علاقه ندارند زیر بار یک روحانی بروند و از او تقلید نمایند، راه اول باز است. آن‌ها می‌توانند -اگر همت دارند- خود به جایی برسند که توانایی اجتهاد داشته باشند.

فردی که رساله‌ی عملیه منتشر می‌کند، با تقلید مقلدین به درجات «فقیه یار»، «دین یار» و «فقیه تمام» نمی‌رسد، این افراد غیر فقیه هستند که نیازمند او و کمک او هستند.

### خلاصه‌ی بحثی که گذشت:

- تمامی افراد از بلوغ وارد مرحله‌ی جدیدی از زندگی می‌شوند که لازم است خود را برای آن آماده کنند.

- یکی از مهم‌ترین وظایف والدین، آشنا کردن فرزند خود با دنیای تکلیف

## وظایف

# احکام مبتلا به!

تا یقین نکردیم چیزی نجس شده: پاک است.  
اگر می‌دانیم چیزی نجس شده تا یقین نکردیم پاک شده: نجس است.

فضله‌ی کبوتر: پاک است.

فضله‌ی کلاغ: نجس است.

انگشت، گردنبند و دستبند طلا برای مرد: حرام است.  
نماز مرد با انگشت، گردنبند و دستبند طلا: باطل است.

زیورهای خانم‌ها، ظروف و سگه‌های طلا و نقره: کلاً زکات ندارند.  
سگه‌های زکات دارد که به وسیله‌ی آن خرید و فروش انجام شود و به حد نصاب برسد.

اگر جایی از اعضای وضو پانسمان است و وظیفه: وضوی جبیره است. (و نه تیمم)

بعد از اتمام وضو در یکی از کارهای وضو شک می‌کنیم: وضو صحیح است.

شک یعنی دو طرف مشکوک برای فرد کاملاً مساوی است. اگر یک طرف را احتمال می‌دهد به آن گمان گفته می‌شود.  
در هر نماز با هر تعداد رکعت، اگر بین تعداد رکعات گمان دارد، به گمان خود عمل کند.

شک در رکعات نمازهای ۲ و ۳ رکعتی: نماز باطل است.  
شک بین رکعات ۱ و ۲ در نماز ۲ رکعتی مستحبی و نماز احتیاط: نماز صحیح است.

اگر امام جماعت در رکعت ۳ یا ۴ است و مأوم باید حمد بخواند، بسم الله الرحمن الرحیم را؛ باید آهسته بگوید.

برای اقتدا به یک فرد اطمینان از عدالت او: لازم است.



## خدمت خالص

ما که به زندگی ابدی پس از مرگ اعتقاد داریم، تلاش می‌کنیم عمر محدود و اندک خود را به صورتی سرمایه‌گذاری کنیم که ارزش این تنها دارایی‌مان را داشته باشد و البته بیشتر سود ممکن را به دست آوریم.

و چه تجارتی ارزشمندتر و سودآورتر از معامله‌ی مستقیم با خداوند و خدمت به دین او؟

و البته ورود به این راه و پایداری در آن برای دستیابی به این گنجینه‌ی ارزشمند، در اثر وسوسه‌ها و نقشه‌های شیطان - این دشمن قسم خورده‌ی ما - مرد ره می‌طلبد!

اما نگاه به مردانی که با توفیق الهی، جانانه در این مسیر گام نهاده‌اند و از عنایات الهی بسیاری برخوردار گشته‌اند، نور امید را برای ورود به این مسیر و پایداری در آن، در قلب‌های ما روشن می‌کند و غیرتمندی آن رادمردان ما را غیور و استوار می‌سازد.

یکی از ستارگان درخشان که در عصر ما می‌درخشید، بزرگ‌مردی بود که تمام عمر خویش را صرف خدمت به خدا و دفاع از اسلام راستین نمود. او کسی است که در اواخر خدمتگذاری به آنجا رسید که به افتخار گفتگو با بانوی دو عالم، فاطمه‌ی زهرا علیها السلام نایل آمد.

او، «علامه، سید مرتضی عسکری» بود.

احسان سودیان

## علامه فقید؛ سید مرتضی عسکری

هنوز از حفظ دارم. در مدرسه‌ی میرزای شیرازی رحمه الله که بودم اساتیدم فکر می‌کردند که استعدادم خیلی خوب است، لذا مرتبی مخصوصی برای من گذاشته بودند تا از او درس خصوصی بگیرم. قسمتی از سطوح را در سامرا خواندم و در کنار تحصیل درس هم می‌گفتم.»

### ورود به حوزه‌ی علمیه‌ی قم

سید مرتضی عسکری پس از گذراندن سطوحی از علوم حوزوی در سال ۱۳۵۰ هـ. ق. در سن هجده سالگی در دوران ریاست «آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری» وارد حوزه‌ی علمیه‌ی قم شد. پس از مدتی اقامت در مدرسه‌ی رضویه به مدرسه فیضیه منتقل شد و با «آیت‌الله العظمی حاج شیخ علی صافی» برادر بزرگتر «آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی» هم حجره شد.

دروس سطوح عالی را در محضر اساتید بزرگی همچون «آیت‌الله العظمی سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی» و «آیت‌الله حاج شیخ محمد حسین شریعتمدار ساوجی» آموخت. ایشان همچنین کتاب «باب حادی عشر» را (در علم کلام) در محضر «امام خمینی» و درس تفسیری را در محضر «آیت‌الله میرزا خلیل کمره‌ای» فرا گرفت.

### دوران کودکی

در روز دوشنبه هجدهم جمادی الثانی ۱۳۳۲ هـ. ق. مطابق با بهار ۱۲۹۳ هـ. ش. در شهر سامراء و در جوار ملکوتی بارگاه دو امام همام حضرت هادی و حضرت عسکری علیهما السلام کودکی از خاندان علم و سیادت پا به عرصه‌ی وجود گذاشت که نامش را «سیدمرتضی» نهادند.

هنوز چند ماهی از عمرش نگذشته بود که گرد یتیمی برچهره‌اش نشست و پدری عالم و عابد و خدمتگزار را از دست داد. پس از آن در دامان جدّ مادری اش «آیت‌الله میرزا محمد شریف عسکری تهرانی» معروف به «خاتمة‌المحدّثین» (که عالم بزرگ سامرا بودند) پرورش یافت.

استعداد و هوش سرشار توأم با نبوغ علامه باعث شد که از دوران کودکی و نوجوانی از دیگر کودکان ممتاز باشد. خود ایشان در این باره می‌فرمایند:

«ده‌ساله بودم که «جامع‌المقدمات» را خواندم، بعد هم همان کتاب‌های رسمی حوزه‌ی عراق را خواندم و بعضی کتاب‌های فقهی و اصولی متداول دیگر در این سطح را، البته من غالباً دو سه درس را با هم می‌گرفتم و کتاب‌ها را زود تمام می‌کردم، با این حال من خیلی از اشعار «مُطَوَّل» را

تأسیس دانشکده  
اصول دینافتتاح درمانگاه  
در بغداد

سفر به بیروت

۹۰ سالگی

۹۰ سالگی

## بازگشت به سامرا

پس از چند سال اقامت درحوزه‌ی علمیه‌ی قم به سامرا بازگشت و دروس باقی مانده از سطح و خارج فقه و اصول را در سامرا نزد اساتید بزرگی همچون «آیت‌الله میرزا حبیب‌الله اشتهاردی» و «آیت‌الله مرعشی شوشتری» و... آموخت.

## هجرت به کاظمین

پس از درک ته‌جاچم بیگانه در جامعه، به تألیف کتابی به نام «الامراض الاجتماعیه» پرداخت. علامه به دنبال کسی بود که با ایشان هم‌فکر و هم‌رأی باشد، در این میان تنها کسی که می‌توانست کمک کند، استاد احمد امین (مؤلف کتاب التکامل فی الاسلام) بود.

استاد امین از اساتید برجسته در علم ریاضی در تمام عراق بود. ایشان به پنج زبان (انگلیسی، فرانسوی، ترکی، عربی و فارسی) در حد نوشتن، خواندن و سخن گفتن تسلط داشت.

علامه در کاظمین به کمک استاد امین مدرسه‌ی ابتدایی تأسیس نمود که گذشته از روال عادی درس‌ها، برنامه‌های فوق‌العاده‌ای داشت. از شاگردان این مدرسه می‌توان به شهید آیت‌الله سید محمد باقر صدر اشاره کرد.

## بازگشت مجدد به سامرا و ادامه‌ی تحصیل:

علامه‌ی بزرگوار پس از افتتاح این مدرسه، تصمیم داشتند که دانشکده‌ی اسلامی افتتاح کنند ولی با مخالفت افراد منتقدی روبرو شدند، لذا به سامرا بازگشتند و یک دوره‌ی دیگر در دروس خارج «آیت‌الله میرزا حبیب‌الله اشتهاردی» شرکت کردند. در این ایام بود که درهای تحقیقات جدید علمی به روی ایشان باز شد و تألیفات گران‌سنگ و بی‌نظیری همچون «عبدالله بن سباء» و «نقش عایشه در تاریخ اسلام» به انجام رسید.

## سفر به قم و بازگشت به عراق

در همین ایام که با اوائل مرجعیت حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی در ایران هم‌زمان بود، ایشان احساس کردند که با مساعدتر بودن اوضاع حوزه‌ی علمیه‌ی قم نسبت به حوزه‌ی عراق می‌شود حوزه‌ی نوینی در قم ایجاد کرد، لذا به قم آمدند. برنامه‌ی ایجاد یک حوزه‌ی نوین اسلامی را به آیت‌الله العظمی بروجردی ارائه دادند. ایشان با این طرح موافقت کردند. اما در مقدمات کار بودند که اوضاع ایران به خاطر جریان ملی شدن صنعت نفت آشفته شد. لذا علامه مجبور می‌شوند که به عراق برگردند. با حمایت‌های مرجعیت وقت، حضرت «آیت‌الله العظمی حکیم» شروع به تأسیس مؤسسات فرهنگی اجتماعی سیاسی نمودند. این مؤسسات شامل مدارس دینی، مدارس جدید برای دختران و پسران (از ابتدائی تا پایان دبیرستان) مراکز آموزشی برای دختران و پسران، درمانگاه‌ها، صندوق‌های خیریه، کتابخانه‌ها و... در شهرهای مختلف عراق برای جامعه‌ی

شیعه و همچنین یک بیمارستان در بغداد و دانشکده‌ی اصول الدین بود که پس از سال‌ها پیگیری و رنج و خون دل خوردن در بغداد تأسیس شد.

## خروج از عراق

دولت وقت عراق که سیاست مبارزه با علما را تنها راهکار حفظ بقای خود می‌دید، در پی آزار و حتی قتل علامه برآمد و ایشان به اجبار از عراق خارج شدند و به سوریه رفتند. هنگامی که مرحوم علامه عسکری در سوریه اقامت داشتند، مردم به واسطه‌ی مرحوم آیه‌الله العظمی گلپایگانی از ایشان خواستند تا مرکزی علمی در این شهر دایر کنند. آیت‌الله گلپایگانی طی نامه‌ای این امر را با ایشان در میان گذاردند و ایشان را به این عمل خیر تشویق نمودند...

## بازگشت دوباره به ایران

علامه عسکری پس از مدتی سکونت در سوریه و لبنان، در ایران رحل اقامت افکندند و تا پایان عمر مبارک خود در ایران ماندند.

پس از رحلت امام خمینی، مقام معظم رهبری در نامه‌ای از علامه عسکری خواستند که دانشکده‌ی اصول الدین را در ایران راه اندازی نمایند. این دانشکده در سال ۱۳۷۵ پس از اخذ مجوز از مراجع قانونی، آغاز به کار کرد.

## آثار مکتوب

مرحوم علامه عسکری در کنار تمامی اشتغالات فرهنگی و سیاسی و اجتماعی، چه در عراق و چه در ایران به تحقیق و تألیف کتاب‌های گوناگون در راستای هدایت جامعه مشغول بودند. حاصل این تحقیقات علمی، دگرگونی و هموار نمودن راه‌های شناخت معارف اسلامی بود و نگاه‌های محققین و تشنگان حقیقت را متوجه مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) نمود. ایشان دارای ۲۱ عنوان کتاب ارزشمند به زبان عربی هستند و ۳ عنوان کتاب گرانقدر فارسی نیز تألیف نمودند:

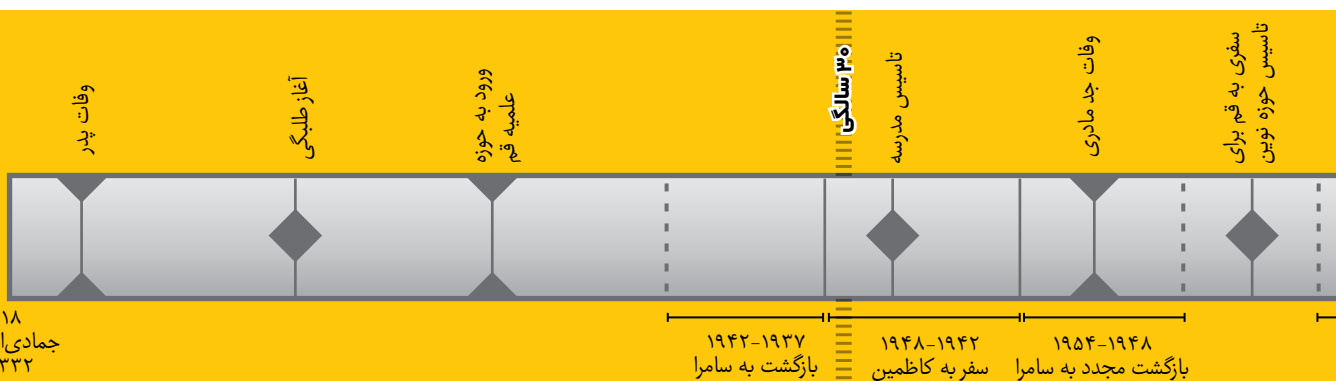
۱. نقش ائمه در احیاء دین (۱۵ جزوه در دو مجلد) (این کتاب که تدوین درس‌های شفاهی علامه عسکری است بهترین نوشتار فارسی ایشان و راهی جدید در تبیین مسئله امامت می‌باشد. گفتنی است بخش‌هایی از این کتاب نیز با نام «دور الائمة فی احیاء الدین» به زبان عربی ترجمه شده است.)

۲. سرگذشت حدیث

۳. سقیفه

## وفات علامه

علامه سید مرتضی عسکری سرانجام پس از قریب به یک قرن مجاهدت علمی و تلاش عملی در مسیر تعالی مذهب تشیع، در شامگاه روز بیست و پنجم شهریور ماه سال ۱۳۸۶ هـ.ش چشم از جهان فروبست و روحش در جوار رحمت حق و جسمش در کنار بارگاه حضرت فاطمه معصومه (علیها‌السلام) آرام گرفت...





# إِنَّ مِنْ أَعْظَمِ الْخَطَايَا اللِّسَانُ الْكَذُوبُ

رسول خدا ﷺ فرمود: از بزرگ‌ترین گناهان نزد خداوند، زبانی است که عادت به دروغ داشته باشد.<sup>۱</sup>

به راستی برای  
یک مسلمان چه  
فضیلتی بالاتر از  
نزدیکی به  
پیامبر اکرم ﷺ  
وجود دارد؟

به راستی برای یک مسلمان چه فضیلتی بالاتر از نزدیکی به پیامبر اکرم ﷺ وجود دارد؟

به فرموده پیامبر خدا ﷺ، راستی در گفتار، تعهد نسبت به امانت مردم و وفا به پیمان، نشانه صداقت و معیار قرب به آن حضرت است و هر که دروغگو، خائن و بی‌وفا باشد، از ایشان فرسنگ‌ها فاصله دارد.

و به فرموده امام صادق (ع)، سرلوحه دعوت همه پیامبران در مسایل معاشرتی و اخلاقی، راستگویی و امانت داری بوده است:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ.<sup>۲</sup>

صدق در گفتار و صداقت در کردار، انسان را محبوب دل‌ها و مورد اعتماد مردم می‌گرداند. بر عکس، نفاق و دروغ، فرد را هم در جامعه بی‌اعتبار و هم نزد خداوند، مطرود می‌سازد.

یکی از آفت‌های خطرناک زبان، دروغ گفتن است. دروغ از گناهان بزرگ و کلید گناهان و سرچشمه تمام بدی‌ها و زشتی‌ها است. بسیاری از ناهنجاری‌های رفتاری و اختلافات خانوادگی و مشاجرات میان دوستان و فامیل، پدیده‌ای است که از بی‌صداقتی و ناخالصی به وجود می‌آید. مردی برای کسب فضیلت به حضور امام باقر (ع) شرفیاب می‌شود. حضرتش، این سخن را نخستین درس قرار می‌دهد:

راستی را پیش از سخن‌گویی بیاموزید.<sup>۲</sup>

حضرت رسول ﷺ فرمودند:

أَقْرَبُكُمْ عَدَا مَنِّي فِي الْمَوْقِفِ أَصْدَقُكُمْ لِلْحَدِيثِ وَ أَدَاكُمْ لِلْأَمَانَةِ وَ أَوْفَاكُمْ بِالْعَهْدِ.<sup>۳</sup>

نزدیک‌ترین شما به من در موقف قیامت، کسی است که راستگوتر، امانت‌دارتر و باوفا تر به پیمان باشد.

تعارفات  
معمول میان  
مردم هم  
دروغ به  
حساب می‌آید  
اگر...

مردم گناه نباشد ولی از نظر اسلام قبیح و ناپسند است. مرحوم مجلسی می‌گوید:

متأسفانه یکی از گناهانی که بسیاری از مردم، حتی خواص، به آن مبتلا هستند تعارفات معموله است که از حقیقت عاری است و شائبه‌ی دروغ در آن مشهود است. مثلاً با اینکه به خوردن غذا و آشامیدن نوشیدنی متمایل اند هنگامی که میزبان چیزی به آن‌ها عرضه می‌دارد اظهار بی‌میلی می‌کنند و همچنین با اینکه نسبت به شخصی علاقه قلبی ندارند آن‌قدر اظهار اخلاص و محبت به او می‌کنند که گاهی مطلب بر خود گوینده نیز مشتبه می‌شود. گرچه این‌گونه دروغ‌ها نسبت به دروغ‌های بزرگ و مفسده‌انگیز ناچیز و کوچک است ولی در شریعت مقدسه گناه و حرام است و در صورتی که ضرورتی در کار نباشد، باید از آن احتراز کرد.<sup>۴</sup>

خلاصه سهل‌انگاری و مسامحه در این موارد سبب می‌شود که انسان به دروغ گفتن عادت کند و کسی که به کاری عادت کرد ترک آن بسیار دشوار خواهد بود چنان‌که حضرت امام حسن عسکری (ع) فرمود:

رَدُّ الْمُعْتَادِ عَنِ عَادَتِهِ كَالْمُعْجِزِ.<sup>۵</sup>

برگرداندن کسی که به کاری عادت کرده، همانند معجزه [بسیار دشوار] است.

برخی تصور می‌کنند اگر کسی به عنوان شوخی و مزاح و جلب توجه و خندانند مردم دروغ بگوید اشکالی ندارد، چرا که در این گونه موارد جنبه شوخی و مزاح دارد نه جدی؛ اما این نکته را باید در نظر داشت که در شرع مقدس اسلام دروغ گفتن به طور کلی نهی شده و هرگونه دروغ، اعم از شوخی و جدی، منافی با ایمان شمرده شده است، چنانکه حضرت علی (ع) می‌فرماید:

لَا يَجِدُ عَبْدٌ طَعْمَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَثْرَكَ الْكَذِبَ هَزْلُهُ وَ جَدُّهُ.<sup>۶</sup>

هیچ بنده‌ای مزه‌ی ایمان را نمی‌چشد تا دروغ را چه شوخی و چه جدی، مطلقاً ترک کند.

و همچنین فرموده‌اند:

لَا يَصْلُحُ مِنَ الْكَذِبِ جِدٌّ وَ لَا هَزْلٌ وَ لَا أَنْ يَعِدَ أَحَدُكُمْ صَبِيَّةً ثُمَّ لَا يَفِيَّ لَهَا إِنَّ الْكَذِبَ يَهْدِي إِلَى الْفُجُورِ وَ الْفُجُورُ يَهْدِي إِلَى النَّارِ.<sup>۷</sup>

دروغ چه جدی و چه شوخی ناپسند است و مصلحت نیست کسی به فرزند خود وعده‌ای بدهد و وفا نکند، زیرا دروغ انسان را به هرزگی و بی‌بند و باری می‌کشاند که نتیجه آن جهنم است.

به هر حال دروغ، کوچک و بزرگ، شوخی یا جدی، گناه است و درنامه‌ی عمل انسان نوشته می‌شود. چه بسا دروغ‌هایی که امکان دارد از نظر

## جنگ موته

در سال هفتم هجرت در چنین روزی جنگ موته به وقوع پیوست. تعداد مسلمین در این جنگ سه هزار نفر و تعداد کفار صد هزار نفر بود.



## ولادت حضرت زینب

ولادت با سعادت حضرت زینب (ع) در مدینه طیبه در سال پنجم یا ششم هجری در این روز واقع شده است



## مرگ خالد بن ولید

وی در اواخر زندگانی آن پیامبر اکرم (ع) به همراه عمروعاص به ظاهر اسلام را قبول کرده بود.



## همنشینی با دروغ گویان

انسان علاوه بر اینکه لازم است از دروغ گفتن بپرهیزد، بایستی از هم‌نشینی و دوستی با افراد دروغگو نیز خودداری کند.

امیرالمومنین علیه السلام مکرر بالای منبر می‌فرمودند:

سزاوار است انسان مسلمان از دوستی با سه کس دوری کند:

۱- پرروی بی‌باک و فاجر

۲- احمق

۳- دروغگو

...زندگی کردن با دروغگو شایسته نیست چرا که سخنان تو را برای دیگران و سخنان دیگران را برای تو بازگو می‌کند و هرگاه داستانی را به پایان رساند، داستان دیگری به آن می‌افزاید

می‌کشاند و از هستی ساقط می‌کند. به بیان دیگر دوست و همنشین، ناخودآگاه در اخلاق و گفتار و کردار و رفتار و حتی عقاید انسان اثر می‌گذارد، چنان‌که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَقَرِينِهِ<sup>۱۱</sup>

انسان هم‌کیش و هم‌مذهب دوست و رفیقش است.

و حضرت سلیمان علیه السلام فرمود:

لَا تَخْكُمُوا عَلَى رَجُلٍ بِشَيْءٍ حَتَّى تَنْظُرُوا إِلَى مَنْ يُصَاحِبُ فَإِنَّمَا يُعْرِفُ الرَّجُلُ بِأَشْكَالِهِ وَ أَقْرَابِهِ وَ يُنْسَبُ إِلَى أَصْحَابِهِ وَ أَخْدَانِهِ<sup>۱۲</sup>

اگر می‌خواهید درباره‌ی کسی قضاوت کنید به دوستان او بنگرید، چون انسان به دوستان و نزدیکانش شناخته می‌شود و به هم‌نشینان و دوستان خود نسبت داده می‌شود.

تا آنجا که اگر راست بگوید کسی باور نمی‌کند. دروغ‌گویان میان مردم دشمنی و عداوت ایجاد می‌کنند و در سینه‌ها تخم کینه می‌افشانند. پس تقوای الهی را پیشه کنید و مواظب خود باشید که با چه کسی طرح دوستی می‌افکنید.<sup>۹</sup> همچنین ایشان اینگونه امام حسن علیه السلام را نصیحت کردند که:

از دوستی با دروغگو برحذر باش زیرا او مانند سراب است که در نظرت دور را نزدیک و نزدیک را دور می‌سازد.<sup>۱۰</sup>

بنابراین در انتخاب دوست بایستی دقت کرد، که هر کسی شایسته‌ی دوستی نیست، زیرا دوست و همنشین در تمام شئون زندگی انسان مؤثر است و همان‌گونه که دوست خوب انسان را به کارهای نیک وامی‌دارد، دوست بد و منحرف او را به سقوط

## آثار دروغ در روایات

### خرابی ایمان

امام باقر علیه السلام فرمودند:

إِنَّ الْكَذِبَ هُوَ خَرَابُ الْإِيمَانِ<sup>۱۳</sup>

دروغ ویران‌کننده ایمان است.

### روسیاهی

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

الْكَذِبُ يَسْوِدُ الْوَجْهَ<sup>۱۴</sup>

دروغ انسان را روسیاه می‌کند.

### فراموشی

إِنَّ مِمَّا أَعَانَ اللَّهُ بِهِ عَلَى الْكَذَّابِينَ النَّسِيَانَ

خداوند فراموشی را بر دروغ‌گویان مسلط می‌سازد.

### کم شدن روزی

الْكَذِبُ يَنْقُصُ الرَّزْقَ<sup>۱۶</sup>

دروغ، روزی انسان را کم می‌کند.

### لعن فرشتگان

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

الْمُؤْمِنُ إِذَا كَذَبَ بَغَيْرِ عُدْرٍ لَعَنَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ وَ خَرَجَ مِنْ قَلْبِهِ نَسْرٌ حَتَّى يَبْلُغَ الْعَرْشَ فَيَلْعَنُهُ حَمَلَةُ الْعَرْشِ<sup>۱۵</sup>

هرگاه مومن بدون عذر دروغ بگوید، هفتاد هزار فرشته او را لعنت می‌کنند و از قلبش بوی گندی بیرون می‌آید که تا به عرش می‌رسد؛ آن‌گاه نگهبانان عرش او را لعنت می‌کنند.



### وفات جناب عبدالمطلب

در چنین روزی در هشتمین سال ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت عبدالمطلب از دنیا رفت.



### شهادت حضرت زهرا علیها السلام

بنابر قولی شهادت مظلومانه و جانگداز حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا علیها السلام در مدینه ۷۵ روز پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله واقع شده است.



### جنگ جمل

در سال ۳۶ هـ در چنین روزی، جنگ جمل اتفاق افتاد.







### در بسته

دری را که می‌بندند از دو نظر است: گاهی بستن در برای محفوظ نگاه داشتن اشیای قیمتی و گران بها می‌باشد که دزدی نرپاید و گاهی موجودات خطرناک را می‌بندند تا مردم را از خطر آن‌ها محفوظ نگاه دارند.



### کلید

کلید، ابزاری است که بدان وسیله، بسته‌ها باز می‌شود و اگر کلید نباشد، بسته‌ای گشوده نخواهد شد. کلید را در عربی مفتاح خوانند. مفتاح، یعنی چیزی که می‌گشاید. فتح، گشودن است و مفتاح، وسیله آن. هر کلیدی با بسته‌ای سنخیت دارد. بسته‌ای کلید فلزی می‌خواهد. بسته‌ای به کلیدهای چوبی نیاز دارد. پاره‌ای از بسته‌ها کلید چرمی می‌خواهند، چنان که می‌گویند: کلیدهای گنج‌های قارون چرمی بوده است. رمز هم کلیدی می‌خواهد که بدان وسیله، گشوده گردد. هر علمی کلیدی دارد. مسائل ریاضی، کلید ویژه خود دارند. خردمندان برای گشودن دشواری‌های زندگی، در پی کلید آن‌ها می‌گردند. زبان هرکس، کلید شخصیت علمی و عقلی اوست.

زبان در دهان خردمند چیست      کلید در گنج صاحب هنر  
چو در بسته باشد چه داند کس      که گوهر فروش است یا پيله ور  
سخن، کلید پی بردن به ارزش یا بی‌ارزشی سخن گوست.

تا مرد سخن نگفته باشد      عیب و هنرش نهفته باشد

به هر حال، هر قفلی را کلیدی است، خواه قفل سعادت و خوش بختی باشد، خواه قفل زیان و بدبختی. پس کلید، هم در سعادت و خوش بختی را می‌گشاید و هم درهای بسته زیان و بدبختی را باز می‌کند.

### دروغ

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام می‌فرماید:  
جُعِلَتِ الْخَبَائِثُ كُلُّهَا فِي بَيْتِ وَ جُعِلَ  
مِفْتَاحُهَا الْكُذِبُ.<sup>۱۷</sup>  
زشتی‌ها را در خانه‌ای گذاشته‌اند و دروغ را  
کلید آن خانه قرار داده‌اند.

کسی که با دروغ سر و کاری نداشته باشد، از خطر گناهان به دور است و به نیکوکاری نزدیک می‌باشد، ولی هنگامی که با دروغ آشنا شد، درهای گناهان به رویش گشوده می‌شود و در سیاه چال بدبختی خواهد افتاد و گاه چنان در آن جا مسکن خواهد گزید که بیرون شدنش بسیار دشوار خواهد بود.



### مرگ هارون الرشید

در شب چهارم سال ۱۹۳ هـ شقی پدید  
هارون الرشید در سن ۴۵ سالگی به  
درک واصل شد.



### شهادت حضرت زهرا علیها السلام

در این روز در سال ۱۱ هـ برابر قول ۹۵ روز،  
در روز سه شنبه شهادت حضرت بتول  
عذراء مظلومه مضرابه حضرت سید  
النساء فاطمه زهرا علیها السلام به وقوع پیوسته  
است.



### وفات محمد بن عثمان عمری

وفات دومین نائب خاص امام  
عمر علیه السلام، جناب ابوجعفر محمد بن  
عثمان بن سعید عمری رضی الله عنه در چنین روزی  
واقع شده است.



### بالاتر از دروغ گناهی نیست

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

لَا سَوْأَةَ أَشْوَأَ مِنَ الْكُذِبِ.<sup>۱۸</sup>

هیچ زشتی‌ای از دروغ بدتر نیست.

حضرت علی علیه السلام زشتی دروغ را قطعی دانسته، بلکه بر آن افزوده که زشت‌تر از دروغ، گناهی نیست.

زشتی و ناپسندی دروغ، نزد همه کس مسلم می‌باشد، مجهولی که در این میان موجود است، مقدار زشتی و بدی دروغ است که شهسوار ایمان از آن پرده برداشته و آن را بالاترین زشتی‌ها گفته است؛ بنابراین این مقدار زشتی دروغ نامحدود می‌باشد و ناپسندی آن اندازه ندارد. همچنان که بالاتر از سیاهی رنگی نیست، بالاتر از دروغ هم گناهی نه.

### اشتباه دروغ‌گو

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

اجْتَنِبُوا الْكُذِبَ وَإِنْ رَأَيْتُمْ فِيهِ النَّجَاةَ فَإِنَّ فِيهِ الْهَلَكَةَ.<sup>۱۹</sup>

از دروغ دوری کنید، اگر چه نجات خود را در آن بیندارید، زیرا هلاک شما در آن است.»

کسی که دروغ را وسیله‌ای برای موفقیت می‌داند، از بی‌آبرویی و رسوایی آن پس از کشف غافل نباشد. گناه کاری که دروغ را وسیله تبرئه خود می‌شمارد، بداند که گناهِش در کتاب بزرگ جهان محفوظ است و محو شدنی نیست؛ بایستی منتظر باشد که روزی به کیفر گناهِش برسد و داور بزرگ عالم، حکمش را درباره او اجرا خواهد کرد. بر فرض، چند روزی مردم را گول بزند و گناه‌کارش نخوانند، ولی وجدان خودش گناه‌کارش می‌داند، اضافه بر این دیری نخواهد پایید که دروغش برملا گردد و نزد خلق نیز رو سیاه شود.

### راه پاک شدن از گناه

قَالَ رَجُلٌ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَا رَسُولَ اللَّهِ دَلَّنِي عَلَى عَمَلٍ أَتَقَرَّبُ بِهِ إِلَى اللَّهِ؟

فَقَالَ: لَا تَكْذِبُ. فَكَانَ ذَلِكَ سَبَبًا لِإِخْتِيَابِهِ كُلِّ مَعْصِيَةٍ لِلَّهِ لِأَنَّهُ لَمْ يَقْصِدْ وَجْهًا مِنْ وَجُوهِ الْمَعَاصِي إِلَّا وَجَدَ فِيهِ كَذِبًا أَوْ مَا يَدْعُو إِلَى الْكُذِبِ فَزَالَ عَنْهُ ذَلِكَ مِنْ وَجُوهِ الْمَعَاصِي.<sup>۲۰</sup>

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: چه کنم تا به خدای نزدیک شوم؟

پیغمبر فرمود: دروغ نگوی!

این کار سبب شد که از هر گناهی دوری کند، چون به هر گناهی که رو کرد، یا دروغی در آن دید، یا چیزی که به دروغ‌گویی می‌کشاند. با دوری از دروغ از تمام گناهان پاک شد.»

گناهکار در وضع عادی به گناه خود اعتراف نمی‌کند.

او می‌داند که گناه ننگ است، جرم است، خطر است. او پیوسته خود را از گناه مبرا می‌خواند، پس بایستی همیشه دروغ بگوید، نه تنها پس از ارتکاب گناه از دروغ کمک می‌گیرد، بسا می‌شود که پیش از ارتکاب نیز بایستی دروغ بگوید. کلید گناه که به دور انداخته شد، قفل همچنان بسته می‌ماند و انسان از خطر گناه محفوظ خواهد بود.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۸۵.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۰۴.

۳. بحارالانوار، ج ۷، ص ۳۰۳.

۴. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۴.

۵. کافی، ج ۲، ص ۳۴۰.

۶. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۵۰.

۷. بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۲۵۸.

۸. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۴.

۹. کافی، ج ۲، ص ۶۳۹.

۱۰. نهج البلاغه، حکمت ۳۸.

۱۱. کافی، ج ۲، ص ۳۷۵.

۱۲. مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۳۲۷.

۱۳. کافی، ج ۲، ص ۳۳۹.

۱۴. مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۸۸.

۱۵. مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۸۶.

۱۶. جامع السعادات، ج ۲، ص ۳۲۲.

۱۷. بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۲۶۳.

۱۸. کافی، ج ۸، ص ۱۱۸.

۱۹. مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۸۸.

۲۰. مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۸۵.

#### منابع:

اخلاق عملی/آیت‌الله مهدوی کنی

اخلاق معاشرت/جواد محدثی

دروغ/سید رضا صدر

#### ولادت حضرت زهرا علیها السلام

در چین روزی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در سال پنجم بعثت در مکه مکرمه به دنیا آمدند.

جمادی الثانی

۲۰

#### ازدواج حضرت عبدالله و آمنه علیهم السلام

سزاوار است مؤمنین این شب را تعظیم و احترام نمایند و به عبادت احیاء کنند.

جمادی الثانی

۱۹

#### وفات حضرت ام البنین علیها السلام

در این روز در سال ۶۴ هـ حضرت ام البنین علیها السلام همسر امیر المومنین علیه السلام و مادر قمر بنی هاشم علیه السلام از دنیا رحلت فرمودند.

جمادی الثانی

۱۳





# جایز است انسان دروغ بگوید

در محضر درس استاد اخلاق مرحوم آیت الله مجتهدی

کرده‌اند صله رحم. برای اینکه با هم پرید بیاید. چرا می‌گویند دید و بازدید پرید، دیدن مؤمن پرید، دیدن زوار پرید؟ ما که بچه بودیم، حتی دیدن کسانی هم که از قم می‌اومدند می‌رفتند. مادرم می‌گفت، ما یک هفته می‌رفتیم، یک هفته هم می‌اومدیم و ده روز هم قصد می‌کردیم. می‌گفت ما با کجاوه رفتیم قم، می‌گفت از این جا تا قم یک هفته تو راه بودیم. حالا میره مشهد زیارت می‌کنه میاد به عیال میگه ناهار بیار. میگه ناهار هنوز دم نکشیده، ای من رفتم مشهد و زیارت کردم اومدم تو میگی ناهار نپخته؟! مادرم می‌گفت داییم اینا یک ماه از مشهد میومدن، یک ماه هم میومدن، یک ماه هم طول می‌کشید تا دوباره می‌رسیدند مشهد. آخه دایی من مشهد درس می‌خوند و مادر بزرگ من بهش سر می‌زد. ۷۰ سال پیش ما رد شدیم از جلوی یک خونه‌ای، از مدرسه میومدیم، گفتن اینجا زائر از قم اومده، بله، الان مکه هم میرن میان اصلا هیچ معلوم نیست. مکه میره و میاد، صبح می‌ره سر کارش. اینا همش برای چیه که میگن به دیدن زوار برین و صله رحم بکنین؟ همش برای اینه که، مسلمان‌ها با هم دوست باشن.

بلاهایی که میاد،  
زلزله‌هایی که میاد،  
سبیل که میاد، رانش  
زمین که میاد، تمام  
مال چیه؟ مال همینه  
که قطع رحم کردند،  
نماز رو اهمیت نمیدن،  
پدر و مادر از شون  
راضی نیست، نماز  
اول وقت نمی‌خونن،  
خمس نمیدن،  
مستطیع هستن مگه  
نمیرن، عروسی‌های  
ناچور میگیرن، در  
مجالس عروسی  
خلاف شرع میشه.  
بله، این عذاب‌هایی  
که میاد، مربوط به بدی  
ماست.

جایز است که آدم دروغ بگه تا دو نفر را با هم آشتی بده. این روایتها! معصومین علیهم‌السلام به ما اجازه این کار را داده‌اند. دو نفر که با هم قهرند برو به یکیشون بگو که فلانی خیلی تعریف شما رو می‌کرد. چه تعریفی، همش فحش می‌داد! با اینکه فحش می‌داد شما برو بگو تعریف می‌کرد. به اون یکی هم برو بگو فلانی میگه خیلی از این کدورتی که بین ما پیدا شده ناراحته، همش میگه کاشکی یه جوری می‌شد که صلحی به وجود می‌آمد. یه آبگوشتی هم راه بنداز و دعوتشون کن تا با هم خوب بشن. قدیما بزرگای محل، اگر بین زن و شوهری اختلاف بود، این اختلافات رو بر طرف می‌کردند، کسی کارش به طلاق نمی‌کشید. اما الان این جوری نیست. روایت داریم که طلاق عرش خدا رو به لرزه در می‌یاره. سعی کنین یه کاری بکنین که رابطه زن و شوهرها خراب نشه تا کارشون به طلاق بکشه. شنیدم الان آمار طلاق بیشتر از آمار عقده. این خیلی بده. سعی کنید بین مردم اصلاح کنید. کاری نکنید که مردم با هم قهر کنند. این خیلی بد است. این یکی از کارهای زشت است که آدم کاری بکنه که مردم با هم اختلاف کنند. یک کاری کنید مردم با هم دوست باشن. چرا این قدر سفارش

## ولادت امام باقر علیه‌السلام

حضرت امام محمد بن علی باقر العلوم علیه‌السلام در روز جمعه اول رجب سال ۵۷ هـ در مدینه متولد شدند.



## مرگ ابوبکر

در شب سه شنبه ۲۲ جمادی الثانی در سال ۱۳ هـ عبدالله بن عثمان معروف به ابوبکر بن ابی قحافه در سن ۶۷ سالگی، مرد. به قولی مرگ وی در ۲۷ جمادی الثانی بوده است.



## وفات حضرت ام کلثوم علیها‌السلام

جناب ام کلثوم علیها‌السلام، چهار ماه پس از بازگشت از کربلا به مدینه از دنیا رفتند. پدرشان امیرالمؤمنین علیه‌السلام و مادرشان حضرت زهرا علیها‌السلام مرضیه علیها‌السلام است.



حالا غالباً با هم قهرن. برادر با خواهر قهر است. من خبر دارم. این زندگيه؟! غالب فامیل ها توشون به عده با هم قهرن. حالا با غریبه ها هيچی. فامیل ها با هم قهرن. این دستور اسلام نیست. لذا بلاهایی که میاد، زلزله هایی که میاد، سیل که میاد، رانش زمین که میاد، تمام مال چیه؟ مال همینه که قطع رحم کردند، نماز رو اهمیت نمیدن، پدر و مادر ازشون راضی نیست، نماز اول وقت نمی خونن، خُمس نمیدن، مستطیع هستن مگه نمیرن، عروسی های ناجور میگیرن، در مجالس عروسی خلاف شرع میشه. بله، این عذاب هایی که میاد، مربوط به بدی ماست. قرآن آیه داره

وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ

و هر [گونه] مصیبتی به شما برسد به سبب دستاورد خود شمامست، و [خدا] از بسیاری درمی گذرد.

یعنی هر پیشامد بدی براتون میشه، خودتون کردین. این بلاها رو خودتون به سر خودتون آوردین و اِلا خدا ظالم نیست.

وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ<sup>۲</sup>

و پروردگار تو به بندگان [خود] ستمکار نیست.

خدا ظالم نیست که زلزله بیاره تا به شهری رو از بین بیره. مال گناه آقا! ماله معصیته! و اِلا حدیث داریم که یک مومن اگه در یک جایی باشه عذاب نمیاد. یک مومن! یک مومن تو یک اتوبوس باشه، این اتوبوس تصادف نمی کنه. یک نمازخون واقعی، یک مسلمون واقعیه تو یک اتوبوس باشه این اتوبوس چپ نمیشه. اینارو باور کنید! بعضیا می گن اینا قهر طبیعتیه! بچه بازی! حرفایی می زنن!! قهر طبیعت چیه؟! اینا مربوط به عذاب خداست. پس آیات قرآن رو هم عوض کنیم. یه آیاتی در قرآن هست که ای مسلمونا ندیدید که ما با قوم عاد و ثمود چه کردیم؟

أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَ ثَمُودَ وَ قَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَ أَصْحَابِ مَدْيَنَ وَ الْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ<sup>۳</sup>

آیا گزارش [حال] کسانی که پیش از آنان بودند: قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و اصحاب مدین و شهرهای زیر و رو شده، به ایشان نرسیده است؟ پیامبران شان دلایل آشکار برایشان آوردند، خدا بر آن نبود که به آنان ستم کند ولی آنان بر خود ستم روا می داشتند.

ندیدید با اصحاب فیل چه کردیم؟

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ<sup>۴</sup>

مگر ندیدی پروردگارت با پیلداران چه کرد؟

پس تمام آیات رو برداریم و به جاش بنویسیم قهر طبیعت آمد! تمام آیاتی که در مورد عذاب هست میگه برای گناه مرده که ما عذاب ها رو فرستادیم. یک آیه ما در قرآن نداریم در مورد قهر طبیعت.

ما مسلمونیم. حالا خارجیا میکن قهر طبیعت، شما چرا میگیرن قهر طبیعت؟

دین نداری؟ ایمان نداری؟ مسلمان نیستی؟ قرآن نخوندی؟ این همه آیه در قرآن هست که در اثر گناه ما قوم لوط رو عذاب کردیم. قوم نوح رو عذاب کردیم. عاد و ثمود و... یک آیه در مورد قهر طبیعت نداریم اگه پیدا کردین! حالا آدم می بینه گاهی می گن قهر طبیعت. یک نفر هم نمیداد بگه آقا در فلان جا که زلزله شد، گناهان اینا این بود. یه نمازخون تو اینا نبود. غالبشون نماز نمی خوندن، غالبشون حروم می خوردن. گوسفندا شون رو می بردن ول می کردن تو زمین مردم و زراعت های مردم رو می خوردن بعد همین گوسفند رو می فروختن و با زن و بچشون می خوردن. خُوب حرومه. چرا گوسفندتو تو زراعت مردم ول می کنی؟ کار ما از ریشه خرابه آقا! اگه یک کسی پیدا می شد این حرف ها رو به مردم می زد که این بلاها مربوط به گناه خلی خوب بود. تازه آیه داریم که «وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» یعنی خداوند خیلی از گناهان ما رو می بخشه و ندید می گیره! و اِلا اگه بخواد مارو عذاب بکنه که خیلی سخته. یه آیه دیگه داریم:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ<sup>۵</sup>

در حقیقت، خدا حال قومی را تغییر نمی دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند.

خدا نعمت هایی که مردم دارن ازشون نمی گیره مگر اینکه تغییر کنن و عوض بشن و دین و ایمانشون از بین بره. تقواشون بره اون وقت نعمتاشون رو ازشون می گیره. الآن گرانی که ما داریم مربوط به گناهان ماست. خدا به ما غضب کرده. روایت داریم که خدا که غضب کنه به قومی، گرانی میاد. الآن گوشت کی می تونه بخره کیلو چند هزار تومن! مگه همه می تونن. خیلی مردم سختی می کشن. یه وقت اول انقلاب گوشت کیلو صد تومن بود. من یادمه ما که طلبه بودیم سه سیر گوشت می خریدیم ۶ هزار، با اون گوشت آبگوشت درست می کردیم. اون موقع که یخچال نداشتیم. الآن گوشت و می دارن تو یخچال ویتامیناش از بین می ره. ما الآن اصلا غذای مقوی نمی خوریم که! غذای مقوی ما غصه است. غصه بخورا!

خدا ظالم نیست که زلزله بیاره تا به شهری رو از بین بیره. مال گناه آقا! ماله معصیته! و اِلا حدیث داریم که یک مومن اگه در یک جایی باشه عذاب نمیاد. یک مومن! یک مومن تو یک اتوبوس باشه، این اتوبوس تصادف نمی کنه. یک نمازخون واقعی، یک مسلمون واقعیه تو یک اتوبوس باشه این اتوبوس چپ نمیشه. اینارو باور کنید!

۱. شوری، آیه ۳۰.
۲. فصلت، آیه ۴۲.
۳. توبه، آیه ۷۰.
۴. فیل، آیه ۱.
۵. رعد، آیه ۱۱.

### مرگ معاویه

در این روز در سال ۶۰ هجری معاویه بن ابی سفیان، در سن ۷۸ سالگی در شام به سوی دادگاه عدل الهی شتافت.



رجب

۱۲

### ولادت امام جواد

حضرت جوادالائمه بنابر مشهور در دهم ماه رجب سال ۱۹۵ هجری به دنیا آمده اند.

### ولادت حضرت علی اصغر

ولادت با سعادت حضرت باب الحوائج علی اصغر در این روز واقع شده است.



رجب

۱۰

### شهادت امام هادی

شهادت امام علی النقی در سال ۲۵۴ هجری بنابر مشهور در سن ۴۱ سالگی، در چنین روزی بوده است.



رجب

۳



پیام مهدی علیه السلام دعوت به اجتماع قلبی

## اجتماع قلوب

فاطمه الیهیاری

صورت پذیرفته و سعادت آن شامل حالشان خواهد گردید. اگرچه در این جا شناسایی شرط دیدار نبوده و همین قدرکه موفق به دیدن شوند از آثار و ثمرات آن بهرمنند می‌گردند لذا از ارزش و اهمیت خاص خود برخوردار می‌باشد؛ البته در عبارت بعدی از واژه‌ی مشاهده استفاده شده که حاکی از امکان وجود شناخت و شناسایی طرفینی می‌باشد که می‌توان آن را حاصل اخلاص و صداقت بیشتر در اداء تکالیف دانست.

در هر حال این بیان، نشانگر میزان اهمیّت همدلی فیما بین شیعه بوده و این نکته که رضایت و سرور امام عصر علیه السلام بسته به وجود اجتماع قلوب ما می‌باشد و در مقابل، تفرقه و تفرّق قلبی موجب کدورت خاطر و حزن و اندوه آن بزرگوار می‌گردد.

نکنه‌ی حائز اهمیّت دیگر در بیانی‌ی امام عصر علیه السلام این است که با وجود اهمیّت تزکیه‌ی نفس و اصلاح خلق و خو، لازم است مقدمه و محور آن حتماً جلب رضایت و سرور حضرت به وسیله اجتماع قلبی باشد و إلا آراسته شدن به پاره‌ای از زیورهای رفتاری و کسب محاسن اخلاقی نهایتاً موجب سعادت نخواهد بود.

در این عصر و زمانه که متأسفانه مردم نه تنها اجتماع قلبی ندارند بلکه سوء ظن و بدبینی هم بینشان وجود دارد و یکدیگر را به خاطر اختلاف سلیقه‌ی جزئی طرد و تکفیر می‌نمایند نتیجه‌ی آن به این جا می‌رسد که از طرفی از توفیق دیدار و دعای خیر مولای خویش محروم می‌مانند و از طرف دیگر به واسطه‌ی القاء حزن و اندوه به قلب مبارک آن حضرت مقصّر بوده و باید در درگاه الهی پاسخگو باشند. در این میانه گناه کسانی که با فراهم آوردن موجبات تفرقه به این امر دامن زده‌اند بیشتر بوده و قبل از بقیّه باید جوابگو باشند.

\* \* \*

مقتدا و مولای ما امام زمان علیه السلام بیانی‌ی ویژه‌ای ابلاغ فرموده‌اند که حامل مهم‌ترین سفارشات و توصیه‌های ایشان خطاب به شیعیان و پیروان خویش یعنی ما مردم عصر غیبت می‌باشد؛ در این بیانی‌ی چنین آمده است:

وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَقَفَّهْمُ اللَّهُ لِيَطَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ يَلْقَانَا وَ لَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَ صَدَقِيهَا مِنْهُمْ بِنَا مَا يَحْسِبُنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَّصِلُ بِنَا مِمَّا نَكْرَهُهُ وَ لَا نُؤَيِّزُهُ مِنْهُمْ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ وَ هُوَ حَسْبُنَا وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ وَ صَلَوَاتُهُ عَلَى سَيِّدِنَا الْبَشِيرِ النَّذِيرِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ سَلَّمَ<sup>۱</sup>.

اگر چنانچه شیعیان ما که - خداوند به طاعت خود موقّشان بدارد- در راه وفا به پیمانی که بر عهده دارند هم‌دل می‌شدند، میمنت ملاقات ما از ایشان به تاخیر نمی‌افتاد و سعادت دیدار زودتر نصیب آنان می‌گشت، دیداری بر مبنای شناخت راستین و صداقتی از آنان نسبت به ما. پس ما را از ایشان دور نمی‌دارد، مگر آن دسته از کردارهایشان که بر ایمان ناپسند و ناخوشایند بوده و از آنان روا نمی‌داریم. و خداوند یاری کننده است و ما را کفایت می‌نماید و وکیل خوبی است و درود او بر سید بشیر و نذیر ما محمد و خاندان پاکش.

در این بیانی‌ی تاریخی نکات ارزنده‌ای مورد گوشزد قرار گرفته است که توجه به آن دقت ویژه‌ای را می‌طلبد.

آن بزرگوار می‌فرماید شیعیان باید در ایفا به عهدی که با ما دارند اجتماع قلبی داشته باشند یعنی در همه حال آن صفا و یکدلی و هم‌رنگی بینشان حاکم باشد. نتیجه‌ی یک رنگی در وهله‌ی اوّل این است که از سعادت دیدار ما محروم نخواهند ماند و این ملاقات پیش از به اتمام رسیدن عمرشان حتماً

## مرگ معتمد عباسی

در این روز در سال ۲۷۹ هـ المعتمد علی الله، احمدین متوکل ملقب به معتمد، به جهنم واصل شد. علت مرگ او این بود که در کنار نهری در حال عیش و نوش بود و در اثر نوشیدن زیاد شراب یا زهری که توسط پسر برادرش در شراب او ریخته بودند، شکمش ترکیب.

رجب

۱۴

ولادت امیرالمومنین علیه السلام

اولین امام مؤمنین و خلیفه بلافاصل بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله، برادر، پسر عمو، وزیر و داماد او، امیرالمومنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام در روز جمعه ۱۳ رجب در بیت الله الحرام، داخل کعبه معظمه به دنیا آمد، که قبل از او و بعد از او مولودی در آنجا به دنیا نیامده و نخواهد آمد.

رجب

۱۳

### خطبه‌ی امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مدینه

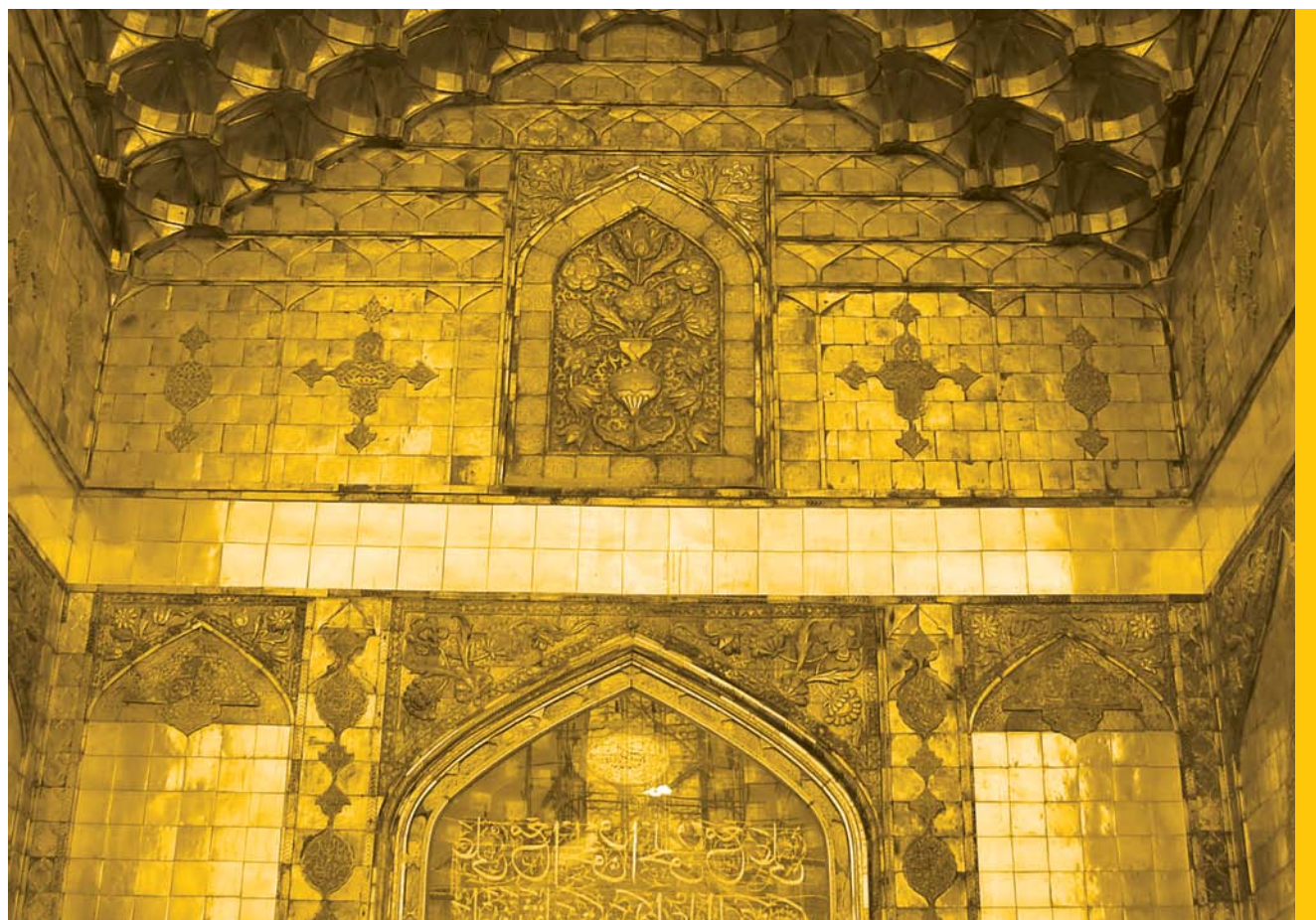
«چقدر این امت شباهت دارند به مردمی که پیشوایان حقیقی خود را از کار انداختند و از آنان رو گردان شدند و تا چه اندازه باید از این مردم متأثر و اندوهناک بود. آن هم چگونه تأثری که دل را مجروح می‌کند و غم و افسوس را می‌افزاید که شیعیان ما با آن انس و الفتی که با یکدیگر داشتند پس از درگذشت من از هم می‌پاشند و پیرو دشمنان می‌شوند و یکدیگر را از پای درمی‌آورند و الفت و برادری را به کینه بدل می‌کنند. پس با خداست سرانجام گروهی که از اصل دورند و دست به دامن فرع درآورده و از راه غیر عادی آرزومند فتح و گشایش اند و هر دسته از ایشان به شاخه‌ای دست گرفته و به هر طرف که آن حرکت می‌کند آنان نیز حرکت می‌کنند. اما خدا آنان را به زودی مانند ابر پائیزی گرد خواهد آورد و میانشان الفت خواهد داد، آنگاه آنان را مانند ابرها متراکم ساخته و درهای پیروزی را به سویشان باز می‌کند.»

مانند سیل همه جا را فرامی‌گیرند و هیچ پشته را خالی نمی‌گذارند و هیچ زمین مرتفعی از آن جلوگیری نمی‌نماید و هیچ کوهی راه آنها را برنگرداند و در دل سرزمین‌ها جریان پیدا کنند و چشم‌های زمین با آنها همراهی می‌کند و احترامات مردم به وسیله ایشان پابرجا می‌گردد و (خداوند) آنان را در شهرها تمکن می‌دهد تا حق خود را بازگیرند و رکن کفر را به کمک ایشان ویران می‌سازد ...

... و آرزومندم روزی بیاید که خدا شیعیان مرا در آن روز که برای دشمنان از همه بدتر است گرد آورد و الفت دهد و اختیار همه چیز در دست خداست و جز او، دیگری اختیاری از خود ندارد.»<sup>۲</sup>

۱. الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص ۴۷۹

۲. ارشاد (ترجمه ساعدی خراسانی)، فصل ۵۱، ص ۲۸۲



**وفات ابراهیم فرزند پیامبر (علیه السلام)**  
در سال ۱۰ هـ ابراهیم فرزند پیامبر (علیه السلام) از دنیا رفت. مادر این بزرگوار ماریه قبطیه بود.



**مرگ مأمون**  
روز پنج شنبه ۱۷ رجب سال ۲۱۸ هـ مأمون در سن ۴۸ سالگی به اجدادش پیوست.



**وفات حضرت زینب (علیه السلام)**  
وفات مظلومانه و غریبانه ام المصائب حضرت زینب کبری (علیه السلام) در شب یکشنبه ۱۵ رجب سال ۶۲ هـ به وقوع پیوسته است.





# برونده و پرتة

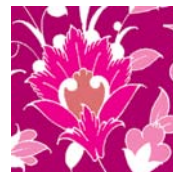
با نور فاطمه هدایت شدم  
کتاب «با نور فاطمه هدایت شدم» داستان دل‌انگیز هدایت یافتن دانشمندی حقوقدان، از اهالی سودان، به نام «عبد المنعم حسن سودانی» به مذهب جعفری را به تصویر می‌کشد. او با مطالعات فراوان در تاریخ و حدیث، به حقانیت مذهب اهل بیت علیهم‌السلام پی برده است و ...



صفحه ۴۸

# الله أكبر

صَلِّ عَلَى آيَاتِنَا فِي طَلْعِ الْفَجْرِ



### وعده دیدار

«فاطمه مشغول قرائت قرآن بود. در دستش مصحفی به چشم می خورد. ناگاه، مصحف بر زمین افتاد؛ سپس در آسمان اوج گرفت و ابرها را شکافت و میان ستاره‌ها به پرواز درآمد. فاطمه، خویشتن را دید که همراه با مصحف پرواز می کند و مشتاق پیوستن به عالم بالاست.»

صفحه ۵۴



### وصیت

این، وصیت فاطمه دختر رسول خداست. او گواهی می دهد که معبودی جز الله نیست و محمد بنده و فرستاده‌ی اوست و بهشت و جهنم راست و حقیقی اند و هنگامه‌ی قیامت -که هیچ تردیدی در آن نیست- فرامی رسد و آنگاه، خداوند همه‌ی خفتگان گورها را برمی انگیزد.

صفحه ۵۵

علیرضا پورمشیر

راستی، فاطمیه نزدیک است!

«فَعَيَّنَا ذَلِكَ تَوَدُّ الْخَلَائِقُ أَنَّهُمْ كَانُوا فَاطِمِيَّينَ...»

«در آن هنگامه عظیم، همه خلایق آرزو می کنند که ای کاش فاطمی

می بودند...»\*

سال جدید هم آمد، ولی نمی دانم چرا دلتنگی، دست از سرم بر نمی دارد؟! کوچه پس کوچه های دلم، بهانه گیر شده اند! حال و هوایم نفس گیر شده است! مگر چه خبر شده که اینچنین آسمان دل مه آلود شده است؟! دوست داری دوباره بیرهای مشکی را علم کنی و حسینیه‌ی دلت را که همین چند روز پیش خانه تکانی کرده‌ای، سیاه پوش کنی! انگار تو ماندی و این معمای دلت که بی جواب مانده!

فکر می کنی سری به گلدان یاس که در گنج پنجره جای خوش کرده است، بزنی! عطر یاس... هر وقت گل‌ها را بو می کردی، صلوات می فرستادی، اما چرا حالا به ناگاه بر روی لب‌هایت جای می گیرد: السلام علیک یا فاطمه الزهرا...

خودت هم نمی دانی؟! به سرعت مجذور ثانیه‌ها ذهنت مرور می کند، ماجرای کوچه، در نیم سوخته و چادر خاک آلوده... چادر خاک آلوده... سراسیمه به سراغ تقویم می روی، صفحات را ورق میزنی و نگاهت به ماه جمادی می افتد... یادت می آید که فاطمیه نزدیک است! در می یابی که هنوز خود را برای فاطمیه آماده نکرده‌ای!

با خود فکر می کنی نکند روزی که منادی پروردگار ندا دهد: ای دوستانان فاطمه! به گوشه های چادر بانوی جهانیان چنگ زنید؛ تو شرمنده و سر به زیر باشی...

راستی، فاطمیه نزدیک است!

\*بحار الانوار، ج ۸، ص ۵۳





### ارزش سلام

یزید بن عبدالملک نوفلی از پدرش از جدش چنین روایت کرده است: روزی خدمت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام مشرف شدم، ابتدا آن حضرت بر من سلام کرد و فرمود: پدرم (در زمان حیاتش) فرمود: هرکس سه روز بر من و تو سلام کند، بهشت برای او خواهد بود. از حضرتش پرسیدم: آیا این مطلب مخصوص دوران حیات و زندگی شما و آن حضرت است و یا شامل بعد از فوت شما و ایشان نیز خواهد بود؟ فرمود: هم در زمان زندگی و هم پس از مرگ ما.<sup>۱</sup>

### السلام علیک یا فاطمة الزهراء

۱. مناقب ابن مغازلی شافعی، ص ۳۶۳.

### ارزش صلوات

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: یا فاطمة! مَنْ صَلَّى عَلَيْكَ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَ أَلْحَقَهُ بِي حَيْثُ كُنْتُ مِنَ الْجَنَّةِ. ای فاطمه! هر که بر تو صلوات فرستد خدا او را بیامرزد و به من در جایگاه بهشتی ام ملحق می‌کند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله اجر و پاداش کسی که بر حضرت فاطمه علیها السلام صلوات فرستد را آموزش گناهان او بیان کرده‌اند و این عمل چنان مرتبه‌ای دارد که شخص را در مراتب بهشتی بالا می‌برد و به پیامبر صلی الله علیه و آله ملحق می‌کند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى فاطمة و أبيها و بعلها و بنيتها و  
السِّرِّ الْمُسْتَوْدَعِ فِيهَا عَدَدَ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ و  
أَحْصَاهُ كِتَابُكَ

۱. کشف الغمّه (اربلی)، ج ۲، ص ۱۰۰.

محبوب‌تر از هزار رکعت نماز

### بهترین هدیه: تسبیح فاطمه علیها السلام\*

این تسبیح بهترین هدیه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت زهرا علیها السلام و برترین عبادت از جنس ستایش و مصداق ذکر کثیر خداوند است؛ چنان که در قرآن کریم فرمود:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا<sup>۱</sup>

ای کسانی که ایمان آوردید، خدای را فراوان یاد کنید.

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: تسبیح فاطمه علیها السلام همه روزه پس از هر نماز، نزد من محبوب‌تر از هزار رکعت نماز است و ما از کودکانمان می‌خواهیم که این تسبیح را بگویند، آن گونه که آنان را به نماز خواندن دعوت می‌کنیم و هر که بر آن مداومت و مواظبت نماید، هرگز بدعاقبت نمی‌شود و شیطان از او دور گردد و پاداش او آمرزش، رضایت الهی و بهشت خواهد بود.<sup>۲</sup>

### شبوهی انجام

این تسبیح به ترتیب ۳۴ بار الله اکبر (تکبیر)، ۳۳ بار الحمد لله (تحمید) و ۳۳ بار سبحان الله (تسبیح) است که باید بدون فاصله انجام شوند و می‌توان سبحان الله را بر الحمد لله مقدم نمود و اگر در تعقیب نماز واجب باشد، باید آن را پیش از جایجا شدن از مکان نماز، شروع و تمام کرد و به دنبال آن یک بار لا اله الا الله گفت.<sup>۳</sup>

### احکام

- ۱- ملازمت و استمرار بر تسبیح فاطمه علیها السلام در همه‌ی اوقات مستحب است ولی در تعقیب هر نماز واجب یا مستحب و پیش از خواب بیشتر بر آن تأکید شده است.<sup>۴</sup>
- ۲- اگر فردی در تعداد تکبیر یا تحمید یا تسبیح شک کند و محل آن نگذشته باشد (یعنی آن ذکر را تمام نکرده و به ذکر بعد مشغول نشده باشد) باید بنا را بر کمتر بگذارد و آن را تکمیل کند و در صورت گذشتن از محل آن‌ها، به شک خود اعتنا ننماید.<sup>۵</sup>
- ۳- بر اساس روایتی از حضرت مهدی علیه السلام، هر گاه فردی به طور سهوی بیش از ۳۴ تکبیر بگوید، باید به قصد تکبیر سی و چهارم، یک تکبیر دیگر بگوید و تحمید را آغاز نماید و همین طور اگر سهواً بیش از ۳۳ بار تحمید بگوید، باید به قصد تحمید سی و سوم یک بار الحمد لله بگوید و تسبیح را شروع کند. ولی اگر سهواً بیش از سی و سه بار تسبیح بگوید عمل او صحیح است.<sup>۶</sup>
- ۴- این تسبیح را می‌توان مثل عبادت‌های دیگر به نیابت از امام عصر علیه السلام، به جای آورد که موجب جلب عنایت‌های بیشتر ایشان به ما خواهد بود. از خداوند سلامت و تعجیل در فرج آن حضرت را بخواهیم.<sup>۷</sup>

\* نوشته علی اکبر تلافی

۱- احزاب، ۴۱.

۲- وسائل الشیعه، ج ۶، صص ۴۳۹-۴۴۷ و ۴۶۳ و ۴۶۴.

۳- وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۴۴۴.

۴- العروة الوثقی، ج ۱، ص ۷۰۳ و ۷۰۴، وسیلة النجاة، ج ۱، ص ۱۶۷.

۵- الإحتجاج، ج ۲، ص ۵۹۰؛ سراج الشیعه، ص ۸۸؛ حاشیه‌ی آیت الله العظمی

سید محمدکاظم یزدی در منهج الرشد، ص ۲۱۷.

۷- وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۲۷۶ و ج ۱۱، ص ۱۹۶.



## سقیفه

بررسی نحوه شکل گیری حکومت پس از رحلت پیامبر اکرم

ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر

نویسنده: علامه سید مرتضی عسکری (ره)

از نویسندگان معاصر که به طرح ماجرای سقیفه همت گماشته‌اند، برخی از منظر کلامی و اعتقادی به موضوع نگریسته و عده‌ای با واکاوی تاریخ، سقیفه را محل ظهور عملیاتی از پیش طراحی شده می‌دانند.

این کتاب بر مبنای منابع درجه اول مکتب خلفا و با پرده برداری از اتفاقات مهم آن دوران، سقیفه را آغاز پروژه‌ی دست به دست نمودن زمام حکومت در میان افراد خاصی از قریش و به دور داشتن اهل بیت پیامبر (ص) از مناصب بر حق آنان، برمی‌شمارد.

نویسنده مطالب زیادی را صورت منظم و کامل درباره سقیفه گردآوری کرده است. آن چنان که می‌تواند در فهم بهتر تاریخ اسلام از زمان رحلت پیامبر (ص) به بعد، بسیار هدایت‌گر باشد.

نثر قوی و در عین حال تاریخی این کتاب از ویژگی‌های مثبت آن به شمار می‌آید.

در مجموع این کتاب آموزشی برای عموم جامعه و دانشجویان بسیار مناسب و قابل استفاده می‌باشد.

حسین طلائی

## زخم آتش

احراق بیت فاطمه (علیها السلام) در منابع اهل سنت

ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر

به کوشش: علی لباف

آتش زدن خانه حضرت صدیقه کبری (علیها السلام) اتفاقی نیست که به سادگی بتوان آن را فراموش کرد یا نادیده انگاشت. نویسندگانی در طول تاریخ تلاش کرده‌اند با نگاه متعصبانه و دست بردن در تاریخ نشان دهند که این واقعه روی نداده است! گروهی نیز با ذکر بخشی از حوادث آن روزها سعی در مَجِّح جلوه دادن مسبب آن ماجرا داشته‌اند.

مؤلف این اثر به بررسی این اتفاق شوم از مراجع معتبر اهل سنت پرداخته است و با پاسخ به ادعاهای مطرح شده در این زمینه سعی در نشان دادن حقیقت، به خواننده دارد.

تصریح این واقعه از زبان آن‌هایی که انحراف آشکاری از اهل بیت (علیهم السلام) داشته‌اند، اثباتی است بر رخ دادن آنچه که سال‌هاست شیعیان در غم آن می‌سوزند.

شیوه تحقیقی کتاب و نتیجه‌گیری مختصری از هر بخش به سازمان دادن ذهن خواننده منجر شده و فهم مطلب را ساده‌تر می‌نماید. مطالعه این کتاب به عموم جامعه خصوصا دانشجویان توصیه می‌شود.





## با نور فاطمه هدایت شدم

کتاب «با نور فاطمه هدایت شدم» داستان دل‌انگیز هدایت یافتن دانشمندی حقوقدان، از اهالی سودان، به نام «عبد المنعم حسن سودانی» به مذهب جعفری را به تصویر می‌کشد. او با مطالعات فراوان در تاریخ و حدیث، به حقانیت مذهب اهل بیت علیهم‌السلام پی برده است و با رها کردن مذهب خود، تشیع را انتخاب می‌کند. وی در توصیف وجه نام‌گذاری کتابش، که به زبان عربی آن را «بنور فاطمه اهتدیت» نامیده است، می‌گوید:

«هر انسانی در اندرون خود نوری را احساس می‌کند که راهنمای به حق است، ولی هواهای نفسانی و پیروی از گمان بر آن نور پرده می‌اندازد، لذا انسان نیازمند تذکر و بیداری است و فاطمه علیها‌السلام اصل آن نور است. من آن نور را دائماً در وجود خود احساس می‌کنم...»

وی در ادامه می‌گوید: «من در وجود خود چیزی می‌یابم و احساس می‌کنم، که نمی‌توانم توصیفش کنم. ولی نهایت تعبیری که می‌توانم از آن داشته باشم این [است] که هر روز احساس می‌کنم به جهت تمسک به ولای اهل بیت علیهم‌السلام در خود قرب بیشتری به خداوند متعال پیدا کرده‌ام، و هر چه در کلمات آنان بیشتر تدبر می‌کنم معرفت و یقینم به دین بیشتر می‌شود. معتقدم اگر تشیع نبود، از اسلام خبری نبود. و هر گاه در صدد تطبیق و پیاده کردن تعلیمات اهل بیت علیهم‌السلام در خود بر می‌آیم، لذت ایمان و لطافت یقین را در خود احساس می‌کنم. و هر گاه دعاهای مبارکی را که از طریق اهل بیت علیهم‌السلام رسیده است - و در هیچ مذهبی

تشیع، این یگانه گوهر نجات‌بخش بشر، اکسیر اعظم و سزاکبر سعادت انسان هاست. اما بیشتر کسانی که از ابتدا در این ثروت و نعمت غرق بوده‌اند، نسبت به ارزش آن در غفلت به سر می‌برند که «تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی».

در این میان، گاه رویارویی با نوشیعیان، سرگذشت آنان و شیدایی و شیفتگی ایشان نسبت به تشیع، ما را به شگفتی و شرمساری وا می‌دارد. گوش جان سپردن به شیرین سخنان این نجات‌یافتگان، علاوه بر این که به ما ارزشمندی باورهایمان را یادآور می‌شود، ما را یاری می‌کند تا با مقایسه‌ی باورهای ارزشمند خود، با داشته‌های دیگران، به شیعه بودنمان افتخار کنیم و نسبت به حفظ و نشر این تنها راه نجات بشریت، غیرت و اهتمام بیشتری به خرج دهیم.

یگانه دخت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حضرت زهرا علیها‌السلام در میان شیعیان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار هستند. در کنار همه‌ی فضیلت‌ها و کرامت‌های ایشان، بزرگواری‌های بانوی دو عالم، در دست‌گیری از حق جویان، خود نشان از بلندمرتبیگی، والامقامی، بخشندگی و مهربانی «مام فضیلت‌ها» دارد.

● گرچه مظلومی مولا سندی معتبر است این سند ثابت و امضا شده با میخ در است.

السلام علیک یا فاطمة الزهرا

● هر کس که در او محبت زهرا نیست علامه اگر هست سلامش نکند

شهادت بانوی دو عالم حضرت فاطمه زهرا را تسلیت عرض می‌کنم

● الا ای چاه یارم را گرفتند کلم، باغم، بهارم را گرفتند

میان کوچه‌ها با ضرب سیلی همه دار و ندارم را گرفتند



یافت نمی‌شود- قرائت می‌کنم، شیرینی مناجات پروردگار را می‌چشم...»

او در بخشی دیگر از کتاب خود، در ارتباط با صدیقه کبری علیه السلام به دو نکته‌ی اساسی و مهم اشاره می‌کند. وی ابتدا به یکی از مسائلی که امروزه نیز از جانب بعضی از دشمنان خاندان پیامبر مطرح می‌شود می‌پردازد و آن «الهی بودن تمامی فرمایشات رسول خدا صلی الله علیه و آله» است. ارتباط این موضوع با تنها دختر رسول خدا هنگامی آشکار می‌شود که بعضی می‌پندارند آنچه رسول خدا در مدح و فضیلت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام فرموده‌اند تنها از روی محبت پدرا نه بوده است نه وحی الهی! در این کتاب می‌خوانیم:

پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که درباره حضرت فاطمه سخن می‌گوید، از جایگاه عظمت پدری سخن نمی‌راند، چرا که خداوند عزوجل درباره‌ی او فرموده است: «وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» یعنی: «وی از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید، بلکه این وحی است که به او می‌رسد». و ایشان علیها السلام، در همه سخنانش درباره‌ی اشخاص، چیزی را به خاطر عاطفه‌اش، بیش از استحقاق نمی‌دهد حتی اگر آن انسان، دخترش باشد. زیرا اگر ما چنین مطلبی را بگوییم، در این صورت نبوت و کلمات مقدس آن حضرت را مورد ایراد قرار داده باشیم که همگی معتقدیم که آنها حجتی بدون انحراف و دور از هوا و هوس هستند... عبدالله بن عمرو عاص گفت: «من هر چه را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌شنیدم، می‌نوشتم، پس قریش مرا نهی کرده گفتند: هر چیزی را که از رسول خدا می‌شنوی می‌نویسی، در حالی که وی بشری است که حال خشم و خرسندی سخن می‌گوید؟»

من دست از نوشتن بازداشتم و این مطلب را به پیامبر گفتم. حضرت با انگشت به دهان خود اشاره فرمود و گفت: «بنویس که سوگند به آنکه جانم در دست اوست، جز حق چیزی از آن خارج نشده است.»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جز به راستی و دادگری سخن نمی‌گوید: پس، سخنان آن حضرت درباره‌ی حضرت زهرا را در برابر چشمان خود قرار دهیم آنگاه که موضع‌گیری‌هایش را پس از وفات آن حضرت می‌خوانیم و برای شیطان راهی را باقی نگذاریم که از آن نفوذ کند زیرا که اگر این نکته را متوجه شویم، راه فهمیدن موضع‌گیری حضرت فاطمه علیها السلام برای ما باز می‌شود.

در ادامه و پس از بیان وحیانی بودن تمامی فرمایشات پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد یگانه دخترشان، نویسنده‌ی کتاب، به بررسی محتوای آنچه در مورد صدیقه‌ی کبری علیها السلام فرموده شده است، اشاره می‌کند و آن را ستاره‌ای پرنور در ظلمت نفاق، برای تشخیص حق و باطل برای آیندگان معرفی می‌نماید.

«عبد المنعم حسن سودانی» معتقد است رسول خدا صلی الله علیه و آله با چنین بیاناتی، در واقع به صورتی رمز آلود، آینده‌ی جامعه‌ی مسلمین را پیشگویی نموده و برای راهی از سرگردانی، مردم را به پیروی از عصمت کبری، فاطمه‌ی زهرا علیها السلام فراخوانده‌اند

وی می‌گوید:

پیامبر صلی الله علیه و آله در شخصیت حضرت فاطمه، قدسیت و خلوص وی برای خدای تعالی و نزدیک بودن نسبت به آن حضرت علیها السلام را مرکزیت داد به طوری که مخاطب را در وضعی قرار داده است که احساس می‌کند فاطمه‌ی زهرا علیها السلام جزئی از آن حضرت است به صورتی که هر چه به وی رسد، گویی که به رسول خدا رسیده و وی نمایانگر موضع‌گیری آن حضرت است... و این در بیشتر سخنانشان در مورد حضرت فاطمه تکرار شده است که «هر کس فاطمه را ناخشنود سازد، مرا ناخشنود ساخته است»، «هر کس فاطمه را به خشم آورد مرا به خشم آورده و هر کس مرا به خشم آورد، خدای را به خشم آورده است» و مواردی مانند آن. محور کلام حضرت رسول درباره دخترش بارها مرا به تأمل واداشت، که پیرامون خشم و ناخشنودی و رضایت وی دور می‌زند و گویی آن حضرت (که پدر و مادرم به فدایش باد) اشاره‌ای به امت دارد درباره‌ی مصیبت و مورد آزمایش قرار گرفتنش نسبت به موضع‌گیری در برابر حضرت زهرا... و این امر بر خردمندی که عقلی باز و دل‌هایی مالمال از دوستی پیامبر و آل او دارند، هیچ‌گاه پنهان نبوده است، پس به نظر شما، مرکزیت دادن به این محور برای چیست؟ آیا معقول است که بدون علت باشد؟ آیا این امر در درون خویش دلالت‌های عمیق و اشارات واضحی را به همراه ندارد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام سخن گفتن، بلیغ‌ترین فرد عرب بوده و هنگامی که امری را بیان می‌فرمود حکیمانه‌ترین کلام را داشت همچنان که منصف‌ترین فرد برای مردم بود.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله مردم را آماده ساخت تا حضرت زهرا را هنگام سخن گفتن، تصدیق نمایند و آنان را مهیا کرد تا از خشم آن حضرت، هنگام به خشم آمدنش، پرهیز کنند و به آنان خبر داد که رنجانیدن وی، اذیتی برای آن حضرت است و چنین است وظیفه پیامبران در تربیت امت‌ها به طور مستقیم هنگام حیاتشان، و مهیا ساختن آنان برای استقبال از حوادث آینده پس از رحلتشان... و پیامبر که عظیم‌ترین آنان بوده است، حضرت زهرا علیها السلام را با هاله‌ای از قدسیت که هتک آن بر دیگران حرام است، مخصوص گردانید و او صادق امین است، که این، امر به خاطر خویشاوندی نزدیک وی با آن حضرت نبوده بلکه برای این است که وی نسبت به حق اخلاص داشته و در بوته‌ی آن ذوب گردیده و مقیاس و معیاری برای کسانی بوده است که بعد از پدرش صلی الله علیه و آله می‌آمدند. حکمت پیامبر در احادیث مختلفش برای امت متجلی شد که ناظر بر واقعیت آینده بوده و در لابلای خود بصیرت‌هایی را به همراه داشت که از خلال آن‌ها، نگاهش به آینده روشن باشد و بر همه حوادث پیش آمده در هر زمان و مکانی حکم صادر نماید. مثال‌ها در این مورد فراوان است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره علی بن ابی طالب علیه السلام سخن گفته آنگاه که فرمود: «علی همراه قرآن است و قرآن همراه علی». زیرا که معاویه روزی خواهد آمد و قرآن‌ها را بر نیزه‌ها برخواهد داشت و خواهان دآوری به قرآن خواهد شد، آنگونه که در صفین پیش آمد.

● باد پاییزی اگر برگ خزان را می‌برد  
مهر زهرا هم گناه شیعیان را می‌برد

اللهم عجل لولیک الفرج

● ای ریحانه رسول!

کدامین خاک به وجود مطهرت متبرک  
است؟  
به امید یافتن نشانی از تو، ذره ذره  
خاک بقیع را بر چشم می‌کشم چون  
توتیا

● امروز به خانه علی بس غوغاست  
غوغای قیامتی در آنجا برپاست

جسمی که شبانه می‌سپارد بر خاک  
اندام مطهر و محیف زهراست



به سفر نمی‌رفت مگر آخرین وداع‌کننده فاطمه باشد، و نیز نخستین کسی که در بازگشت به او سلام و خوش آمد می‌گفت دخترش بود... او سیده زنان جهان و سرور زنان اهل بهشت است. پس اعمال و کردارش، اعمال و کردار یک انسان بهشتی بود، و مواضعش نیز دارای این جهت و سمت و سو بود. و در آن بهشتی که نعمت‌ها و ملک عظیمی وجود دارد ندای آن منادی را خواهد شنید: که چشم‌هایتان را فرونهد تا فاطمه بگذرد و در جایگاه شایسته‌اش قرار گیرد، جایی که آغاز حرکت او بود و اکنون به سوی آن بازگشته است.

آیا این جهت و مسیر مقدس و این همه عظمت، ما را وانخواهد داشت که به جهت احترام و بزرگداشت شخصیتی که آسمان او را مقدس شمرده و پدرش که صاحب رسالت است حرکت او را مبارک دانسته، به پای ایستاده، اندکی مواضع او را مورد تأمل و ارزیابی قرار دهیم؟

به نظر من، برای اینکه همه‌ی این حقایق را مورد توجه قرار داده، درک نماییم، نیازمند به عقلی سلیم و قلبی تهی گشته از غرور و خود بزرگی‌بینی و عاری از هوا و هوس هستیم.

زهرای علیها السلام تعلیمات وحی را مجسم می‌ساخت، و بر پایه‌ی سیر از بهشت به سوی بهشت حرکت می‌نمود، و خشم او، خشم خداوند بوده است. بنابراین ضروری است که در این موارد تأمل و تفکر و تدبیر بنمایید.

باید دانست که مواضع زهرای علیها السلام حد فاصل حق و باطل و فصل الخطاب می‌باشند. و باید دانست که در حوادث تاریخی، عقل نقش بزرگی در نتیجه‌گیری‌ها و عبرت‌آموزی و استفاده از آن دارد. بنابراین حرکت‌های ما باید جهت تعیین موضع‌گیری مشخص در برابر آن حوادث بوجود آیند. در این باره تاریخ اسلام را می‌توان کتابی دانست که میراث فرهنگی عظیمی را برای بشر حفظ کرده است. و این امت است که همچنان از زلال آن سیراب می‌گردد...

در طول تاریخ امت اسلامی، حوادث عظیمی به وجود آمده که نمایانگر جهت و سمت و سوی تمدنی است که پایه‌های آن بر دو بخش تعالیم وحی، یعنی قرآن و سنت، استوار گردیده‌اند. و با توجه به اینکه تاریخ برای ما مجموعه‌ای از حوادث را به ثبت رسانده، لذا در زمان حاضر بر ما واجب است که با دیده‌ی انصاف و خردورزی آنها را مورد بررسی قرار دهیم. تا بدین وسیله عبرت‌هایی برگزیم که ما را در تشخیص حرکت صحیح از ناصحیح یاری دهند.

این ضرورت به ویژه با توجه به اختلاف بزرگی که پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تاکنون در میان امت تداوم و استمرار داشته دو چندان می‌نماید. با توجه به این مطالب باید دانست که قضایای زهرای علیها السلام و فجایع و حوادثی که برای آن حضرت رخ داد، از امر رسالت اسلامی، قابل تفکیک نیست.

در واقع از شخص عاقل و محقق در مسائل و موضوعات اسلامی بعید است که مواضع حضرت زهرای علیها السلام را ببیند و به سادگی چون بی‌خبران از آن عبور نماید.

لاجرم چنین شخصی در برابر این مواضع توقف نموده و می‌پرسد: آیا مواضع

در آن وقت امت خواهد دانست که جهت حق و راستی کجاست زیرا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله معیار را باقی گذاشته بود زیرا علی و قرآن از هم جدا نمی‌شوند... همچنین است وقتی که آن حضرت صلی الله علیه و آله خطاب به عمار فرمود: «گروه ستم‌گر تو را می‌کشند» زیرا که آن حضرت صلی الله علیه و آله مجالی برای عذرخواهی کسانی که در کنار معاویه بر ضد علی که عمار بن یاسر همراه او بود، می‌جنگیدند، باقی نگذاشت و بدین ترتیب احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله از حال صادر می‌شدند تا بیماری امت را در آینده، مشخص سازند.

همه این موارد ما را بر آن می‌دارد که با قدسیت به خشم زهرا و با تعقل به موضع‌گیری بنگریم، زیرا که آن خشمی به خاطر حق و موضع‌گیری راستینی بر ضد انحراف بوده است.

ما حضرت زهرا را منزه می‌دانیم از اینکه برای چیزی غیر از حق به خشم آید. این خشمی مقدس و فریاد حق سهمگین است که اندکی بعد، پرده‌ها به کناری می‌روند و تو خواهی دید که این خشم، برای چه بوده است.

نویسنده‌ی کتاب پس از بیان این دو مقدمه‌ی مهم، با تفصیل بیشتری به بیان فضایل و برتری‌های ویژه‌ی حضرت زهرای علیها السلام می‌پردازد و سپس گویی که بعضی گلویش را می‌فشارد با اندوه، به سرگذشت حزن‌انگیز آن بانو اشاره می‌کند و همگان را به در نظر گرفتن جایگاه ویژه بانوی دو عالم و تأمل و تعقل در موضع‌گیری‌های حضرت صدیقه علیها السلام نسبت به رویدادهای آن روز جامعه‌ی اسلامی و غصب خلافت، این گونه فرا می‌خواند:

سیری کوتاه در احادیث، برای یک شخص عاقل در شناخت حضرت زهرای علیها السلام کفایت می‌نماید، تا بداند که او فردی است که پیش از تولدش مورد عنایت الهی بوده است، و جایگاه او در بهشت جاویدان می‌باشد... سرآغاز او آن چنان بود که در روایت معراج آمده، و بهشت نیز سرانجام اوست. و میان این دو نقطه زندگی زهرای بزرگوار سرشار از همه‌ی ارزش‌های والا بود... بنابراین چگونه ممکن است در میانه‌ی راه تغییری در شخصیت چنین بزرگواری به وجود آید؟! یقیناً چنین تغییری صورت نخواهد گرفت...

به همین جهت بود که حضرت رسول فراوان درباره‌ی فاطمه سفارش می‌کرد، و به مردم هشدار می‌داد که خشم فاطمه را خشم او بدانند، و خشم او را نیز خشم خداوند عَزَّوَجَلَّ به شمار آورند.

عایشه نیز درباره‌ی فاطمه علیها السلام گواهی داده او که لقبش صدیقه بود، راستگوترین مردم است و عنایت خداوند نیز در پیدایش شخصیت حضرت زهرا تأثیر مستقیمی داشت. بنابراین آزار رساندن به او آزار رساندن به امر رسالت به شمار آمد. و وحی نیز پیام تطهیر را آورد و بر قدسیت راه و با برکت بودن عمل فاطمه علیها السلام و اهل بیت علیهم السلام او در سوره‌ی انسان تأکید شد... برای اثبات و تأکید بیشتر بر ارتباط زهرا با جریان وحی و درستی او، موضوع مباحثه پیش آمد. و ازدواج او که پیش از زمین در آسمان به امر خداوند سبحان و متعال صورت پذیرفت. و توجهات ویژه و خاص حضرت رسول صلی الله علیه و آله به وی، تا آنجا که هر گاه او را می‌دید می‌بوسید و در جای خویش می‌نشاند. و همچنین آن حضرت هرگز

● در حریم فاطمیّه مرغ دل پر می‌زند  
ناله از مظلومی زهرای اطهر می‌زند

السلام علیک یا فاطمة الزهرا

● هرچه باشد من نمک پرورده‌ام  
دل به عشق فاطمه خوش کرده‌ام

حج من بی فاطمه بی حاصل است  
فاطمه حلال صدها مشکل است

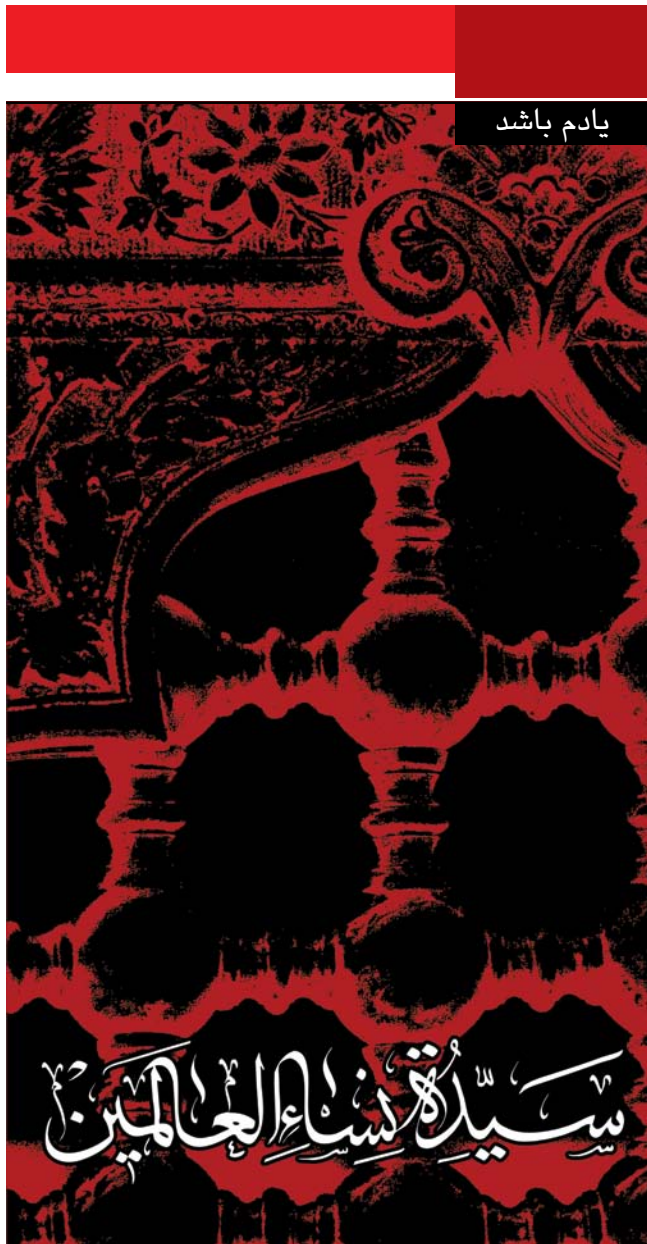
● ای کاش فدک این همه اسرار نداشت  
ای کاش مدینه در و دیوار نداشت

فریاد دل محسن زهرا این بود  
ای کاش در سوخته مسمار نداشت



نور او راه می‌یابد و از آن نور، خود فانوسی پر نور می‌شود که در ظلمات گمراهی نورافشانی می‌کند.

«عبدالمنعم» یکی از هزار هزار فانوسی است که تار نوری از ستون‌های پر نور یگانه دخت رسول خدا را درک کرده است. این ستون‌های نور همواره به سوی زمین جاری است. نوری که هرگز خاموش نخواهد شد. تنها باید چشم گشود.



فاطمه علیها السلام نقشی تعیین کننده در مسیر و جهت و هویت حرکت‌های ما ندارد؟ پاسخ به این پرسش را در این کتاب به عهده خواهیم گرفت اما پیش از آن، لازم است که مقدمه‌ای را بیان نمایم. در این ارتباط، در تعیین مواضع متعدد، پیش از هر چیز ضرورت دارد که صاحب آن مواضع را بشناسیم، زیرا با این شناخت به توفیق در تشخیص و تجزیه و تحلیل کامل مواضع مزبور دست خواهیم یافت. این ضرورت، یعنی شناخت صاحب مواضع، امری است که توسط عقل و فطرت مورد تأیید قرار می‌گیرد.

برای مثال، هنگامی که پیامبر نسبت به فردی موضع خصمانه‌ای اتخاذ نماید، با توجه به یقین ما به این که شخص پیامبر خود ملاک تعیین و تشخیص حق از باطل است. در این صورت برای ما روشن است که آن فرد راه خطا را می‌رود. این امر از طریق عصمت پیامبر و حجت بودن قول و فعل و تقریر آن حضرت ثابت و بی‌نیاز از دلیل است. این عقیده هرگز مورد ابطال واقع نخواهد گردید. زیرا لازمه‌ی اعتقاد به خدای پیامبر صلی الله علیه و آله پذیرش این ایراد بر قرآن است که به چه علت فرمان اطاعت بی‌قید و شرط از پیامبر را صادر نموده است؟! بلکه علاوه بر اطاعت و عدم مخالفت، خواستار این گردیده که در برابر قضاوت آن حضرت - که گاه علیه ما است - در خویش احساس سختی و ناراحتی نکنیم. چنانکه می‌فرماید: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يَحْكُمُونَكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَزْبًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَ يَسْلِمُوا تَسْلِيمًا» یعنی: «نه، به خدا سوگند، آنان ایمان نمی‌آورند مگر اینکه تو را در آنچه که میان آنان اختلاف است داور قرار دهند، سپس در دل نسبت به آنچه قضاوت نموده‌ای احساس تنگی نکنند»...

با چنین سابقه و ذهنیتی، ما نسبت به آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر آن به اتخاذ مواضع می‌پردازد، احساس اطمینان داریم. و در درستی آن مواضع تردیدی به خود راه نمی‌دهیم. بنابر این شناختی که نسبت به شخصیت هر فرد کسب می‌نماییم، به ما این امکان را می‌دهد که حوادث را به گونه‌ی سالم و به بهترین وجه، مورد ارزیابی و تحلیل قرار دهیم.

فاطمه‌ی زهرا علیها السلام زیر بار بیعت با زمامدار وقت نرفت، و به شدت در برابر وی به مقابله و مخالفت پرداخت. آثار این مخالفت نیز تا به امروز امتداد دارد. چنانکه آن حضرت فرمود تا شبانه و مخفیانه به خاک سپرده شود، (که تا حال حاضر محل دفن آن حضرت معلوم نشده است). و این مخفی کاری ریشه در شدت مخالفت‌های فاطمه زهرا علیها السلام با آنان داشت. اکنون این پرسش در پیش روی ما وجود دارد که مواضع آن حضرت، که با انواع خشونت‌ها با آن مقابله شد، چه تأثیری در جهت و مسیر رسالت و نبوت دارد؟ و تا چه میزان این مواضع برای مسلمانان جهان حجت است؟ بی‌تردید پاسخ به این پرسش رابطه‌ی مستقیمی با شناخت ما نسبت به «شخصیت» فاطمه زهرا علیها السلام آن هم به صورت مفصل و مشروح دارد.

آری، دختر عزیز... پیامبر صلی الله علیه و آله، با همه‌ی دردها و ستم‌هایی که دید، تا آخرین دم درخشید و تابید و شعاع نورش تا امتداد ابد جاری است. هر در راه مانده‌ای به

● پیغمبری که عمری غمخوار امتش بود  
روی کبود زهرا اجر نبوتش بود؟

السلام عليك يا فاطمة الزهرا

● منم زینب که بی دلدار مانده‌ست  
به قلبم خون به چشمم خار مانده‌ست

نگاهم خیره می ماند همیشه  
به آن خونی که بر دیوار مانده ست

● چرا شب غم ما را سحر نمی‌آید  
چرا ز یوسف زهرا خبر نمی‌آید

عزیز فاطمه! یکدم بیا به محفل ما  
مگر به مجلس مادر، پسر نمی‌آید





علی انسانی

اظهار درد دل به زبان آشنا نشد  
دل شد ز خون لبالب و این غنچه وا نشد  
آن جا از آن زمان که جدا از تنم شده است  
یکدم سر من از سر زانو جدا نشد  
با آنکه دست دشمن دون بازویم شکست  
دیدید که دامن تو ز دستم رها نشد  
شرمندهام، حمایت من بی نتیجه ماند  
دستم شکست و بند ز دست تو وا نشد  
بسیار دیده اند که پیران خمیده اند  
اما یکی چو من به جوانی دو تا نشد  
از ما کسی سراغ ندارد غریب تر  
در این میانه درد ز پهلو جدا نشد



حبیب چایجان

بوی خوش می آید اینجا، عود و عنبر سوخته؟!  
یا که بیت الله را کاشانه و در سوخته؟!  
از چه خون می گرید این دیوار و در؟ یا رب مگر  
گلشن آل خلیل اینجا در آذر سوخته؟!  
خانه ی وحی از ملک یکباره شد در ازدحام  
اندربین غوغا مگر جبریل را پر سوخته؟!  
خانه ی زهراست اینجا، قتلگاه محسن است!  
آشیان قهرمان بدر و خیبر سوخته!  
سینه ی زهرا شکسته، چهره اش نیلی شده  
مرتضی، خونین جگر قلب پیمبر، سوخته!  
بر حریم عقل کل، دیوانه یی زد آتشی  
کز غمش هر عاقلی را جان و پیکر سوخته  
خیمه گاه کربلا را آتش از اینجا زدند!  
شد ز داغ محسن آخر کام اصغر، سوخته!  
گر نمی کرد اشک چشمانت «حسان» امداد من  
می شد از آه من این اوراق دفتر، سوخته



وحید قاسمی

شکسته تر شده و دست برکمر دارد  
چه پیش آمده! آیا حسن خبر دارد؟  
به گریه گفت که زینب مواظب خود باش  
عبور کردن از این کوچه ها خطر دارد  
شبیبه روز برایم نرفته روشن بود  
فدک گرفتن از این قوم دردسر دارد  
گرفت دست مرا مادرم... نشد... نگذاشت...  
تمام شهر بفهمد حسن جگر دارد  
شهود خواسته از دختر نبی خدا  
اگرچه دیده سندهای معتبر دارد  
سکوت و صبر و رضای خدا به جای خودش  
ولی اگر پدرم ذوالفقار بردارد...  
کسی نبود به معمار این محل گوید  
عریض ساختن کوچه کی ضرر دارد!؟



سیدحمیدرضا برقی

ملک ببیند و آنگاه اعتراف کند  
که این شکوه جهان را پر از عفاف کند

کتاب زندگی ات را مرور باید کرد  
مرور کوثر و تطهیر و نور باید کرد

در آن زمان که دل از روزگار دلخور بود  
و وصف مردمش الهیکم التکائر بود

درون خانه تو نان فقر آجر بود  
شبیبه شعب ابی طالب از خدا پر بود

بهشت عالم بالا برایت آماده است  
حصیر خانه مولا به پایت افتاده است

به حکم عرش بنا شد در آسمان علی  
علی از آن تو باشد تو هم از آن علی

چه عاشقانه همه عمر مهربان علی!  
به نان خشک علی ساختی، به نان علی

از آسمان نگاهت ستاره می خواهم  
اگر اجازه دهی با اشاره می خواهم

به یاد آن دل از شهر خسته بنویسم  
کنار شعر دو رکعت نشسته بنویسم

شکسته آمده ام تا شکسته بنویسم  
و پیش چشم تو با دست بسته بنویسم

به شعر از نفس افتاده جان تازه بده  
و مادری کن و این بار هم اجازه بده

به افتخار بگویم از تبار توایم  
هنوز هم که هنوز است بی قرار توایم

اگرچه ما همه در حسرت مزار توایم  
کنار حضرت معصومه در کنار توایم

فضای سینه پر از عشق بی کرانه توست  
«کرم نما و فرود آ که خانه، خانه توست»

شنیده می شود از آسمان صدایی که...  
کشیده شعر مرا باز هم به جایی که...

نبوده هیچ کسی جز خدا، خدایی که...  
نوشت نام تو را، نام آشنایی که...

پس از نوشتن آن آسمان تبسم کرد  
و از شنیدنش افلاک دست و پا گم کرد

نوشت فاطمه، شاعر زبانش الکن شد  
نوشت فاطمه، هفت آسمان مزین شد

نوشت فاطمه، تکلیف نور روشن شد  
دلیل خلق زمین و زمان معین شد

نوشت فاطمه یعنی خدا غزل گفته است  
غزل قصیده نابی که در ازل گفته است

نوشت فاطمه تعریف دیگری دارد  
ز درک خاک مقام فراتری دارد

خوشا به حال پیمبر! چه مادری دارد!  
درون خانه بهشت معطری دارد

پدر همیشه کنارت حضور گرمی داشت  
برای وصف تو از عرش واژه بر می داشت

چراکه روی زمین واژه وزینی نیست  
و شأن وصف تو اوصاف اینچینی نیست

و جای صحبت این شاعر زمینی نیست  
و شعر گفتن ما غیر شرمگینی نیست

خدا فراتر از این واژه ها کشیده تو را  
گمان کنم که تو را، اصلاً آفریده تو را

که گرد چادر تو آسمان طواف کند  
و زیر سایه آن کعبه اعتکاف کند



غلامرضا ساژگار

ای خوش آن روزی که ما، در خانه مادر داشتیم  
دیده از دیدار رخسارش، منور داشتیم

هر کسی جسم عزیزش روز بر دارد، ولی  
ما که جسم مادر خود را به شب برداشتیم!

کاش آن روزی که مادر گفت: پهلویم شکست!  
ما دم در، حق حفظ جان مادر داشتیم

کاش آن روزی که تنها مادر ما را زدند  
ما یکی را در میان کوچه، یاور داشتیم!

کاش محسن را نمی کشتند، تا ما غنچه ای  
یادگار از آن گل رعنا ی پرپر داشتیم!

کاش آن ساعت که دانستیم بی مادر شدیم  
جای آغوشش به خاک تیره، بستر داشتیم!

این در و دیوار می گرید به حال ما، که ما  
مادری بشکسته پهلو پشت این در داشتیم!

مادر ما، رفت از دنیا در آن حالی که ما  
گریه بر حالش سر قبر پیمبر داشتیم!

«میثم» از دل می سراید شعر جانسوزش، بلی  
از عنایت ما به او چون لطف دیگر داشتیم



### وعده دیدار

«فاطمه مشغول قرائت قرآن بود. در دستش مصحفی به چشم می خورد. ناگاه، مصحف بر زمین افتاد؛ سپس در آسمان اوج گرفت و ابرها را شکافت و میان ستاره‌ها به پرواز درآمد. فاطمه، خویشتن را دید که همراه با مصحف پرواز می‌کند و مشتاق پیوستن به عالم بالاست.

مصحف او را به خویشتن فراخواند:

– به سوی من بشتاب... بیا به سوی آسمان!

فاطمه به پشت سر نگاهی افکند؛ زمین را زیتون فام و سرشار از آذرخش و تندر دید.»

یکباره، فاطمه از خواب برجست. اندیشه‌های بیم‌آمیز او را محاصره کردند. به پدرش گفت:

– پدر جان! در خواب دیدم که مصحف از دستم فروافتاد.

– فاطمه! نزدیک است که من به سوی حق فراخوانده شوم و دعوتش را اجابت کنم. در این سال، جبرئیل دوبار قرآن را بر من فروفرستاده است.

در چشمان فاطمه، اشک حلقه زد. اندوه در قلبی شکسته خیمه برافراشت.

### بیت الاحزان

همان سان که شمع‌ها در دل تاریکی می‌سوزند و قطره قطره آب می‌شوند و اشک‌های سوزان خویشتن را جاری می‌سازند، فاطمه علیها السلام می‌سوخت و ذره ذره رو به خاموشی می‌رفت.

اکنون، فاطمه علیها السلام با سکوت فریاد می‌کرد. او همانند «مریم» روزهی سکوت را برگزید. علی علیه السلام دریافته بود که هنگامه‌ی رحلت نزدیک است و خانه‌ای که با شاخه‌های نخل در «بقیع» برافراشته بود، اینک پناهگاه فاطمه علیها السلام است: خانه‌ی اندوه و رنج. آن خانه به چشم خویشتن می‌دید که شمع در حال افسردن است و ستاره در حال کوچیدن و آفتاب در حال افول؛ آفتابی که گرما و روشنایی و امید را در همه سو می‌پراکند.

آری، فاطمه علیها السلام به سکوت پناه برد و آنان که از گریه‌های او گلایه داشتند، دیگر

### طلب رضایت

گویی نفاقشان پایانی نداشت. آنان که خود، فاطمه علیها السلام را به خشم آورده بودند به دیدارش آمدند. اینک وانمود می‌کردند خشنودی‌اش را جستجو می‌کنند؛ خشنودی آسمان و زمین و تاریخ را. و این را پیش تر محمد صلی الله علیه و آله گفته بود.

آنان تظاهر به تلاش برای جلب رضایت او می‌کردند تا شاید این ننگ بزرگ را نه از دامن خود، که از صفحات تاریخ محو کنند اما آنان کجا و خشنودی فاطمه کجا؟

\*\*\*

– سلام بر تو ای دختر رسول خدا!

....

– ما آمده‌ایم تا از تو پوزش بخواهیم و اقرار می‌کنیم که بد کرده‌ایم.

....

پدر برای آن که اندوه را از او بزداید، گفت:

– غمگین مباش... تو نخستین کس از اهل بیت منی که به من خواهی پیوست. آفتاب امید بردمید و از میانه‌ی ابرها راهی به درون گشود. شادی در چهره‌ی تابان او موج زد؛ چهره‌ای که از نور خدا تابان بود. و خدا نور آسمان‌ها و زمین است.

روزها، گوش به زنگ، سپری می‌گشتند. زمین، اینک برای «جبرئیل» دلتنگی می‌کرد.

رسول آسمان بر بستر بیماری افتاد.

آن مرد آسمانی احساس می‌کرد که افق لبریز از نیرنگ و نقشه است و در تاریکی، چشمانی پنهان شده‌اند که می‌خواهند بر امانت او – که آسمان‌ها و زمین از تحمّلش سر باز زدند – دست بیفکنند.

در پنهان، دور از چشم مردمان، عنکبوت سرگرم تنیدن تارهای هراس‌انگیز بود. از آن سو، پروانه‌ای پیش می‌آمد که آرزوی بهار را در سر داشت، اما بادی زرد آن را فرا افکند تا به آستانه‌ی آن تار، آن سست‌ترین خانه‌ی جهان، کشیده شود.

صدای ناله‌ای را که از ژرفای قلبی شکسته بر می‌خاست نشنیدند.

هیچ‌کس نوای برآمده از دل او را نمی‌شنید، مگر آن که گذارش به «بقیع» می‌افتاد.

\*\*\*

در «خانه‌ی اندوه» – بیت‌الاحزان – فاطمه علیها السلام همانند شمعی بر افروخته می‌سوخت و جان خویشتن را به شعله می‌کشید تا نور و گرما را به همه جا بپراکند.

فاطمه علیها السلام به زبان شمع سخن می‌گفت و این سان، با سکوت فریاد می‌کرد:

– با طنین ناله‌ی خویشتن، شما را فرامی‌خوانم... انقلاب من در اندوه من فروپسچیده است... و اعتراض در اشک‌هایم نهفته است. این است زبانی که من بر آن چیره‌ام. امید که شما این زبان را بفهمید... پروردگارا! اینان به من ستم کرده‌اند. مرا از چنگشان آزاد ساز!

– از ما خشنود باش؛ خداوند از تو خشنود باد!

....

– چهره‌ی خویشتن را از ما بر متاب! ما امیدواریم که پروردگاران از ما درگذرد.

فاطمه علیها السلام واپسین سخن خود را بر زبان راند:

– اگر گفتارتان صادقانه است، به این پرسش من پاسخ دهید!

– پرس ای دختر رسول خدا!

– شما را به خدا سوگند! آیا از پدر من شنیده بودید که: «فاطمه پاره‌ی پیکر من است و هرکه او را بیازارد مرا آزرده است.»؟

– آری، چنین است.

«زهر» علیه السلام داستان خویشتن را به سوی دادگاه فرازین واگشاد:

– خداوند! گواه باش که مرا آزرده‌اند. و من نزد تو از آن‌ها شکایت می‌کنم.

## وصیت

خورشید در آستانه‌ی وداع بود. شعله‌های سرخ فامش همچون زخم شهیدان، در افاق می‌سوختند. سپاه شب آرام آرام پیش می‌خزید و خورشید، دامن خویش را فرامی‌چید تا به دور دست بکوچد... آنگاه، ستارگانی پدیدار شدند که امید را بر می‌تابیدند. و فاطمه علیها السلام هنوز می‌درخشید و خون زندگی در رگ‌هایش جریان داشت. آرام و باوقار، به «اسماء» گفت:

– آبی بریز تا خویشتن را بشویم.

اسماء بسیار شاد شد، زیرا دید بانویش به زندگانی روی می‌کند و سلامتیش را باز می‌یابد.

– بسترم را در میان حجره بگستر!

فاطمه علیها السلام برای کوچیدن آماده می‌شود. در خانه، جز اسماء کسی نیست. اسماء با نگرانی به بانویی جوان می‌نگرد که در میانه‌ی ظلمت فراگستر شب، به هر سو نور می‌پاشد.

فاطمه علیها السلام پیش از آن که به بستر رود، گفت:

– اسماء! من بسی بیزارم از این که پس از مرگ، جامه‌ای بر زن می‌افکنند که پیکرش را نشان می‌دهد. آیا می‌توانی مرا پس از مرگ، به خوبی ببوشانی؟ و اسماء با پاسخ خویش، خاطر او را شاد ساخت:

– من آن گاه که در «حبشه» به سر می‌بردم، دیدم که آنان برای این هنگامه چیزی می‌سازند. اگر بیسندی، همانند آن را برایت می‌سازم.

فاطمه علیها السلام به نشانه‌ی موافقت، سر تکان داد و چند لحظه به اسماء خیره شد که اینک جویبار امید در قلب شکسته‌اش جاری گشته بود.

\*\*\*

فاطمه علیها السلام در بستر خویش آرمید و دستش را زیر گونه‌اش نهاد. آنگاه، چشمانش

را فروبست و خوابید. اسماء می‌شنید که او با آوایی فرشته‌وش زمزمه می‌کند:  
– سلام بر «جبرئیل». پروردگارا! مرا در گستره‌ی خشنودی و به همسایگی و بر سرای خویش جای ده؛ که سرای تو جایگاه صلح و صفاست.

شمیم بهشت در فضا پیچید. اسماء به چهره‌ی فرشته‌گون بانویی نگریست که در آغاز جوانی با زمین وداع گفت، آن سان که نوگی در قلب بهار می‌پژمرد؛ همچون کبوتر سپیدی که بالش را شکسته باشند... آه، ای بهستی بانوی شهید! سپس علی علیه السلام آمد، با پستی خمیده؛ گویی که کوه اندوه را بر دوش داشت. اسماء با دستانی لرزان، نامه‌ای را که فاطمه علیها السلام پیش از مرگ نگاشته بود، به علی علیه السلام سپرد.

اشک، همچون ابری که هوای باریدن دارد، در چشمان علی علیه السلام حلقه زد. آنگاه، همانند کبوتری که امواج در میانش گرفته باشند، در واژه‌های فاطمه علیها السلام غرق شد:

«بسم الله الرحمن الرحيم»

این، وصیت فاطمه دختر رسول خداست. او گواهی می‌دهد که معبودی جز الله نیست و محمد بنده و فرستاده‌ی اوست و بهشت و جهنم راست و حقیقی‌اند و هنگامه‌ی قیامت – که هیچ تردیدی در آن نیست – فرامی‌رسد و آنگاه، خداوند همه‌ی خفتگان گورها را برمی‌انگیزد.

ای علی! خداوند مرا که فاطمه‌ام و دختر محمدم، همسر تو ساخت تا در دنیا و آخرت، از آن تو باشم.

مرا به حنوط معطر ساز و شستشو ده و با کفن جامه ببوشان و بر من نماز بگذار و شبانه به گور بسپار و هیچ کس را آگاه نساز. تو را تا هنگامه‌ی قیامت به خداوند می‌سپارم.»



اللهم العاوزا ظمیر محمد و محمد

تنها علی را دید که ایستاده، از جان خویش غبار می‌تکاند و در گوش پیامبر نجوا می‌کند:

– ای رسول خدا! درود بر تو؛ درود من و دختری که نزد تو فرود آمد و بسی شتابان به تو پیوست. اکنون بر آن گزیده‌ی تو بی‌صبرم و از غم او آرام ندارم. اندوهم جاودانه است و شیم بی‌قرارانه، تا آنگاه که خداوند مرا نیز به منزلگاه تو برکشد؛ همان سرایی که او در آن آرام گرفته است. زود است که دختری به تو خبر دهد چگونه امتت همدست شدند تا او را در هم بشکنند. پس از او بپرس و حال را از او جویا شو. این در حالی است که هنوز از مرگ تو دیری نگذشته و یاد تو از دل‌ها رخت بر نیسته است. درود بر شما دو تن...

برگرفته از کتاب بهشت ارغوان/کمال السید

## عروج به آسمان

فاطمه آرام خوابیده و دستش را زیر گونه‌اش نهاده بود. اینک آن روح بزرگ از قاب این پیکر نحیف پر کشیده بود؛ پیکری که بسی انتظار کشیده بود تا به عناصر خاکی بپیوندد؛ پیکری که از همراهی با آن روح بزرگ درمانده و اینک هنگام آسودنش بود.

در حجره‌ی فاطمه تنها دو کودک بودند و زنی و چند مرد که صداقت را در دل داشتند.

تاریخ به زمزمه‌ی نماز و گریه‌ای گوش سپرده بود که از نوای سینه‌ی یاران در هنگامه‌ی باران حکایت می‌کرد.

تاریخ حس کرد که باری بر دوشش سنگینی می‌کند. برای لحظه‌ای، سرش از خواب فروافتاد و در تاریکی، به انتظار، چشمان خویش را بست: فاطمه همانند رنگین‌کمانی دامن برکشید و رفت. تاریخ چشمان خود را گشود و چیزی نیافت.



**جاهلیت**  
در باره محدوده مکانی منطقه‌ای که نام جاهلیت بر آن نهاده شده همان طور که گفتیم برای اولین بار از طرف قرآن نسبت به دوران قبل از بعثت به کار رفته و لیکن محدوده مشخصی را منظور نکرده است



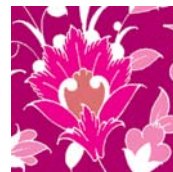
# سرگذشت



## تاریخ شیعیان

اما امروزه اصطلاح شیعه و شیعیان به کسانی اطلاق می‌شود که علاوه بر مهر و محبت حضرت علی علیه السلام و فرزندان او، رهبری و امامت امت اسلامی را نیز از آن ایشان دانسته و مسئله خلافت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله را، مسئله‌ای انتخابی و شورایی نمی‌دانند.

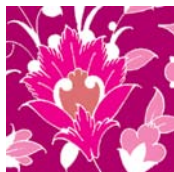
صفحه ۶۱



## بت های عرب

قبائل عرب قبلاً پیرو دین حضرت ابراهیم علیه السلام بودند، و نخستین کسی که آن‌ها را دعوت به بت پرستی کرد، «عمرو بن لحي» بود که بت «هبل» را از شام به مکه آورد، و قریش را به پرستش آن فرا خواند، و به دنبال آن قریش و سایر قبائل عرب بت‌ها ساختند، و هر قبیله بتی را پرستید و سسای از آن‌ها را در درون و بالای کعبه قرار داده بودند.

صفحه ۵۹



تقویم مسلمانان پراست از عبرت و اندیشه، اما کجا بندگان اندیشمندان و عبرت‌گیران؟

امر پیشوای سپید رویان و امیر مؤمنان را باید بر دیده نهاد که خواندن تاریخ ما را در زندگی گذشتگان و تجارب آنان شریک می‌کند. گذشته‌ها را باید خواند و باید دید. باید دید که آن تاریخی که تکرار می‌شود، تاریخ ظلم به رسول خدا و خانواده‌شان است... باید جاده‌های تاریخ را شناخت تا سرنوشت بنی اسرائیل تکرار نشود.







## جاهلیت

یکی از مقدمات مهم بحث تاریخ اسلام، بررسی مفهوم و محدوده زمانی- مکانی دوره جاهلیت است.

کلمه جاهلیت برای نخستین بار در قرآن به کار رفته است. آیاتی که در آن‌ها کلمه جاهلیت آمده از این قرار هستند:

«وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى؛<sup>۱</sup>

و در خانه‌هایتان بمانید و چنان که در زمان پیشین جاهلیت می‌کردند، زینتهای خود را آشکار نکنید.»

و در آیه دیگر آمده:

«يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ؛<sup>۲</sup>

در مورد خداوند گمان غیر حق دارند یک گمان جاهلی.»

و در آیه دیگر:

«أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ؛<sup>۳</sup>

آیا حکم جاهلیت را می‌جویند؟ برای آن مردمی که اهل یقین هستند چه

حکمی از حکم خدا بهتر است.»

و در جای دیگر آمده است:

«إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ؛<sup>۴</sup>  
آنگاه که کافران تصمیمی گرفتند که دل به تعصب، تعصب جاهلی  
بسپارند.»

کاربرد کلمه جاهلیت در آیات فوق، نشان می‌دهد که قرآن برخی از کارهای دوره جاهلی را، که با معیارهای واقعی اسلام سازگار نیست جاهلی دانسته و محکوم می‌کند؛ قرآن زیور، عقاید و احکامی را محکوم می‌کند که جاهلی باشد، کما اینکه حمیت و تعصب موجود در نظام قبیله‌ای را تعصب جاهلی می‌داند.

در «نهج البلاغه» نیز در مواردی کلمه جاهلی و جاهلیت به کار رفته است. در یک مورد حضرت علی مردم را از جاهلیتی که بنی‌امیه به همراه خواهند داشت و در آن چراغ هدایت، و علم و اندیشه روشن نخواهد بود برحذر می‌دارد.<sup>۵</sup> در مورد دیگر مردم را از اطاعت رؤسای ناصالح که بر پایه قواعد ناشی از تعصب و فتنه و شمشیر و تفاخرات جاهلی حرکت می‌کنند باز می‌دارد؛<sup>۶</sup> و باز مردم را از این که جاهل بوده، نه در دین تفقهی دارند و نه درباره خدا تعقلی، منع می‌کند.<sup>۷</sup> از این موارد روشن می‌شود که افعال و افکاری که ناشی از جهالت و نادانی بوده و مخالف با معیارهای قرآنی است، افعال و افکار جاهلی محسوب می‌شود. و مردمی که نسبت به خدا و پیامبر و شرایع آسمانی جاهل بوده، تفاخر به آباء و اجداد نموده و با کبر و غرور زندگی می‌کرده‌اند، مردم جاهلی خوانده می‌شدند.

لذا باید گفت هر عمل خلاف و نادرست، چه نتیجه جهل باشد چه حاصل عدم حاکمیت عقل بر قوای انسانی، به آن عمل جاهلی گفته می‌شود که در فارسی عوامانه کلمه «نقهمی» در برابر آن است؛ یعنی اگر کسی علم نداشته باشد و عملی را انجام دهد، این کلمه بر او صادق است، همانطور اگر بداند ولی نتواند خود را کنترل کند باز این کلمه بر او صادق است.

\*\*\*

اگر بخواهیم از نظر زمانی به بحث جاهلیت نگاه بیاندازیم باید گفت که دوران قبل از بعثت رسول خدا ﷺ را، تا حدود ۱۵۰ و حداکثر ۲۰۰ سال، دوران جاهلی می‌نامند.

در باره محدوده مکانی منطقه‌ای که نام جاهلیت بر آن نهاده شده همان‌طور که گفتیم برای اولین بار از طرف قرآن نسبت به دوران قبل از بعثت به کار رفته و لیکن محدوده مشخصی را منظور نکرده است؛ بیان شد که قرآن بیشتر مصادیقی را که از نظر معیارهای قرآن غلط باشد کارهای جاهلی محسوب می‌کند، بنابراین چه بسا بتوان روم و ایران را نیز جزو دنیای جاهلیت به شمار آورد، کما این که در واقع نیز چنین است.

برگرفته از کتاب سیره رسول خدا نوشته رسول جعفریان

## فرهنگ اهل کتاب در میان اعراب

هیبت دینی یهودیان و نصرانیان به عنوان «اهل کتاب» که پشتوانه فرهنگی داشته و عرب جاهلی از آن بی‌بهره بود سبب شد تا عرب جاهلی آنان را برتر از خود بیندارد. آگاهی‌های وسیع یهود و قاریان تورات و انجیل از تاریخ و دانستن داستان‌های شگفت‌انگیز، عاملی در جهت برتر نشان دادن آنان بر عرب جاهلی بوده است. بدین سبب هم برخی از اعراب به آنان می‌پیوستند. ابن‌خلدون، تاریخ‌نگار قرن هشتم می‌نویسد: زمانی که عرب در صدد پاسخ به سؤالات فطری خود درباره هستی، اسرار خلقت و ابتدای خلقت بود، آن‌ها را از اهل کتاب می‌پرسید، در حالی که خود یهود در آن زمان بادیه‌نشین بوده و غیر

از آنچه عوام اهل کتاب می‌دانند چیز دیگری نمی‌دانستند.<sup>۸</sup> از جمله شواهد سلطه فرهنگی اهل کتاب بر جاهلیت عرب این است که ابوسفیان یکی از رهبران قریش از کعب بن اشرف یهودی می‌پرسید: «ایا دین ما بهتر است یا دین محمد!». همچنین گفته شده که کفار قریش دو تن به نام‌های «نضر بن حارث» و «عقبه بن ابی معیط» را به سوی احبار یهودی در مدینه می‌فرستاد و آنها را مأمور می‌کنند تا درباره دین پیامبر اسلام از آن‌ها پرسیده و صفات او را برای آنان بازگو کنند، چرا که آن‌ها اهل کتاب هستند.<sup>۹</sup> در خبر دیگری آمده است که وقتی «حیی بن اخطب» و «کعب بن اشرف»، دو

## بت‌های عرب

مردم عرب به خصوص قریش «الله» را خدای بزرگ و خالق آسمان و زمین و مدبر عالم و فرستنده باران می‌دانستند، و هنگام بردن نام او می‌گفتند: «بسمک اللهم» یعنی به نام تو ای خدا، که در اسلام به جای آن «بسم الله الرحمن الرحیم» آمد.

در عین حال قریش بت‌هایی داشتند که آن‌ها را مظاهر خدای واقعی می‌دانستند. در حقیقت چون دسترسی به «الله» نداشتند، بت‌ها را پرستش می‌کردند، و از آن‌ها یاری می‌جستند، و می‌گفتند: «این که ما بت‌ها را می‌پرستیم به خاطر این است که این‌ها ما را به خدای واقعی نزدیک می‌کنند».

ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى.<sup>۱۴</sup>

قبائل عرب قبلاً پیرو دین حضرت ابراهیم علیه السلام بودند، و نخستین کسی که آن‌ها را دعوت به بت‌پرستی کرد، «عمرو بن لحي» بود که بت «هَيْل» را از شام به مکه آورد، و قریش را به پرستش آن فرا خواند، و به دنبال آن قریش و سایر قبائل عرب بت‌ها ساختند، و هر قبیله بتی را پرستید و بسیاری از آن‌ها را در درون و بالای کعبه قرار داده بودند.

قریش برای بتان خود نذر می‌کردند، و در مقابل آن‌ها کرنش و قربانی می‌نمودند، و در جنگ و صلح آن‌ها یاری می‌جستند. حتی گاهی بعضی از آن‌ها را بر استری یا شتری سوار کرده، به میدان جنگ می‌آوردند، تا حضور آن‌ها باعث پیروزی‌شان شود!

همچنین آنان «الله» را یکتا و یگانه نمی‌دانستند، بلکه دارای زن و فرزند و دختران می‌پنداشتند.

از جمله بتان آن‌ها «لات» و «منات» و «عزی» بود که آن‌ها را دختران خدا می‌دانستند. به همین جهت نسبت به آن‌ها توجه مخصوصی داشتند. «لات» خدای آفتاب و از سنگی سفید بود و معبد آن در طائف واقع در دوازده فرسخی مکه بود. منات سنگی سیاه و خدای سرنوشت و مرگ بود، و معبد آن در محلی به نام «قدید» میان مکه و مدینه نزدیک بحر احمر قرار داشت. «عزی» خدای زهره و معبدش در «وادی نخله» بین طائف و مکه بود. این خدایان اختصاص به قریش نداشتند، بلکه مورد پرستش همه قبایل بودند، ولی قریش در بزرگداشت آن‌ها اهتمام خاصی داشت. این احترام به خصوص نسبت به «عزی» بیشتر بود. و در مقابل بت عزی، قربانی انسان انجام می‌گرفت.

نقل می‌کنند که «ابو احیحه سعد بن عاص» مردی از بنی امیه هنگام مرگ

سخت می‌گریست، ابوجهل که برای عیادتش آمده بود، پرسید: علت گریه چیست؟ آیا از مرگ می‌ترسی که هیچ کس را از آن گریزی نیست؟ گفت: نه، ولی از آن می‌ترسم که مبادا بعد از من مردم «عزی» را پرستش نکنند! ابوجهل گفت: مردم عزی را به خاطر تو نمی‌پرستند که با مرگ تو از پرستش آن دست بردارند.<sup>۱۴</sup>

«هبل» نخستین بت عرب از عقیق سرخ و به شکل انسان بود. دست راستش شکسته بود، و قریش دست دیگری از طلا برایش ساخته بودند. این بت را قریش در درون کعبه جا داده، و سخت به وی دل بسته بودند.

غیر از هبل بت‌های دیگری هم در کعبه از آن قریش و سایر قبایل عرب وجود داشت، تا ۳۶۰ بت به عدد روزهای سال که نسبت به آن‌ها مراسم طواف و مسح و قربانی معمول می‌شد. علاوه بر این بت‌ها که نام بردیم، اعراب بت‌پرست در خانه‌های خود نیز بتانی از جنس‌های مختلف داشتند که چون وارد خانه می‌شدند به دور آن طواف می‌کردند، و در موقع مسافرت با آن وداع نموده، و برای سلامتی و بازگشت خود یاری می‌جستند یا با خود به سفر می‌بردند. گذشته از بت «هبل» که عمرو بن لحي در جنب کعبه قرار داده بود، پس از آن نیز قریش بت‌های «اسافه» و «نائله» در کنار کعبه گذاشتند، و برای آنها احترام خاصی قائل بودند.

غیر از بت‌های یاد شده که در خانه کعبه یا در کنار کعبه قرار داشت، قریش بت «مجاور الریح» را در کوه صفا و بت «معظم الطیر» را در کوه مروه مقابل کعبه قرار داده و به پرستش آن‌ها می‌پرداختند. علاوه بر قبایل عرب در نقاط مختلف هم بت‌های مهمی داشتند که بعضی خصوصی و بعضی دیگر تعلق به همه قبایل داشت.

قبایل بت‌پرست عرب هر ساله برای زیارت خانه کعبه و انجام مراسم حج که از زمان حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام مانده بود دو بار به مکه می‌آمدند، و با این که بت‌پرست شده بودند، روی تعصب خاص عربی آن مراسم را محترم می‌شمردند و آن را معمول می‌داشتند.

بت‌پرستان عرب در نقاط مختلف قبل از حرکت به سوی مکه نخست در مقابل بت‌های خود ایستاده و ادای احترام می‌کردند، سپس رهسپار مکه می‌شدند.<sup>۱۵</sup> آن‌ها قبل از سفر و هنگامی که به جنگ می‌رفتند نیز در مقابل بت‌های خود کرنش نموده و با آنها تودیع کرده و با فتح و پیروزی بر دشمن یاری می‌جستند. با این وصف کعبه و مکه به عنوان یادگار ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام احترام خود را حفظ کرده و در نظر تمامی قبائل عرب مقدس‌ترین مکان‌ها بود.

برگرفته از کتاب تاریخ اسلام از آغاز تا هجرت نوشته علی دوانی

یهودی، به مکه آمدند، اهل مکه به آنان گفتند: شما اهل کتاب و علم قدیم هستید خبر از دین ما و محمد بدهید؛ آن‌ها در پاسخ گفتند: شما راه یافته‌تر از محمد و پیروانش هستید.<sup>۱۶</sup>

این شواهد تاریخی علاوه بر اینکه بیانگر تأثیر زیاد اعراب جاهلی از اهل کتاب است، عمق روابط میان آنان را نیز نشان می‌دهد. همچنین این نمونه‌ها نشان می‌دهد که قریش، به عنوان بزرگ‌ترین قبیله از حیث تقدس، چقدر در مقابل یهود خاضع بوده است. این تسلط فرهنگی بعدها نیز ادامه یافت و مسلمین از اهل کتاب همچنان با نقل قصه‌های تورات و انجیل و کلمات قصار آن، این

تسلط را حفظ کردند.

پیامبر بعدها با زحمات زیادی سعی کرد تا از این سلطه فرهنگی آنان بکاهد. آن حضرت بارها فرمود: «لَا تَأْخُذُوا دِينَكُمْ مِنْ مُسْلِمِ أَهْلِ الْكِتَابِ»<sup>۱۷</sup> دینتان را از کسانی که اهل کتاب بوده و مسلمان شده‌اند نگیرید. ولی متأسفانه بعد از پیامبر افرادی چون کعب الاحبار و نیز ابوالدرداء برای نقل تورات و قصه‌گویی آزاد شدند و همان هیمنه فرهنگی سابق اهل کتاب تقویت شد. نقل شده که بسیاری از صحابه علوم خود را از کعب الاحبار فرا گرفته‌اند.<sup>۱۸</sup>



راه دریا به حبشه، و از راه نجد به حیره (عراق) تا مدائن پایتخت ایران ساسانی بود، و شاید به داخله ایران هم آمد و رفت می‌کردند. حتی با روم و مصر و هند هم رابطه تجاری داشتند.

تجار مکه تابستان‌ها را به شمال می‌رفتند که آب و هوایی خوش داشت، و زمستانها که هوا سرد بود، راهی جنوب می‌شدند.

بازرگانان قریش در سفرهای تجاری خود از بیابان‌های هولناک و مخوف می‌گذشتند، و صدها کیلومتر راه را می‌پیمودند. بیابان‌ها و دشت‌های سوزان و بهت‌انگیزی که در همه جای آن سکوت مطلق حکم فرما بود. نه راهی، نه آبی و درختی، و نه آبادی و نشانه‌ای.

فقط هنگام سفر به شمال یا بازگشت از آنجا از «خیبر» و از شهر «مدینه» عبور می‌کردند، و در موقع سرازیر شدن به جنوب «طائف» واقع در دوازده فرسخی مکه را می‌دیدند، و بعد هم وادی «تهامه» و نقطه مسکونی آنجا را.

در سمت چپ حرکت آن‌ها هنگام بیرون رفتن از شهر مکه سواحل «بحر احمر» و دریای سرخ، و در سمت غرب، دشت‌های بی‌کران و شنزارهای سوزان و کوه‌ها و دره‌های مخوف فراوان وجود داشت، و آن طرف‌تر خلیج فارس، و در جنوب دریای عمان واقع بود.

تجار مکه در سفرهای تجاری خود، از وجود اعراب بدوی که به خوبی از راه‌های صحرا و منازل میان راه آگاه بودند، برای راهنمایی و حمایت کاروان‌های خود استفاده می‌کردند.

تجارت قریش در بازارهای ده‌گانه آن‌ها در نقاط مختلف عربستان از شمال یعنی شامات تا جنوبی‌ترین نقطه عربستان یعنی یمن و حضرموت انجام می‌گرفت. اعراب در «اسواق» و بازارهای خود ضمن تجارت و مبادله کالای خود، به مفاخرت قبیله‌ای و خودنمایی و ارائه جنبه‌های مادی و معنوی خویش می‌پرداختند. این مفاخرت‌ها ضمن اشعار نغز و دلکش آنان و خطابه‌های پر شورشان، به خوبی نمایان بود.

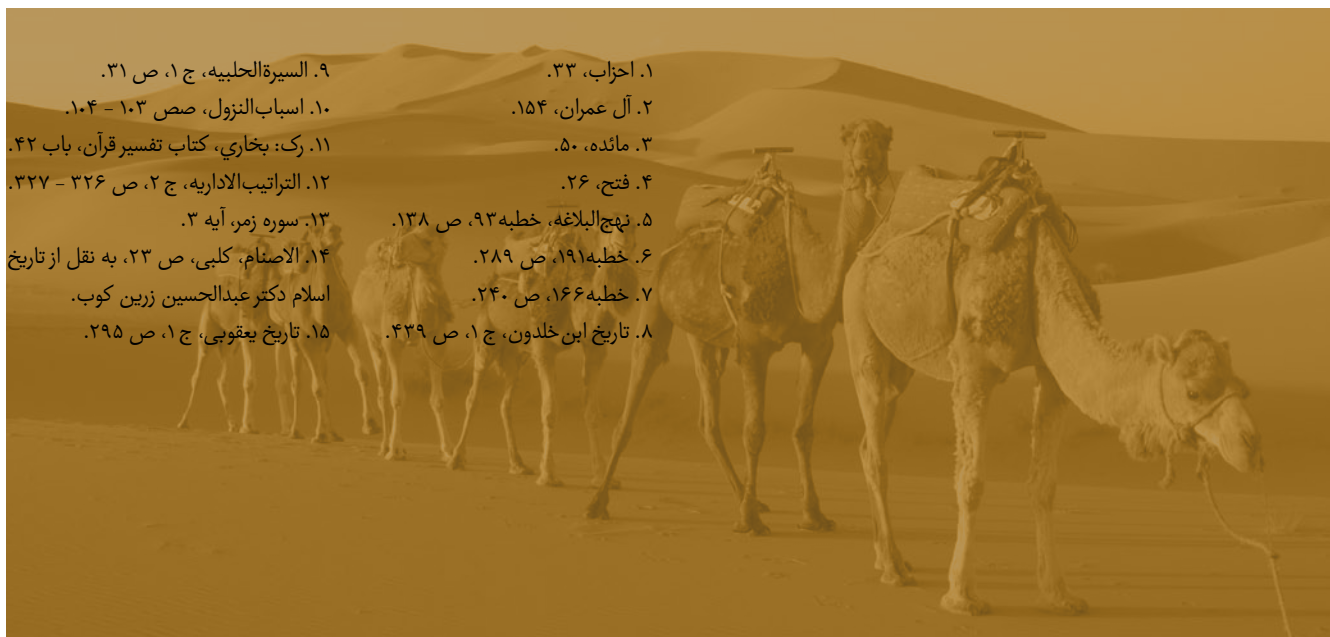
معروف‌ترین این بازارهای فصلی، «سوق عکاظ» بود که پیغمبر ﷺ نیز در ایام جوانی، در آن شرکت داشته است.

برگرفته از کتاب تاریخ اسلام از آغاز تا هجرت نوشته علی دوانی



## تجارت قریش

سرزمین مکه فاقد تولید بود. نه زمین قابل کشتی داشت، و نه کالا و فرآورده‌هایی که خود مصرف کنند و به دیگران عرضه نمایند. از این روز ساکنان مکه به کار تجارت و سوداگری اشتغال داشتند و زندگی خود را با وارد ساختن نیازمندی‌های خویش از خارج تامین می‌نمودند. وجود مکه و تقدسی که در میان قبایل عرب جاهلی داشت، و منطقه حرم که جایگاه امنی بود، و آمد و رفت قبائل عرب از نقاط مختلف عرب‌نشین به مکه چه برای پرستش بت‌های خود و چه به منظور شرکت در مراسم سالانه حج که در ماه رجب و ذی‌حجه انجام می‌گرفت، زمینه خوبی برای تجارت تجار عرب و مبادلات تجاری آن‌ها بود. تجارت حجاز تقریباً در اختیار مردم قریش یعنی مردم مکه و اشراف طائف بود. تجارت قریش با فلسطین و سوره (شامات) در شمال، و با یمن در جنوب بود، و گاهی تجار از



۱. احزاب، ۳۳.
۲. آل عمران، ۱۵۴.
۳. مائده، ۵۰.
۴. فتح، ۲۶.
۵. نهج البلاغه، خطبه ۹۳، ص ۱۳۸.
۶. خطبه ۱۹۱، ص ۲۸۹.
۷. خطبه ۱۶۶، ص ۲۴۰.
۸. تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۳۳۹.
۹. السیرة الحلبیه، ج ۱، ص ۳۱.
۱۰. اسباب النزول، صص ۱۰۳ - ۱۰۴.
۱۱. رک: بخاری، کتاب تفسیر قرآن، باب ۴۲.
۱۲. التراتیب الاداریه، ج ۲، ص ۳۲۶ - ۳۲۷.
۱۳. سوره زمر، آیه ۳.
۱۴. الاصنام، کلبی، ص ۲۳، به نقل از تاریخ اسلام دکتر عبدالحسین زرین کوب.
۱۵. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۹۵.

## پیدایش تشیع تاریخ شیعیان

رضا رهنما

واژه شیعه در اصل به معنای تابع و پیرو بوده و از ماده شَبَعَ به معنی مشایعت، دنباله‌روی و بدرقه کردن آمده است. بر همین اساس به گروهی که پیرو شخصی، و یا پیرو آیین خاصی هستند، اطلاق می‌شود. این کلمه معنی عام دارد اما غالباً در مورد پیروان راستین حق استعمال می‌شود، گرچه گاهی در مورد پیروان، باطل نیز به کار می‌رود، چنان که امام حسین علیه السلام در روز عاشورا دشمنان و پیروان یزید را شیعیان دودمان ابوسفیان خواند.<sup>۱</sup>

اما امروزه اصطلاح شیعه و شیعیان به کسانی اطلاق می‌شود که علاوه بر مهر و محبت حضرت علی علیه السلام و فرزندان او، رهبری و امامت امت اسلامی را نیز از آن ایشان دانسته و مسئله خلافت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله را، مسئله‌ای انتخابی و شورایی نمی‌دانند.

رکن اصلی تشیع اعتقاد به جانشینی و امامت حضرت علی علیه السلام و فرزندان ایشان است. شیعه امامیه معتقد به امامت دوازده امام برحق بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده که نخستین آنها حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و آخرین آن‌ها حضرت قائم آل محمد علیه السلام می‌باشد.

درباره نحوه پیدایش تشیع نظریات مختلفی بیان شده است. با این حال به نظر می‌رسد سوال از زمان پیدایش آن، چندان صحیح نباشد گو اینکه این نوع پرسش معمولاً درباره‌ی نحله‌ها و مذاهبی مطرح می‌شود که پس از شهادت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به وجود آمده‌اند. مثلاً می‌گویند مذهب اهل سنت چگونه و از چه زمانی به وجود آمده است که در پاسخ گفته می‌شود، این مذهب، پس از کنار گذاشتن تنها جانشین پیامبر، با برقراری یک نشست و انتخاب یک نفر به عنوان زمامدار، در مکانی به نام سقیفه بنی ساعده، پی‌ریزی شد.

در چنین مواردی می‌توان برای پیدایش مذهب، تاریخ مشخصی تعیین کرد. این گفته در مورد مذاهب فقهی و کلامی هم صادق است. مثلاً مذهب حنفی، به وسیله ابوحنیفه در قرن دوم هجری پدید آمده است.

اما تشیع یک مکتب کلامی یا فقهی نیست که پس از پیدایش اسلام و شهادت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پدید آمده باشد، تا در مبدأ آن به گفتگو بنشینیم.

تشیع با اسلام، تاریخ یکسانی دارد. در واقع تشیع همان اسلامی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آورده و یکی از تعالیم آن، استمرار رهبری و امامت به وسیله فردی است که از جانب خدا تعیین و به وسیله پیامبر او و نه انتخاب مردم، معرفی می‌شود. این اصل اساسی که ضامن بقای اسلام است و هویت تشیع را تشکیل می‌دهد در زمان خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و به وسیله ایشان اعلام شد و گروهی از صحابه پیامبر نیز آن را پذیرفته و پس از شهادت ایشان، بر همان پیمان باقی ماندند. اینان پیشگامان تشیع در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله و پس از او بودند. اما گروهی دیگر این اصل اساسی را نادیده گرفته و رهبری را از آن دیگران دانستند.

تشیع به این معنا، تاریخی جز اسلام و واقعیتی فرای آن ندارد.

نام‌گذاری پیروان حضرت علی علیه السلام نیز از زمان خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آغاز شده است؛ چنانکه روایات بی‌شماری از کتب اهل سنت و شیعه بر این مطلب دلالت دارند.

از جمله این که وقتی که آیه ۷ سوره بینه نازل شد:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ

کسانی که به خدای یگانه ایمان آورده و اعمال نیکو انجام دادند، بهترین مخلوقات (خدا) هستند.

حاکم حسکانی با اسناد مختلف از ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام فرمود:

هُوَ أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ<sup>۲</sup>

منظور از بهترین خلق خدا تو و شیعیان تو هستند.

و نقل شده که روزی پیامبر صلی الله علیه و آله به کعبه اشاره کرده و سپس فرمودند:

و رَبِّ هَذِهِ النَّبِيَّةُ إِنَّ هَذَا وَ شِيعَتَهُ [هُمُ] الْقَائِمُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

سوگند به خدای این کعبه، این مرد (حضرت علی علیه السلام) و شیعیانش در قیامت رستگارانند.<sup>۳</sup>

روایات بی‌شمار در موارد متعدد دیگر از ائمه علیهم السلام و آن‌ها از پیامبر صلی الله علیه و آله، همین مطلب و نظیر آن را نقل کرده‌اند.

از جمله امام سجاد فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله روزی به حضرت علی علیه السلام فرمود:

تَبَشِّرْ لِشِيعَتِكَ اِنِّي لَسَفِيحٌ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ<sup>۴</sup>

به شیعیانت مژده بده که من حتماً در قیامت از آن‌ها شفاعت می‌کنم.

زمخشری، عالم بزرگ اهل سنت، هم در کتاب «ربیع الأبرار» از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود:

بَا عَلِيُّ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَخَذْتُ بِحُجْرَةِ اللَّهِ تَعَالَى وَأَخَذْتُ أَنْتَ بِحُجْرَتِي وَأَخَذْتُ وَلَدَكَ بِحُجْرَتِكَ وَأَخَذْتُ شِيعَةَ وَلَدِكَ بِحُجْرَتِهِمْ فَتَرَى أَيْنَ يُؤْمَرُونَ<sup>۵</sup>

در روز رستاخیز من متمسک به خدا می‌شوم، و تو به من، و فرزندانم به تو متمسک می‌شوند و شیعیان آنها به آنها، سپس خواهی دید ما را به کجا می‌برند (به سوی بهشت).

جالب این که طبق پاره‌ای از روایات، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، شیعیان حضرت علی علیه السلام را شیعیان خود و شیعیان اهل بیت علیهم السلام خوانده است.<sup>۶</sup>

نتیجه اینکه سخن از زمان پیدایش تشیع و تفکیک آن از اسلام، چندان صحیح نمی‌باشد. شیعیان، همان پیروان حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام می‌باشند که در عصر زندگانی پیامبر صلی الله علیه و آله و پس از شهادت ایشان به نام شیعه علی علیه السلام خوانده می‌شدند. آنان به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله، حضرت علی علیه السلام را پس از ایشان، امام برحق می‌دانستند. سردمداران این گروه افرادی همچون سلمان، مقداد، ابوذر و عمار یاسر بوده که توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان شیعه خوانده می‌شدند.<sup>۷</sup>

۱. لهوف سید بن طاوس، ص ۱۴۵. (یا شیعة آل ابی سفیان...)

۲. شواهدالتنزیل، ج ۲، ص ۳۵۷؛ تفسیر جامع البیان طبری، ج ۲۹، ذیل آیه ۷ سوره بینه.

۳. تفسیر روح المعانی، ج ۳۰، ص ۳۰۷. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۶۸. فراندالسمطین، ج ۱، ص ۱۵۵. کفایة الطالبین، ص ۴۶۷. تاریخ مدینه دمشق؛ ج ۴۲، ص ۳۷۱. المناقب، ص ۱۱۱، حدیث ۱۲۰. تفسیر در المنثور، ج ۸، ص ۵۸۹.

۴. احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۲۱۰.

۵. ربیع الأبرار، ج ۱، ص ۸۰۸. اساس البلاغة، ص ۱۵۵؛

۶. عیون اخبار الرضا، ج ۳، ص ۵۸.

۷. النظم الاسلامیه، ص ۹۶.



# گنجینه‌ها

## نفاق، حقیقتی در قرآن

برای مطالعه تاریخ صدر اسلام ابتدا باید به شناخت مردمی پرداخت که در بطن و حاشیه جامعه اسلامی وجود داشتند. شاید بتوان گفت، هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ دین خود را عرضه کردند مردم در مواجهه با اسلام به چهار گروه تقسیم شدند



صفحه ۶۴





### نهج البلاغه

«می‌دونی رمز موفقیت من چی بوده؟ حواسمو جمع کردم، خوب هوای حساب کتابمو داشتم... این‌هایی که حسابدار می‌گیرن فقط ضرب و تقسیمشونو می‌دن انجام بده و ال‌آدم اگر خودش حسابدار خودش نباشه کس دیگه که براش کاری انجام نمی‌ده! تو این دوره ...»

صفحه ۶۸



### شرح فراز سلام از زیارت جامعه کبیره

سلام واژه‌ای که همه افراد در طول عمر خود بارها و بارها به کار می‌برند اما شاید کمتر به معنی و مفهوم آن توجه کرده باشند. سلام نامی از اسماء الهی است که بر این قوم منت نهاده‌اند تا به هنگام دیدار یکدیگر این نام را به زبانشان جاری سازند و این تنها نام الهی است که ...»

صفحه ۶۶



کلید نجات و سعادت در «لن تضلوا» رسول خداست؛ در «تمسك» به «تَقْلِيْن»، یعنی قرآن و قرآن‌دانان. برتری قرآن بر سایر کلام مانند برتری خداست بر خلق و «کلامکم نور» خطاب به عالمان کلام خداست. کلام خدا نور است و کلام نمایندگان خدا نور و این یعنی روشنایی همیشگی مسیر سعادت؛ گنجی که بشر همواره حسرت قطعه‌ی کوچکی از آن را خورده است...  
این گنجینه‌ها سزاوار بی‌مهری و گوشه‌نشینی نیستند.



از مردم‌شناسی افراد در مطالعه تاریخ قبل از مطالعه اتفاقات و حوادث می‌تواند سبب سردرگمی و تحلیل‌های نادرست تاریخی شود.

با توجه به این سه مقدمه کوتاه برای مطالعه تاریخ صدر اسلام ابتدا باید به شناخت مردمی پرداخت که در بطن و حاشیه جامعه اسلامی وجود داشتند. شاید بتوان گفت، هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دین خود را عرضه کردند مردم در مواجهه با اسلام به چهار گروه تقسیم شدند. اول گروه کفار شامل مشرکین و اهل کتابی که از همان ابتدا اعلان مخالفت مستقیم با پیامبر صلی الله علیه و آله کردند.

گروه دوم مسلمانان واقعی که به معنای حقیقی تسلیم رأی و نظر پیامبر بودند و حتی به قیمت از دست دادن جان و مال خویش بر اسلام خود باقی بودند. گروه سوم مسلمانان ضعیف‌الایمانی که اسلام را پذیرفته بودند ولی حقیقت ایمان در جان آنان رسوخ نکرده بود و لذا به خاطر ضعف ایمان خویش تسلیم کامل سخن پیامبر نبودند. لذا اگر جان یا مال آن‌ها در قبال دینشان به خطر می‌افتاد دین خود را رها می‌کردند هر چند به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و دین اسلام علاقه داشتند. گروه چهارم منافقینی بودند که به انگیزه‌های مختلف، کفر خود را پنهان می‌کردند و در ظاهر اسلام را پذیرفته بودند.

تشخیص گروه اول در حوادث تاریخی کار راحتی است چون در جبهه مقابل و مخالف پیامبر صلی الله علیه و آله قرار می‌گرفتند. اما از آنجا که سه گروه بعدی ظاهری یکسان دارند و هر سه با عنوان مسلمان خوانده می‌شوند، تفکیک آن‌ها از یکدیگر کار سختی است. در شرایط آسایش و امنیت رفتار هر سه گروه تقریباً با هم یکسان می‌باشد. به عنوان مثال هر سه گروه در صف‌های نماز جماعت دیده می‌شوند. البته در شرایط سخت مسلمانان واقعی رفتاری متفاوت با دو گروه دیگر دارند. به عبارتی در این شرایط عکس‌العمل بیرونی منافقین و افراد ضعیف‌الایمان در صحنه جامعه یکی است. مثلاً در جنگ‌ها هنگامی که جنگ سختی در می‌گرفت و کار سخت می‌شد هر دو گروه فرار می‌کردند. البته منافقان در دل از شکست خوشحال ولی افراد ضعیف‌الایمان از شکست ناراحت می‌شدند، اما آنچه که به عنوان یک گزارش تاریخی قابل توجه است این می‌باشد که ظهور بیرونی هر دو یکی است.

بنابراین اگر در مطالعه تاریخ اسلام تنها به ظاهر افراد توجه کنیم، این سه گروه در یک نگاه قابل تفکیک نیستند و اگر بدون توجه به انگیزه‌های متفاوت هر کدام به تحلیل وقایع بپردازیم نمی‌توانیم به تحلیل درستی برسیم. نتیجه تحلیل نادرست وقایع تاریخی می‌تواند بسیاری از حقایق را بیپوشاند و ریشه شکل‌گیری عقاید نادرستی شود.

**برای مطالعه تاریخ صدر اسلام ابتدا باید به شناخت مردمی پرداخت که در بطن و حاشیه جامعه اسلامی وجود داشتند. شاید بتوان گفت، هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دین خود را عرضه کردند مردم در مواجهه با اسلام به چهار گروه تقسیم شدند**

با توجه به این مباحث شاید برای مطالعه این چهار گروه شناخت گروه چهارم یعنی منافقین بحث بسیار مهم‌تری باشد. زیرا اثر این افراد در تاریخ از آنجا که ظاهر و باطن متفاوتی دارند در نگاه اول به چشم نمی‌آید ولی اثرگذاری عمیق‌تری در تاریخ دارد. با توجه به تذکری که درباره اهمیت قرآن در تاریخ صدر اسلام داده شد و وجود نزدیک به ۳۰۰ آیه در قرآن درباره نفاق، منافقین و مفاهیم نفاق و حتی وجود سوره‌ای به این نام، اهمیت این گروه در اسلام، تاثیرگذاری آن‌ها و لزوم شناختشان بیشتر مشخص می‌شود. بنابراین شناخت منافقین در صدر اسلام شاید از مقدماتی‌ترین بحث‌های مطالعه تاریخ اسلام

## نفاق، حقیقتی در قرآن

احسان‌اله اشتهاردیان

امروزه برای بررسی علمی و بی‌تعصب درباره هر عقیده و نظری ابتدا به مطالعه تاریخچه آن می‌پردازند. زیرا دقت در تاریخ سبب کشف حقایق بسیاری می‌شود که در پذیرش آن عقیده و نظر تأثیر بسیار می‌گذارد. چه بسیار نظراتی که با بررسی چگونگی شکل‌گیری آن‌ها، انسان به پوچی آن نظر پی‌می‌برد و چه عقاید درستی که به علل مختلف در لابلای صفحات تاریخ مورد بی‌توجهی قرار گرفته‌اند. قطعاً مهم‌ترین عقیده و نظری که برای يك فرد مورد توجه قرار دارد، دین وی می‌باشد که ریشه‌ی سایر عقاید اوست. لذا شاید یکی از اصلی‌ترین وظایف يك مسلمان بررسی تاریخ صدر اسلام است تا بتواند به حقایق اصلی دین خود پی‌برده و پوچی و بیهوده بودن برخی از مذاهب و عقایدی که به مرور به دین اسلام اضافه شدند را متوجه شود. لذا شاید بهتر باشد که مطالعه تاریخ، آن هم تاریخ صدر اسلام یکی از اصلی‌ترین برنامه‌های يك مسلمان باشد.

**قطعاً مهم‌ترین عقیده و نظری که برای يك فرد مورد توجه قرار دارد، دین وی می‌باشد که ریشه‌ی سایر عقاید اوست. لذا شاید یکی از اصلی‌ترین وظایف يك مسلمان بررسی تاریخ صدر اسلام است**

روش معمول برای مطالعه تاریخ معمولاً رجوع به کتاب‌های تاریخ نویسان هر برهه زمانی است، و این روش در مورد تاریخ صدر اسلام نیز به کار می‌رود. البته از آنجا که تاریخ را افراد می‌نویسند معمولاً در آن اشتباه‌ها و کج‌روی‌هایی نیز مشاهده می‌شود که غیر قابل اجتناب است. حتی به تعبیر برخی از آنجا که تاریخ را فاتحان می‌نویسند قطعاً در آن دخل و تصرف می‌کنند و گاه واقعات را پوشانده و آنچه به صلاح خود باشد می‌نویسند. اما یک تفاوت بسیار بزرگ بین تاریخ صدر اسلام و سایر تاریخ‌ها می‌باشد و آن وجود منبعی تحریف نشده و بدون دخل و تصرف است که اکثراً مورد غفلت قرار می‌گیرد. این منبع و مرجع تاریخی مغفول صدر اسلام کتابی نیست جز قرآن که مورد اتفاق تمامی مسلمانان است. لذا شاید بسیار لازم باشد که در مطالعه تاریخ اسلام علاوه بر رجوع به کتاب‌های تاریخی و سیره، توجه خاصی هم به قرآن داشته باشیم و حتی مطالعه آن را در اولویت قرار دهیم.

از سوی دیگر چون تاریخ همواره در تعامل با افراد است و به عبارتی مردمارکان اصلی سازنده تاریخ هستند، برای مطالعه تاریخ هر عقیده یا کشوری، ابتدا باید شرایط جامعه و مردم را در آن مقطع زمانی مورد بررسی قرار داد. زیرا تفکرات مردم در آن برهه تاریخی منشا رفتارها، تحولات و اتفاقات بعدی می‌باشد. غفلت



است که غفلت از آن موجب تحلیل‌های نادرست تاریخی می‌شود.

گام اول در شناخت منافقین رسیدن به تعریفی از نفاق و منافق است. در فارسی از منافق تعبیر به دورو یا دو چهره می‌شود. آن‌ها کسانی هستند که متظاهر به اسلامند ولی در قلبشان و در عمق روحشان مسلمان نیستند، کافرنند، غیر مسلمانند، و در نتیجه مردمی دارای دو چهره می‌باشند. برای تعریف بهتر نفاق می‌توان به تعریف قرآنی نفاق پرداخت. شاید برای یافتن تعریف قرآنی نفاق سوره منافقون اولین سوره‌ای باشد که به ذهن می‌رسد. البته آن‌چنان که بعداً نشان خواهیم داد در بسیاری از سوره‌های قرآن می‌توان به وجود آیاتی درباره نفاق و منافقین پی‌برد. در سوره منافقین نخستین سخنی را که خداوند درباره منافقان مطرح می‌کند همان اظهار ایمان دروغین آن‌هاست که پایه اصلی نفاق را تشکیل می‌دهد. خداوند در آیه اول سوره منافقون می‌فرماید: هنگامی که منافقان نزد تو آیند می‌گویند، ما شهادت می‌دهیم که حتماً تو رسول خدائی! سپس می‌افزاید: خداوند می‌داند که تو فرستاده او هستی، ولی خداوند شهادت می‌دهد که منافقان دروغگو هستند و به گفته خود ایمان ندارند (إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ). از اینجا نخستین نشانه نفاق، روشن می‌شود و آن دوگانگی ظاهر و باطن است که با زبان مؤکداً اظهار ایمان می‌کنند، ولی در دل آن‌ها مطلقاً خبری از ایمان نیست، این دروغگوئی محور اصلی نفاق را تشکیل می‌دهد.

**در فارسی از منافق تعبیر به دورو یا دو چهره می‌شود. آن‌ها کسانی هستند که متظاهر به اسلامند ولی در قلبشان و در عمق روحشان مسلمان نیستند، کافرنند، غیر مسلمانند، و در نتیجه مردمی دارای دو چهره می‌باشند.**

سپس در آیه دوم به دومین نشانه منافقین پرداخته، چنین می‌گوید: آن‌ها سوگند می‌دهند که ما را سیر ساخته‌اند، تا مردم را از راه خدا باز دارند (اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ). لذا هدف آن‌ها در این آیه تحریف دین معرفی می‌شود البته با ظاهری موجه که مردم به آن شک نکنند. همین آیه به تنهایی اهمیت موضوع بررسی نقش منافقان در تاریخ صدر اسلام را مشخص می‌کند. زیرا آن‌ها درصدد مبارزه با دین و خارج کردن مردم از اسلام می‌باشند. لذا مطالعه اسلام بدون شناخت دشمنان مخفی آن یعنی منافقین، نشدنی است.

**قطعا شناسایی منافقین پس از ۱۴ قرن و از لابه‌لای صفحات تاریخ کار بسیار دشوارتری است. توجه به این دشواری، کار مطالعه تاریخ صدر اسلام را سخت‌تر می‌کند و به عبارتی مطالعه تاریخ اسلام را از خواندن یک رمان تبدیل به کاری تحقیقی می‌کند.**

در آیه چهارم نشانه‌های بیشتری را از منافقین ارائه داده، می‌گوید: هنگامی که آن‌ها را می‌بینی جسم و قیافه آنان تو را در شگفتی فرو می‌برد - زیرا ظاهری آراسته و قیافه‌هائی جالب دارند و علاوه بر این شیرین و جذاب سخن می‌گویند - و اگر سخن بگویند به سخنانشان گوش فرا می‌دهی! (وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ). این تعریف خداوند بیانگر این است که تشخیص منافقان در بین مسلمانان کار دشواری است زیرا آن‌ها علاوه بر اینکه مشخصه خاصی برای شناسایی ندارند، بلکه ظاهری جذاب دارند که اگر علم غیب و وحی

به پیامبر ﷺ نباشد، ایشان نیز نمی‌توانند آن‌ها را از بین مسلمانان تشخیص دهند. با این تعریف کار شناسایی منافقین در زمان پیامبر ﷺ دشوار بوده و مسلمانان آن‌ها را چون خود می‌دانستند، بنابراین قطعاً شناسایی منافقین پس از ۱۴ قرن و از لابه‌لای صفحات تاریخ کار بسیار دشوارتری است. توجه به این دشواری، کار مطالعه تاریخ صدر اسلام را سخت‌تر می‌کند و به عبارتی مطالعه تاریخ اسلام را از خواندن یک رمان تبدیل به کاری تحقیقی می‌کند. لذا همان‌طور که گفته شد اگر افراد بدون توجه به واقعیت نفاق به مطالعه و نقل تاریخ اسلام بپردازند نمی‌توانند به تحلیل‌های درستی از واقعیت برسند.

سپس در آیه هفتم به یکی از گفته‌های بسیار زشت آن‌ها که روشن‌ترین گواه نفاق آن‌ها محسوب می‌شود اشاره کرده، می‌فرماید: آن‌ها کسانی هستند که می‌گویند: به افرادی که نزد رسول خدا هستند انفاق نکنید (و از اموال و امکانات خود در اختیار آن‌ها قرار ندهید) تا پراکنده شوند، غافل از این که خزائن آسمان‌ها و زمین از آن خداست ولی منافقان نمی‌فهمند (هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُوا وَ لِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ). این آیه اندکی از اهداف شوم منافقین را مشخص می‌کند و آن دشمنی با پیامبر و تحت فشار قرار دادن ایشان می‌باشد.

لذا اگر منافقان خود را به ظاهر مسلمان نشان داده‌اند در باطن به دنبال کسب منفعتی هستند. شاید در اینجا این سوال مطرح شود که اهداف این افراد چیست و به چه انگیزه‌ای دو چهره برای خود انتخاب کرده‌اند. به عبارت دیگر منافقی که در دل عقیده‌ای دارد و در ظاهر حرف دیگری می‌زند، برای بروز ندادن هدفی که در قلب خود دارد باید انگیزه‌های مختلفی داشته باشد که می‌توان این انگیزه‌ها را در ۵ گروه تقسیم‌بندی کرد. معرفی این انگیزه‌ها و بررسی بیشتر پدیده نفاق در تاریخ صدر اسلام با نگاه قرآنی بحثی است که ان‌شاءالله در مقالات بعدی به آن می‌پردازیم.

ادامه دارد ...





شرح فراز سلام از

## زیارت جامعه کبیره

سلمان قنبری

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ التُّبُوَّةِ وَ مَوْضِعِ الرِّسَالَةِ ...

سلام واژه‌ای که همه افراد در طول عمر خود بارها و بارها به کار می‌برند اما شاید کمتر به معنی و مفهوم آن توجه کرده باشند.

سلام نامی از اسماء الهی است که بر این قوم منت نهاده‌اند تا به هنگام دیدار یکدیگر این نام را به زبان‌شان جاری سازند و این تنها نام الهی است که هم مصدر است و هم اسم مصدر.

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّبُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ<sup>۱</sup>

پس این کلام با سایر الفاظی که دیگران به هنگام برخورد با یکدیگر به کار می‌برند تفاوت بسیار دارد چرا که نام خداوند کجا و الفاظ بشری کجا؟! تاثیر کلام بهشتی در ارتباط زمینیان تاثیر غیر قابل بیانی دارد چرا که این کلامیست که اهل بهشت به هنگام دیدار یکدیگر آغاز به این کلام دارند و ملائک نیز به این

نام ایشان را خطاب می‌دهند.  
تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا<sup>۲</sup>  
درودشان - روزی که دیدارش کنند - سلام خواهد بود، و برای آنان پاداشی نیکو آماده کرده است.

وَ سَيَقِي الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُهَا وَ فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَ قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ<sup>۳</sup>

و کسانی که از پروردگارشان پروا داشته‌اند، گروه گروه به سوی بهشت سوق داده شوند، تا چون بدان رسند و درهای آن [به رویشان] گشوده گردد و نگهبانان آن به ایشان گویند: «سلام بر شما، خوش آمدید، در آن درآیید [و جاودانه [بمانید].» از جلوه‌های سلام و اهمیت آن همین بس که خداوند متعال آن را مقید به هیچ زمان و مکان خاصی نکرده است یعنی از هر زمان و در هر مکان می‌توان عرضه سلام داشت چنان‌که حضرت عیسی علیه السلام به هنگام تولد خویش در سه مرحله میلاد و مرگ و حشر در قیامت، بر خویش سلام می‌دهد. (طلب امنیت و سلامتی در این مراحل را برای خویش دارد)

در شرع مقدس هم به این امر بسیار توصیه شده است و حتی آداب مخصوصی هم در مورد آن بیان شده است به خصوص در مورد افشای سلام:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ أَخْلَاقٍ أَهْلِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ - قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ - فَقَالَ إِفْشَاءُ السَّلَامِ فِي الْعَالَمِ<sup>۴</sup>

به شما خبر بدهم از بهترین اخلاق اهل دنیا و آخرت؟ گفتند: بلیه یا رسول الله! ایشان فرمود: فاش کردن سلام در همه جهان.

همچنین نقل شده که پیامبر به «آنس» فرمود:

يَا أَنَسُ سَلِّمْ عَلَيَّ مَنْ لَقِيَْتَ يَزِيدُ اللَّهُ فِي حَسَنَاتِكَ - وَ سَلِّمْ فِي بَيْتِكَ يَزِيدُ اللَّهُ فِي بَرَكَتِكَ<sup>۵</sup>

به هر کس که برخوردی سلام کن تا خداوند بر حسناتت بیافزاید. و همچنین خانگی خودت هم سلام کن تا خداوند برکت تو را افزایش دهد.

آن قدر ارزش سلام دادن زیاد است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند هر کس سخنش را با سلام آغاز نکرد، پاسخش را ندهید.

مَنْ بَدَأَ بِالْكَلامِ قَبْلَ السَّلَامِ فَلَا تُجِيبُوهُ وَ قَالَ ابْدَأُوا بِالسَّلَامِ قَبْلَ الْكَلَامِ فَمَنْ بَدَأَ بِالْكَلامِ قَبْلَ السَّلَامِ فَلَا تُجِيبُوهُ<sup>۶</sup>

ولی مهم‌تر از توصیه به آغاز نمودن هر کلام یا دیدار با سلام آنکه جواب سلام از واجبات شمرده شده و در مقابل تشویق به سبقت در سلام در مورد پاسخ ندادن آن عقاب الهی قرار داده شده و این خود به تنهایی جهت روشن شدن اهمیت موضوع سلام کافیسست.

در باب اهمیت سلام دادن مومنین به هنگام دیدار یکدیگر روایت بسیار زیبایی است که اشاره به آن شاید خالی از لطف نباشد.

امام باقر علیه السلام فرمودند:

فرشته‌ای از فرشتگان از کنار مردی که بر در خانه‌ای ایستاده بود گذشت. از آن مرد پرسید: چه چیزی تو را بر در این خانه بر پا داشته است؟ گفت: برادر دینی من است، خواستم بر او سلام دهم. فرشته پرسید: آیا میان تو و او پیوند خویشاوندی است و با برای نیازی آمده‌ای؟ گفت: نه میان من و او خویشاوندی است و نه برای حاجتی آمده‌ام، فقط حرمت برادری دینی است و من به خاطر پروردگار جهانیان، احوال او را می‌پرسم و سلام می‌دهم. فرشته گفت: من فرستاده خداوند هستم، خدایت سلام می‌رساند و می‌فرماید همانا که به خاطر من چنین کردی و من بهشت را بر تو واجب کردم و از خشم خویش تو را معاف



داشتم و از آتش پناه دادم.<sup>۷</sup>

حال ببینیم این واژه بهشتی و الهی چه معانی بلندی را در بر دارد.

یکی از معانی آن سلامتی و امنیت بخشی از جانب خداوند است چرا که این بیان از باب معنای دعای اش تقاضای سلامتی و خیر و عافیت از طرف سلام کننده به مخاطب سلام است و اثر بخشی آن در این عالم فقط به دست خداوند متعال است و بس! چرا که صدور سلام و بازگشت سلام و خود سلام را خداوند متعال به خود نسبت می‌دهد چرا که ذات اقدسش بری از هر گونه نقص و عیبی است.

اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَ مِنْكَ السَّلَامُ وَ إِلَيْكَ يَرْجِعُ السَّلَامُ<sup>۸</sup>

لذا مومنین به هنگام دیدار یکدیگر به توصیه الهی این کلام را به کار می‌برند تا آثار منفی از ملاقاتشان به برکت توجه الهی از بین برود و حتی در شرع مقدس به این مطلب بسیار توصیه شده است که هرگاه به منزل خود وارد می‌شوید این کلام را به کار برید چرا که با این کار، انسان، طلب رحمت و امنیت برای اهل خانه خود دارد و فرموده‌اند حتی اگر کسی هم در خانه نبود باز این کار را انجام دهید به قصد دو فرشته‌ای که گواه بر فرد مومن و همراه اویند.

و ما به هنگام زیارت مشاهد مشرفه با آغاز به این نام خدمت حضرات معصومین علیهم‌السلام به طلب از بین بردن وساوس شیطانی و درونی خود در طول زیارت ایشان هستیم که البته توجه به این معنی به هنگام بیانش خالی از لطف نخواهد بود.

انشاءالله به برکت زیارت مشاهد مشرفه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام خداوند متعال برای همیشه این سلامتی و امنیت را در وجود ما جاری فرماید!

و دیگر معنائی که فرد زائر به این کلام بیان می‌دارد این است که ای امام! شما از قِبَل من زائر در امان هستید به بهانه اعمال و رفتارم!

اما معنای دومی که برای سلام ذکر شده ابراز تسلیم بودن و در معنای دقیق‌تر تسلیم بودن سلام‌کننده است به مخاطب خود.

شاید بهترین معنا در سلام زائر به خدمت حضرات معصومین علیهم‌السلام همین باشد که یکی از مهم‌ترین درجات آدمی است به خدمت امامش و میزان تسلیم بودن افراد در برابر امامشان در حقیقت بیانگر میزان ایمان‌شان است در درگاه الهی!

حال جا دارد به آیات و روایات دیگر در این زمینه که به صراحت مشخص کننده جایگاه تسلیم بودن در برابر اولیای دین می‌باشند نگاهی کوتاه داشته باشیم:

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بِنُبُؤِهِمْ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ<sup>۹</sup>

هر آینه دین در نزد خداوند اسلام است و اهل کتاب راه خلاف نرفتند مگر از آن پس که به حقانیت آن دین آگاه شدند و نیز از روی حسد. آنان که به آیات خداوند کافر شوند بدانند که او به زودی به حسابها خواهد رسید.

امام باقر علیه‌السلام در ذیل این آیه شریفه فرمودند: منظور از اسلام در این آیه تسلیم بودن در برابر امیرالمومنین علیه‌السلام است.

الْبَاقِرُ فِي قَوْلِهِ «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» قَالَ: التَّسْلِيمُ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بِالْوَلَايَةِ<sup>۱۰</sup>

لذا باید گفت مبنا در همه ادیان یک مطلب است و آن تسلیم در برابر اولیاء الهی.

در آیه ۸۵ از سوره آل عمران آمده است:

وَ مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ  
و هرکس که دینی جز اسلام اختیار کند از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت از زیان‌دیدگان خواهد بود

در ذیل این آیه امام صادق علیه‌السلام فرمودند:

وَ عَنِ الصَّادِقِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى «وَ مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» قَالَ: غَيْرَ التَّسْلِيمِ لَوَلَايَتِنَا.<sup>۱۱</sup>

منظور از خاسرین در این آیه کسانی‌اند که تسلیم ولایت ما اهل بیت نباشند.

در ذیل همین مطلب روایت بسیار زیبایی از امیرالمومنین علیه‌السلام آمده است که روزی حضرت به همراه جناب قنبر، غلام خویش، در مسجد کوفه بودند؛ مردی را دیدند که مشغول نماز بود. جناب قنبر به حضرت عرضه می‌دارد: مردی را به زیبا نماز خواندن این فرد ندیدم. امیرالمومنین فرمودند:

ای قنبر به خدا قسم فردی که با یقین در ولایت ما اهل بیت باشد بهتر است از آن که عبادت هزار سال را داشته باشد و اگر بنده‌ای عبادت خداوند را هزار سال انجام دهد خداوند از او نمی‌پذیرد تا این که معرفت ولایت ما خاندان را پیدا کند و همچنین اگر بنده‌ای خداوند متعال را هزار سال عبادت کند و به اندازه هفتاد و دو پیغمبر عمل همراه خود داشته باشد خداوند متعال از او نمی‌پذیرد تا معرفت ما خاندان را بیابد و الا خداوند او را با رو به آتش جهنم می‌فرستد.<sup>۱۲</sup>

حال توجه به این مطلب به هنگام زیارت بسیار مهم است که من زائر در برابر امام خویش اظهار تسلیم بودن را داشته باشم و هر چه قدر این تسلیم در قلب من باشد به همان میزان بدانم که بوئی از ایمان برده‌ام و در برابر خداوند تسلیم شده‌ام و اگر هم به دنبال ازدیاد این تسلیم هستم یکی از بهترین راه‌های کسب آن، در اتیان مشاهد مشرفه اهل بیت علیهم‌السلام و از خود ایشان خواستن است چرا که داشتن قلب سلیم در برابر حجت الهی بالاترین نعمت خداوند است به هر بنده‌ای.

پس اگر به دنبال هر گونه برکت و رحمت در زندگی خویش هستیم بدانیم که میسر نمی‌شود مگر در آستان بوسی و ارادت‌ورزی و تسلیم بودن در برابر خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام همچنین در روایتی آمده که راوی می‌گوید: من بر حضرت فاطمه علیه‌السلام وارد شدم، ایشان در سلام کردن پیش‌دستی کردند و فرمودند: چه چیزی تو را به اینجا آورده است؟ گفتم: طلب برکت. آن حضرت فرمودند: برکت این است که پدرم فرموده است. آنگاه فرمودند:

هر کس بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یا بر من سه روز پی در پی درود فرستد بهشت بر او واجب می‌شود. گفتم: در زمان حیات او و شما؟ فرمودند: هم در زمان حیات و هم بعد از آن!<sup>۱۳</sup>

انشاءالله خداوند درک معرفت این نعمت را به ما ارزانی فرماید که ما را اجازه فرموده تا بر حجج الهی او عرضه سلام و درود داشته باشیم چرا که در سلام محل صدور آن نیز مهم است گاه فردی عادی سلام می‌کند و گاه خداوند متعال که مظهر سلام و خود سلام است. در این مرتبه یقیناً کیفیت و شدت سلام تفاوت می‌کند.

خداوند متعال بر طبق آیه قرآن بر پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و خاندان پاک و مطهرش علیهم‌السلام سلام و صلوات و درود می‌فرستد و در حقیقت این کار ما عمل به دستور قرآنی است که چه در زمان حیات ایشان و چه بعد از آن بر ماست که بر ایشان سلام دهیم.

امام رضا علیه‌السلام ضمن مناظراتی که مأمون ترتیب می‌داد، در پاسخ و استناد به آیاتی که در آن‌ها به امر امامت ائمه هدی علیهم‌السلام اشاره شده، فرمودند:

و اما (آیه ۵۶ سوره احزاب) این است:

«إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا»

خداوند و ملائکه‌اش بر پیامبر درود می‌فرستند، ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او درود فرستاده، و حتما سلام کنید.

مردم گفتند: یا رسول الله! نحوه سلام کردن بر شما را می‌دانیم، ولی نحوه درود فرستادن بر شما را بفرمایید چگونه است؟ فرمود: این چنین می‌گویید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَيَّ إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ»

خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست همان طور که بر ابراهیم و آل ابراهیم درود فرستاده‌ای، تو ستوده و بزرگ هستی.

حال آیا در این مورد سخنی دارید؟ همه گفتند: نه. مأمون گفت: این مطلب از جمله مطالبی است که اختلافی در آن نیست و همه امت بر آن اتفاق دارند. ولی آیا آیه واضح‌تری از قرآن در مورد آل به یاد دارید؟

حضرت فرمودند: بله، «یس، وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ، إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ، عَلَي صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»<sup>۱۴</sup> «یس، قسم به قرآن حکیم تو از پیامبران هستی و در راه مستقیم قرار داری»

بگویید ببینم منظور از «یس» چیست؟

علماء گفتند: یس، محمد ﷺ است، کسی در این باره شک ندارد.

حضرت فرمودند: خداوند عز و جل به محمد و آل محمد ﷺ فضلی عنایت فرموده است که هیچ کس به کنه وصف آن نمی‌رسد مگر کسی که خوب در آن بیاندیشد، زیرا خداوند عز و جل بر هیچ کس جز بر انبیاء سلام نفرستاده است. خداوند می‌فرماید: «سَلَامٌ عَلَي نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ»<sup>۱۵</sup> [سلام و درود بر نوح باد در بین مردم] و نیز فرموده است: «سَلَامٌ عَلَي إِبْرَاهِيمَ»<sup>۱۶</sup> [سلام و درود بر ابراهیم] و نیز می‌فرماید: «سَلَامٌ عَلَي مُوسَى وَ هَارُونَ»<sup>۱۷</sup> [سلام و درود بر موسی و هارون] ولی نفرموده است: سلام بر آل نوح و نه، سلام بر آل ابراهیم و نه سلام بر آل موسی و هارون، ولی فرموده است: «سَلَامٌ عَلَي آلِ يَاسِينَ»<sup>۱۸</sup> یعنی آل محمد ﷺ.

در این موقع مأمون گفت: دانستم که شرح و بیان این نکته نیز نزد معدن نبوت (اهل بیت) است.<sup>۱۹</sup>

خوشا بر احوال کسانی که در کنار دریای معارف اهل بیت ﷺ خداوند را اطاعت و بندگی می‌کنند که تنها راه سعادت و دسترسی به دریای رحمت الهی است چرا که وجود مقدس و نازنین پیامبر گرامی اسلام ﷺ و اهل بیت ایشان ﷺ سلام و تحیت و برکت هستند همان طوری که خداوند در شب معراج خطاب به پیامبر

فرمود:

فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنَّ السَّلَامَ وَ التَّحِيَّةَ وَ الرَّحْمَةَ وَ الْبَرَكَاتِ أَنْتَ وَ ذُرِّيَّتُكَ...<sup>۲۰</sup>

و هر که در کنار اهل بیت ﷺ باشد در سلامت و امنیت به سر می‌برد چه در این دنیا و چه در عالم آخرت. چرا که با اهل بیت ﷺ بودن بهشت حقیقی است و شاید نام‌گذاری بهشت به «دارالسلام» هم از این باب باشد. البته آدمی حتی در این دنیا نیز می‌تواند در بهشت زندگی کند. همان طور که در روایتی که فردی از امام صادق ﷺ در مورد بهشت سوال می‌کند، حضرت می‌فرمایند شما در بهشت هستید از خداوند بخواهید که شما را از بهشت بیرون نکند! فرد با تعجب سوال می‌کند چگونه ما در بهشت هستیم در حالی که در این دنیا زندگی می‌کنیم؟ حضرت فرمودند مادامی که شما در حصن ولایت ما اهل بیت ﷺ در این دنیا زندگی می‌کنید در بهشت هستید.

آری بهشت و دارالسلام مومن در کنار امام بودنش است و بس!

از خداوند بخواهیم به برکت زیارت قبور ائمه ﷺ قلب ما نسبت به ولایت و اوامر ایشان روز به روز تسلیم‌تر شود که در پی آن عبادت و بندگی حقیقی خداوند متعال میسر می‌شود.

أَنَا وَ جَمِيعٌ مِّنْ فَوْقِ الثَّرَابِ فِدَاءُ الثَّرَابِ نَعْلِ أَبِي الثَّرَابِ  
من و تمام کسانی که روی خاک هستند، فدای خاک نعل ابوتراب  
(امیرالمؤمنین ﷺ) هستیم.

۱. حشر، آیه ۲۳.
۲. احزاب، آیه ۴۴.
۳. زمر، آیه ۷۳.
۴. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۱۲.
۵. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳.
۶. کافی، ج ۲، ص ۶۴۴.
۷. روضه الواعظین، ج ۲، ص ۴۵۹.
۸. کافی، ج ۳، ص ۴۷۶.
۹. آل عمران، آیه ۱۹.
۱۰. بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۳۴۱.
۱۱. بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۳۵۸.
۱۲. بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱۹۷.
۱۳. مناقب ابن مغازلی شافعی، ص ۳۶۳.
۱۴. یس، آیات ۱ تا ۴.
۱۵. صافات، آیه ۷۹.
۱۶. صافات، آیه ۱۰۹.
۱۷. صافات، آیه ۱۲۰.
۱۸. صافات، آیه ۱۳۰.
۱۹. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۳۵.
۲۰. کافی، ج ۳، ص ۴۸۶.

## نهج البلاغه

حمید سودیان

تازه استکان چای رو از جلوی دهنم پایین آورده بودم که ناصرخان محکم زد به پشتم و گفت:

«آقا محسن گل چطور؟ چی کار می‌کنی؟ کسب و کاری راه انداختی یا نه؟»

ناصرخان پسر عموی پدرم بود. برای عید دیدنی رفته بودیم خونشون. خونشون تو یک برج مجلل در شمال شهر بود.

داشتم چای و شیرینی رو که تو دهنم بود، قورت می‌دادم تا بتونم جواب بدم که مادرم گفت:

«محسن می‌خواه ادامه تحصیل بده؛ امسال هم کنکور کارشناسی ارشد مهندسی مکانیک داده. لیسانسش هم تو همین رشته بود. اردیبهشت جوابش میاد.»

سرم رو پایین انداختم. آخه من به کنکوری که امسال دادم خیلی امید ندارم. ناصرخان یک پاشو روی دیگری انداخته بود، دستش رو گذاشت روی شونم و با لبخند معنی داری گفت:

«آفرین آقا محسن! درس خوندن خیلی خوبه. ولی کار چی؟ کار هم می‌کنی؟ بالآخره بیست و دو سه سالته دیگه. فردا می‌خواهی بری خواستگاری می‌گن آقا داماد کارش چیه؟ تحصیلات که نون و آب نمیشه! همین نادرخان داداش کوچیکه‌ی ما! هرچی پدرمون خدا بیامرزد گفت پسر! تو هم مثل ناصر بیا مغازه وردست خودم تا چم و خم بازار رو یاد بگیری که فردا لنگ نمونی، به خرجش نرفت که نرفت! عمرشو گذاشت رو درس. فوق لیسانسش رو هم گرفت. اما الآن به کجا رسیده؟ هیچ‌جا! آخر سالی که داشت به حساب کتاباش می‌رسید دخل و خرجش با هم نمی‌خوند!»

تا اودمد یک جوابی آماده کنم که بگم، پدرم به پشتمی مبل تکیه داد و در حالی که سرش رو به نشانه‌ی تایید تکون می‌داد گفت:

«بله... درست می‌فرمایین. محسن هم به من و مادرش قول داده دیگه امسال که سال جهاد اقتصادی هم هست یک کاری برای خودش دست و پا کنه و کم



کم رو پای خودش وایسه...»

مادرم یک کم درهم شد. چادر مشکیش رو جمع و جور کرد که چیزی بگه اما من پیش دستی کردم و گفتم:

«درسته... اما هنوز هم مهم‌ترین کار من همون درسمه... برای کار همیشه وقت هست اما موقعیت تحصیل در دانشگاه به این راحتی به دست نیاید.»

ناصرخان یک سبب با چاقو برداشت و همین طور که داشت تصمیم می‌گرفت از کجای سببه حمله رو شروع کنه گفت:

«آخه پسر خوب! من که نمی‌گم درس نخون! من می‌گم کنار درس کسب تجربه‌ی کاری هم لازمه. ما بازاریا آخر سال که میشه یک حساب کتاب اساسی می‌کنیم ببینیم اون سال چه کار کردیم. چی فروختیم؟ چی خریدیم؟ کدوم معامله سود خالص بوده؟ کدوم مایه‌ی خودش رو هم در نیاورده؟ این حساب کتابا همه‌ش تجربه‌ست. هرکی از این تجربه‌ها بهتر درس بگیره سال دیگه کارش سگه‌تره. فکر می‌کنی این که می‌گن فلانی آخر شانسه! دست رو هر کاری می‌ذاره جواب می‌ده، واقعاً راسته؟... نه آقا! نقل این حرفا نیست. طرف تجربه داره، از پارسل و پیارسالش درس گرفته، اینه که نبض بازار دستشه.»

پدرم که حالا خودشو جلوی مبل کشیده بود با هیجان به من گفت:

«پسر جون گوش می‌کنی؟ چقدر گفتم آخر سالیه بشین بین پارسل چی کار کردی، چی کار نکردی تا یک سرو سامونی به زندگیت بدی؟ راه و رسم زندگی رو باید از امثال ناصرخان یاد بگیری.»

ناصرخان دیگه پوست سبیش رو کامل کنده بود. در حالی که توی پیش دستی قاچش می‌کرد ادامه داد:

«می‌دونی رمز موفقیت من چی بوده؟ حواسمو جمع کردم، خوب هوای حساب کتابامو داشتم... این‌هایی که حسابدار می‌گیرن فقط ضرب و تقسیمشونو می‌دن انجام بده و آلا آدم اگر خودش حسابدار خودش نباشه کس دیگه که برارش کاری انجام نمی‌ده! تو این دوره زمنه خودت باید به فکر خودت باشی. به قول شما درس خون‌ها به خودت باید درس پس بدی... من یک ترازو تو مغزم گذاشتم که دونه دونه کارهامو باهاش بکشم. یک کفه پولی رو می‌ذارم که گذاشتم تو کار... اون کفه هم برگشت مالمو با سودش. این جوری همیشه حساب دستمه که چی کار بکنم یکی میشه صدتا، چی کار بکنم یکی میشه نصفی. اگه این جوری حساب کار دستم نباشه که فردا طلب کارا باید بیان به حسابم برس!»

با خودم گفتم عجب عمرم رو تلف کردم! همین جوری صبح رو شب می‌کنم شب رو صبح، اصلاً نمی‌فهمم کدوم کارم مفیده کدوم بی‌فایده؟! از خودم خجالت کشیدم. با این سن و سالم هنوز به جای اینکه سرم تو حساب باشه سرم تو کتابه! کاش حداقل درست درس می‌خوندم...

«محسن! حواست کجاست؟ ناصرخان دارن سبب تعارف می‌کنن»

مادرم که خیلی از این بحث خوشش نیومده بود این جمله رو گفت و بحث رو عوض کرد:

«خب... عمو جان چه طورن؟»

\*\*\*

توی ماشین بودیم. داشتیم از خونه‌ی ناصرخان بر می‌گشتیم. داشتیم به این فکر می‌کردم که بشینم درست و حسابی سال ۸۹ رو به قول بازاری‌ها حسابرسی کنم. باید برای سال ۹۰ یک برنامه‌ریزی دقیق می‌کردم که زندگیم از این وضع در بیاد. دیگه وقتی برای اشتباه کردن نداشتیم. به قول ناصرخان آدم اگر خودش حسابدار خودش نباشه دیگری که برارش کاری انجام نمی‌ده!...

«محسن!... محسن!... با توام، کجایی؟...»

«بله بابا. ببخشید حواسم نبود...»

«آدرس این جلسه‌ی نهج‌البلاغه که می‌خوای بری عوض که نشده؟»

«آخ... اصلاً یادم نبود! نه همون جاست»

«نگران نباش می‌رسونمت»

اما نگرانی من از جای جلسه نبود. باید خطبه‌ی ۸۹ نهج‌البلاغه رو می‌خوندم که تو جلسه راجع بهش بحث کنیم. از عید غدیر با بچه‌های هیأت قرار گذاشته بودیم هر هفته یک خطبه رو بخونیم. فوری نهج‌البلاغه‌ی فیض‌الاسلام جیبیم رو از کیفم درآوردم که یک نگاه‌ی بهش بندازم.

طبق معمول، کلام مولا علیه السلام با حمد و ثنای الهی شروع می‌شد. نظم و آهنگ الفاظ شگفت‌انگیز بود. انگار این امیرالمؤمنین علیه السلام نیستند که لباس الفاظ رو متناسب با قواره‌ی معانی انتخاب می‌کنن بلکه این لباس اصلاً برای کلام ایشان دوخته شده:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَعْرُوفِ مِنْ غَيْرِ رُؤْيَةٍ وَالْخَالِقِ مِنْ غَيْرِ رُؤْيَةِ الَّذِي لَمْ يَزَلْ قَائِمًا دَائِمًا  
إِذْ لَا سَمَاءَ دَاثَ أَنْجَاجٍ، وَلَا حُجُبَ دَاثَ أَنْجَاجٍ، وَلَا لَيْلَ دَاثَ وَلَا بَحْرَ سَاجٍ، وَلَا  
لَا جَبَلَ دُو فِجَاجٍ، وَلَا فَجَّ دُو أَعُو جَاجٍ ...

مبهوت عمق معانی درس‌های خداشناسی باب شهر علم پیامبر صلی الله علیه و آله بودم که این خطاب مولا می‌خکوبم کرد:

عِبَادَ اللَّهِ!

زُنُوا أَنْفُسَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُوَزَّنُوا وَ حَاسِبُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تُحَاسَبُوا وَ  
تَنْفَسُوا قَبْلَ ضَيْقِ الْخِنَاقِ وَ انْقَادُوا قَبْلَ غُنْفِ السِّبَاقِ.

بندگان خدا!

خود را بسنجید قبل از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، پیش از آن که حسابتان را برسند حساب خود را برسدید، و پیش از آن که راه گلو گرفته شود نفس راحت بکشید، و پیش از آن که با زور شما را به اطاعت وادارند، فرمانبردار باشید.

وَاعْلَمُوا

أَنَّهُ مَنْ لَمْ يَعْنِ عَلَى نَفْسِهِ حَتَّى يَكُونَ لَهُ مِنْهَا وَاعِظٌ وَ زَا جِرٌ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ  
غَيْرِهَا زَا جِرٌ وَلَا وَاعِظٌ

و بدانید!

همانا آن کس که خود را یاری نکند و پند دهنده و هشدار دهنده‌ی خویش نباشد، دیگری هشدار دهنده و پند دهنده‌ی او نخواهد بود.

«محسن!»

سرم را بالا آوردم. ماشین متوقف شده بود. گیج بودم. پدرم ادامه داد:

«نمی‌خوای پیاده شی؟»

«هان؟ ... آهان، چرا، الآن پیاده می‌شم»

\*\*\*

وقتی وارد اتاق شدم جلسه شروع شده بود. سلام کردم و در اولین جایی که روی زمین خالی دیدم نشستیم. طبق معمول بچه‌ها دور حاج‌آقا رضا حلقه زده بودند. حاج‌آقا رضا متولّی هیأت‌مونه. مرد با خدایبیه. حدود ۵۰ سالشه ولی با جوون‌ها خیلی جفت و جووره. میگن تحصیلات حوزوی داره ولی عمامه سرش نمی‌ذاره!

بچه‌ها داشتند آیات و روایات مرتبط با خطبه رو که پیدا کرده بودن می‌خوندن. هادی گفت:

«فکر می‌کنم ایمان آوردن به اینکه توزین اعمال در قیامت اتفاق می‌افتد ضروریه! چون قرآن می‌فرماید: وَ الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ<sup>۱</sup>، وزن کردن در آن روز، حق است.»

حاج آقا رضا گفت:

«درسته. و همچنین حسابرسی اعمال در آن روز از مسلمات است. به همین دلیل یکی از نام‌های قیامت «یوم الحساب» است. قرآن مجید می‌گوید و قَالَ مُوسَى إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ<sup>۲</sup>، موسی گفت: من به پروردگارم و پروردگارتان شکر می‌کنم از هر متکبری که به روز حساب ایمان نمی‌آورد.»

مجید گفت:

«توی شرح نهج البلاغه‌ی آیت‌الله مکارم خوندیم این که حضرت علیه السلام می‌فرمایند: تا راه نفس گرفته نشده، تنفس کنید (وَ تَنَفَّسُوا قَبْلَ ضَيْقِ الْخِتَاقِ). در اینجا امام علیه السلام تنفس را به عنوان کنایه از مبادرت به اعمال صالح، علم و عمل و خودسازی و تقوا ذکر فرموده. و «ضیق خنق» (تنگی راه تنفس) اشاره به مرگ دارد.»

حاج آقا در حالی که دستش رو روی ریش‌های چونه‌اش حرکت می‌داد، چشم‌اش رو به قالی دوخت و گفت:

«بله، همین طور به نظر می‌آید. راستی کسی آیه‌ای از قرآن سراغ دارد که همین معنا رو برسونه؟»

هادی فوری جواب داد:

«بله. من یکی سراغ دارم. سوره منافقونه. وَ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولُ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصْدَقَ وَ أَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ<sup>۳</sup>، از آنچه به شما روزی داده‌ایم انفاق کنید پیش از آن که مرگ یکی از شما فرا رسد و بگوید پروردگارا چرا (مرگ) مرا کمی به تأخیر نینداختی تا (در راه تو) صدقه دهم و از صالحان باشم»

«آفرین! احسن! مضمون این آیه با مضمون کلام حضرت امیر علیه السلام هم خوانی دارد. من یک آیه‌ی دیگه رو هم به یاد می‌آرم که با بحث ما بی‌مناسبت نیست. قرآن مجید می‌فرماید: هنگامی که گنه‌کاران آلوده، در برابر فرشته‌ی مرگ قرار می‌گیرند، فریادشان بلند می‌شود: رَبِّ ارْجِعُونِ. لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا<sup>۴</sup>، پروردگارا من، مرا بازگردانید، شاید در آنچه کوتاهی نموده‌ام عمل صالحی انجام دهم (ولی به او گفته می‌شود) چنین نیست این سخنی است که او به زبان می‌گوید (و اگر بازگردد اعمالش همچون گذشته است). ... حُبِّ كَسِيٍّ جَمَلَةٌ خَاسِبُوهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تُخَاشِبُوا صَحْبَتِي دَارَهُ؟»

علیرضا گفت:

«حاج آقا من چند تا روایت پیدا کردم. حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرمایند:

لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَحَابِسْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ، فَإِنْ عَمِلَ خَيْرًا اسْتَرَادَ اللَّهُ مِنْهُ، وَ حَمِدَ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَإِنْ عَمِلَ شَرًّا اسْتَعْفَرَ اللَّهُ وَ تَابَ إِلَيْهِ<sup>۵</sup>

کسی که هر روز به حساب خودش نرسد، از ما نیست، اگر کار نیکی انجام داده، از خدا فزونی طلبد و خدا را سپاس گوید و اگر کار بدی انجام داده، استغفار و توبه کند.

در حدیث دیگه‌ای از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده که به ابوذر فرمودند:

يَا أَبَا ذَرٍّ حَابِسْ نَفْسَكَ قَبْلَ أَنْ تُحَابِسَ فَإِنَّهُ أَهْوَنُ لِحِسَابِكَ عَدَا وَ زِن

### نَفْسَكَ قَبْلَ أَنْ تُوزَنَ<sup>۶</sup>

ای ابوذر پیش از آن که به حساب تو برسند، به حساب خویش رسیدگی کن چرا که حساب فردای قیامت را بر تو آسان می‌کند و قبل از آن که در برابر میزان، قرار بگیری خود را وزن کن.

علامه مجلسی در بحار الانوار در حدیث دیگری از سلسله مواعظ پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر نقل می‌کنه:

يَا أَبَا ذَرٍّ لَا يَكُونُ الرَّجُلُ مِنَ الْمُتَّقِينَ حَتَّىٰ يَحَابِسَ نَفْسَهُ أَنْشَدَ مِنْ مُحَاسِبَةِ الشَّرِيكِ شَرِيكُهُ فَيَعْلَمُ مِنْ أَيْنَ مَطْعَمُهُ وَ مِنْ أَيْنَ مَشْرَبُهُ وَ مِنْ أَيْنَ مَلْبَسُهُ أَمْ مِنْ جِلِّ ذَلِكَ أَمْ مِنْ حَرَامٍ<sup>۷</sup>

ای ابوذر انسان درصفت متقین نخواهد بود، مگر این که به حساب خویش برسد، دقیق‌تر از حسابی که شریک نسبت به شریک خود انجام می‌دهد، تا بداند غذای او از کجاست و همچنین نوشیدنی و لباس او، آیا از حلال است یا از حرام؟... یادم نیست جلسه تا کی طول کشید. حواسم پرت شده بود. یاد حرف‌های ناصرخان افتاده بودم:

«...ما بازاریا آخر سال که همیشه یک حساب کتاب اساسی می‌کنیم ببینیم اون سال چی کار کردیم... می‌دونی رمز موفقیت من چی بوده؟ حواسمو جمع کردم، خوب هوای حساب کتابامو داشتم... آدم اگر خودش حسابدار خودش نباشه کس دیگه که براش کاری انجام نمی‌ده! تو این دوره زمونه خودت باید به فکر خودت باشی. به قول شما درس خون‌ها به خودت باید درس پس بدی... اگه این جوری حساب کار دستم نباشه که فردا طلب کارا باید بیان به حسابم برسند!»

حق با ناصرخان بود. تو این دوره زمونه آدم باید خیلی حواسش به حساب کتاباش باشه. اما نه آخر سال! هر روز باید حساب کتاب کنه و الا فردا طلب‌کارها به حسابش می‌رسند!... «محسن!»

به خودم اومدم. صدای مجید بود که سینی چای رو جلوم گرفته بود. جلسه تموم شده بود!...

۱. اعراف آیه ۸
۲. غافر آیه ۲۷
۳. منافقون آیه ۱۰
۴. مؤمنون آیه ۹۹ - ۱۰۰
۵. الاختصاص صفحه ۲۷
۶. وسائل الشیعه جلد ۱۶ صفحه ۹۸
۷. بحار الانوار جلد ۷۴ صفحه ۸۸

# ذکر ابوتراب

اولین فصلنامه تخصصی پیرامون فضائل اهل بیت علیهم السلام

سال اول - شماره اول - پاییز ۱۳۸۹ - ۱۵۰۰ تومان

روز حدیث نقیض  
عید قربان و نوح علیه کریمنا  
سازگار اصفی فدک به حضرت زهرا علیها السلام  
شبهه ای از فاشاژ و مطالب امام علی علیه السلام  
واقعه خدیج  
۵۰ نام برای عید الله الکبیر  
آداب خدیج در روایات اسلامی  
مواضع اعراف امت اسلامی از پیام خدیج  
موت، دوستی یا سرپرستی؟  
مباحثه با سیدیهان نجران  
عالم بشارت: نزول آیه انما ولیکم الله  
حدیث کساء: نزول آیه تطهیر  
نزول سوره هل اتی

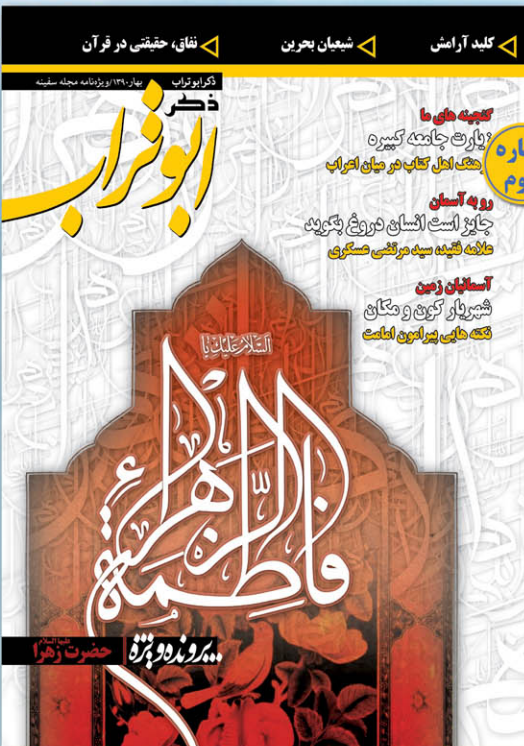
شماره اول

ویژه نامه ایام امامت و سرور آل محمد علیهم السلام



# ذکر ابوتراب

- حکایت و داستان
- فضیلت
- بحث تخصصی
- مقالات تحلیلی
- مصاحبه
- معرفی سایت



ارسال به آدرس پستی شما  
اشتراک سالیانه ۵۰۰۰ تومان

برای اشتراک ۴ شماره از این فصلنامه، مبلغ ۵۰۰۰ تومان را به شماره حساب: ۰۳۰۸۶۳۵۱۷۱۰۰۴ سیبا بانک ملی ایران به نام رضا رهنما واریز نموده و تصویر فیش را همراه با مشخصات زیر به آدرس پست الکترونیکی [Zekr@aboutorab.com](mailto:Zekr@aboutorab.com) ایمیل کرده یا به شماره ۰۲۱ - ۲۲۸۴۳۵۳۸ - فکس نمایید. همچنین می‌توانید مبلغ مورد نظر را به شماره کارت: ۶۰۳۷-۹۹۱۱-۱۴۸۴-۲۴۱۶ به نام رضا رهنما واریز نموده و اطلاعات پرداخت خود را به همراه مشخصات زیر ارسال نمایید: نام و نام خانوادگی-نشانی دقیق پستی-کد پستی-تلفن ثابت-تلفن همراه-شماره فیش-تاریخ فیش



خیلی سخت است، نه؟

آقا جان! حتما، این روزها شما هم عزادارید؛...

چه می‌گویم؟ شما صاحب عزا هستید. اصلا این عزاداری‌ها همه برای عرض تسلیت به شماست. وقتی چشم‌های هربانتان می‌بارند تازه روضه‌ی ما گرم می‌شود. باران اشک‌های شماست که روی پلک‌های ما شبنم غم می‌نشاند!

می‌دانم، خیلی سخت است... هر بار که به روضه می‌روم، انکار این داغ برایم تازه‌تر می‌شود.

خیلی سخت است؛ می‌دانم... نه! نمی‌دانم! اصلا من چه می‌فهمم غم شما را؟ نه این که معنای در سوخته و مسمار خونین را نمی‌دانم، نه!... من در دبی حرمی به دختر نازنین پیامبر را نمی‌فهمم! من معنای غربت دختر در شهر پدر را نمی‌فهمم! معنای اول مظلوم را!...

تازه، بر فرض هم که معنای تازیانه و سیلی را بدانم، باز هم فقط می‌دانم!... نمی‌بینم! شما می‌بینید! هر لحظه می‌بینید و این روزها بیشتر و بیشتر... و چشم‌های هربانتان می‌بارند...